

خمس

قرآن شناسی عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۝ إِنَّكَ تَعْبُدُ وَإِنَّا كَ
نَسْتَعِينُ ۝ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

قادر فاضلی

عنوان کتاب: نم یم (قرآن شناسی عرفانی)

پدیدآور[ان]: فاضلی، قادر

نام ناشر: فضیلت علم

جلد[ها]: 1

نام و نام خانوادگی کاربر: شهاب شیرزهی

منبع: noorlib.ir کتابخانه دیجیتالی نور

تاریخ دانلود: 1402/6/22

تعداد صفحات دانلود شده: 160

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



مرکز اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

محم

(قرآن‌شناسی عرفانی)



علامه ابوالحسن شعرانی
علامه محمد حسین طباطبائی
علامه حسن حسن‌زاده آملی

تألیف: قادر فاضلی

سرشناسه : فاضلی، قادر، ۱۳۴۱-

عنوان پدیدآور : نم یم (قرآن شناسی عرفانی) / تألیف قادر فاضلی. به ضمیمه تجوید قرآن و فصل الخطاب / از ابوالحسن شعرانی؛ ترجمه حسن زاده آملی. قرآن در اسلام / از علامه محمدحسین طباطبایی.

مشخصات نشر : تهران: فضیلت علم، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : [۱۵۸] ص.

شابک : 964-7393-13-X وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۵۸]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : قرآن شناسی عرفانی.

زبان عنوان : تجوید قرآن - فصل الخطاب - قرآن در اسلام.

موضوع : قرآن -- تحقیق.

شناسه افزوده : حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۰۷- مترجم.

شناسه افزوده : شعرانی، ابوالحسن، ۱۲۸۱-۱۳۵۲. تجوید قرآن.

شناسه افزوده : شعرانی، ابوالحسن، ۱۲۸۱-۱۳۵۲. فصل الخطاب.

شناسه افزوده : طباطبایی، محمدحسین، ۱۲۸۱-۱۳۶۰. قرآن در اسلام.

رده بندی کنگره : ۸۱۵/ف/۳/۶۵ BP رده بندی دبیری : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابخانه ملی : ۴۹۵۱۸-۸۵

نام کتاب: نم یم

نام مؤلف: قادر فاضلی

ناشر: فضیلت علم

لیتوگرافی: الهادی

چاپخانه: الهادی

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۳۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۶

شماره شابک: ۹۶۴-۷۳۹۳-۱۳-X

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	پیشگفتار
بخش اول: قرآن شناسی عرفانی	
۱۲	شناخت قرآن
۱۶	تعقل از دیدگاه قرآن
۱۹	نقش قرآن
۲۲	قرآن شناسی و خودشناسی
۲۷	نورانیت پیامبر اکرم ﷺ
۳۰	نقش سیاسی قرآن
۳۶	نقش انقلابی قرآن
۴۳	انسان قرآنی
۵۲	حُبّ الهی در قرآن
۵۴	انواع حُبّ
۵۷	مراتب حُبّ الهی
۶۶	اعجاز قرآن

بخش دوم: مرحوم، آیت ا... علامه ابوالحسن شعرانی (ره)

۷۲ مقدمه
۷۴ حروف شمسی و قمری
۷۶ ترغیب به تلاوت قرآن
۷۷ فضیلت قرائت قرآن و علم آن
۷۹ قراء هفتگانه
۸۱ اقسام دندانها
۸۵ اصطلاحات اهل تجوید در اقسام حروف
۸۸ ادغام
۸۹ ادغام حروف یرملون
۹۰ وقف و احکام آن
۹۳ تقسیم قرآن به سوره و آیه
بخش سوم: مرحوم، علامه سید محمد حسین طباطبائی	
۹۷ ترتیب نزول قرآن
۹۸ آیات مکی و مدنی
۱۰۱ ترتیب نزول سوره
۱۰۴ نظری در روایت ابن عباس و روایات دیگر:
۱۰۶ جمع قرآن مجید در یک مصحف (قرآن پیش از رحلت)
۱۰۸ پس از رحلت
۱۰۹ اهتمام مسلمین در امر قرآن مجید
۱۱۱ قرآن مجید از هر گونه تحریفی محفوظ است
۱۱۴ اعجاز قرآن
۱۱۶ قرائت قرآن و حفظ و روایت آن

- ۱۱۷ طبقات قراء
- ۱۱۹ قراء سبعة
- ۱۲۱ عدد آیات قرآنی
- ۱۲۳ نامهای سور قرآنی
- ۱۲۴ خط و اعراب قرآن مجید
- بخش چهارم: مرحوم، آیت ا... علامه ابوالحسن شعرانی (ره)
- ۱۲۶ ترتیب آیات و سوره‌ها توقیفی است
- ۱۳۲ توقیفی بودن آیات و سوره‌ها
- ۱۳۲ چگونگی نظم و ترتیب سوره‌ها
- ۱۳۴ قرآن را صحابه جمع نکرده‌اند
- ۱۳۴ پیوند آیات به یکدیگر
- ۱۳۷ بسم الله در قرآن
- ۱۳۹ تکرار آیات
- ۱۴۰ چرا سوره براءت بسم الله ندارد؟
- ۱۴۳ ترتیب سوره‌های قرآن
- ۱۴۴ جمع آوری قرآن در زمان پیغمبر ﷺ
- ۱۴۶ علی رضی الله عنه نخستین جمع آوری کننده قرآن
- ۱۴۸ تنظیم سوره‌ها به اجتهاد صحابه نبود
- ۱۵۳ هم اکنون قرآن بر طبق قرائت علی رضی الله عنه قرائت می‌شود
- ۱۵۳ شماره آیات و حروف قرآن
- ۱۵۵ علت اختلاف شماره آیات در قرآنها
- ۱۵۶ کتابنامه
- ۱۵۷ فهرست اعلام



مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

پیشگفتار



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

شناخت قرآن به عنوان بهترین و کامل ترین کتاب آسمانی برای مسلمانان، و به عنوان یکی از کتب آسمانی برای غیرمسلمانان از اهم مسائل علمی و زندگی انسانی می باشد. آنکه می خواهد از قرآن پیروی کند باید اول آن را در حد توان خود بشناسند سپس طبق شناخت خود از آن پیروی کند. کسی که قرآن را قبول ندارد نیز باید در حد خود آن را مطالعه کرده و شناختی حاصل کند سپس قبول یا رد بکند. بدین جهت شناخت این کتاب آسمانی برای هر انسانی واجب است. خصوصاً برای قشر تحصیل کرده.

کتاب حاضر قطره ای از دریای بیکران معارف قرآنی است که برای آشنایی قرآن دوستان خصوصاً دانشجویان بسیار مفید و لازم است. هر مسلمانی لااقل

در حدّ کتاب حاضر از قرآن کریم باید اطلاعات داشته باشد. این کتاب علاوه بر آنچه از مولف است از دانشمندان والامقام و مفسرین گرانقدر معاصر نیز مقالاتی در خصوص قرآن آورده و فراخور موقعیت موجود و حال خوانندگان نسل حاضر آنها را خلاصه و مقداری ویرایش کرده است. بخشی از این کتاب در قالب جزوه بارها در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج برای دانشجویان تدریس شده و بحمدا... مورد رضایت نیز بوده است. امید است که در سایر دانشگاه‌ها نیز مورد استفاده قرار گیرد. به امید موفقیت همه خادمان قرآن در سراسر دنیا.

تهران ۱۳۸۵/۱/۷

قادر فاضلی



جمهوری اسلامی ایران
مرکز تحقیقات علوم قرآنی

بخش اول

فکران شناسی عرفانی

شناخت قرآن



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اسرار وجود خام و آشفته بماند وین گوهر بس شریف ناسفته بماند
هرکس ز سر قیاس حرفی برگفت آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

ابن سینا

حدود هزار و چهارصد سال است که در اطراف قرآن مجید مطالبی گفته شده
است و هنوز هم گفته می‌شود و گفته خواهد شد. از میان این اقوال اگر اقوال
پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین را جدا کنیم بقیه گفتارها قبل از اینکه انسان را با
کلام خدا آشنا کنند، او را با گوینده یا نویسنده آن کلمات آشنا می‌کنند:

کاسه چینی که صدا می‌کند خود صفت خویش ادا می‌کند

یعنی از مطالعه گفتار و نوشتار مفسرین، آدمی به میزان دانشمندی آنان آگاه

می‌شود نه به میزان دانش موجود در قرآن، به عبارت دیگر، از مطالعه آثار علما به این نکته می‌رسیم که آنها از قرآن چه اندازه فهمیده‌اند، نه اینکه قرآن چقدر گفته است. زیرا کسی نمی‌تواند ادعا کند و کسی هم ادعا نکرده است که آنچه در مورد کلام خداوند سبحان می‌گوید همان است که خداوند اراده کرده است. بلکه گفتار همه این است که؛ ما از کلام الهی چنین برداشت می‌کنیم و برای همین است که کلام معمولاً متفاوت است و حال آنکه کلام خدا یکی بیش نیست:

عِبَارَاتُنَا شَتَّىٰ وَ حُسْنُكَ وَاجِدٌ وَ كُلٌّ إِلَىٰ ذَٰلِكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ

عبارت‌های ما گوناگون است ولی حسن تو یکی بیش نیست و تمامی عبارات ما، به آن جمال تو اشاره دارند.

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

حافظ

هرکس به اندازه فهم خود سخن می‌گوید و فهم هرکسی هم بیانگر میزان معلومات اوست ولی آن حقیقة الحقایق، برون از فهم و قیل و قال همگان است.

ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من

مولانا

فقط معصومین می‌توانند ادعا کنند که آنچه می‌گویند عین واقعیت است. از اینرو گفتار آنها هیچگاه با هم در تعارض نبوده و اگر در یک خصوص کلمات متفاوت از آنها صادر شده باشد بیانگر چهره‌ها و جهات متفاوت آن خصوص است. به همین جهت فهم حقیقی قرآن منحصر به آن بزرگواران است که:

(إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ) (۱)

همانا قرآن را کسی می‌فهمد که مورد خطاب قرآن است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(كُلُّ مَا مَيِّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لَكُمْ وَ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ) (۱)

هر آنچه که شما به واسطه عقلها یتان در دقیق‌ترین معانی‌ش تشخیص و تمیز

می‌دهید آن چیز مخلوق شما است و به سوی خودتان بر می‌گردد.

علم تو جانا به جز تصویر نیست خود بین تصویر جز تأثیر نیست

خود خیالت می‌تراشد صورتی سازد آن را بهر فهمت آلتی

خود تراشیده کجا یزدان بود خاک عالم بر سر نادان بود

غیر صورت نیست فهمت ای ظریف چیست صورت غیرمخلوقی ضعیف

آنچه در ذهن تو آید ای فتنی هست مخلوقی چو تو بی دست و پا

مولا احمد نراقی

روی این حساب هیچکدام از گفته‌های علما قابل اطمینان صددرصد و به

عنوان حق محض نیستند و ما باید از آنها در حد لوازم کمکی و راهنمایی نسبی

کمک بجوییم. زیرا که حرف خالص و کامل نزد انسان خالص و کامل است و

انسان خالص و کامل غیر از معصومین وجود ندارد. از طرفی چون قرآن کلام خدا

است و کلام خدا از صفات ثبوتیه او است و صفات خدا عین ذات خدا است که:

مستکلم خدای رب رحیم به کلامی که همچو اوست قدیم

همه قرآن به کلی است دلیل بلکه تورات نیز با انجیل

سخن او چو ذات او می‌دان خالی از حرف و صوت و آیین و زمان

سخن حق ز حق نگشت جدا به خدای این چنین سزد به خود

شیخ محمود شبستری

پس شناخت کلام الله یعنی شناخت خدا و شناخت حقیقی خدا برای کسی میسر نیست بنابراین شناخت حقیقی قرآن برای کسی کاملاً میسر نخواهد بود. «حقیقت قرآن شریف الهی، قبل از تنزیل به منازل خلقیه و تطوّر به اطوار فعلیه، از شئون ذاتیه و حقایق علمیه در حضرت واحدیت است و آن حقیقت کلام نفسی است که مقارعه ذاتیه در حضرت اسمائیه است. و این حقیقت برای احدی حاصل نشود به علوم رسمیه و نه به معارف قلبیه و نه به مکاشفه غیبیه مگر مکاشفه تام الهیه برای ذات مبارک ختمی ﷺ در محفل انس قاب قوسین بلکه در خلوتگاه سرّ مقام اوآدنی و دست آمال عائله بشریه از آن کوتاه است مگر خلص از اولیاءالله که به حسب انوار معنویه و حقایق الهیه با روحانیت آن ذات مقدّس مشترک و به واسطه تبعیت تامّه فانی در آن حضرت شدند که علوم مکاشفه را بالوراثه از آن حضرت تلقی کنند و حقیقت قرآن به همان نورانیت و کمال که در قلب مبارک آن حضرت تجلی کند به قلوب آنها منعکس شود بدون تنزل به منازل و تطوّر به اطوار»^(۱)

«بدین جهت می‌توان گفت که مفسرین حقیقی کلام الله مجید وجود مقدّس پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت پاک آن جناب می‌باشند بلکه مفسرین بزرگ ما نیز عمده هم خود را صرف در یکی از این جهات یا بیشتر کرده و باب تعلیمات را بر روی مردم مفتوح نکرده‌اند. به عقیده نویسنده تاکنون تفسیر برای کتاب خدا نوشته نشده به طور کلی معنای تفسیر آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید و نظر مهم به آن، بیان منظور صاحب کتاب باشد... مفسر وقتی مقصد از نزول را به ما فهماند مفسر است نه سبب نزول را به آن طور که در تفاسیر وارد است»^(۲) «...قرآن در این بعدش برای کسی تاکنون منکشف نشده است مگر «من

خُوْطِبَ بِهِ» و در بعضی ابعادش حتی برای «مَنْ خُوْطِبَ بِهِ» هم منکشف نشده است، فقط برای ذات ذوالجلال جلّت عظمته معلوم است.^۳

البته این حرف نباید این مطلب را به ذهن انسان بیاورد که، حال که ما نمی‌توانیم قرآن را بشناسیم پس لازم نیست که زحمت درک و شناخت قرآن را به خود بار کنیم. زیرا که ممکن نخواهد بود.

عده‌ای در زمان‌های گذشته همین را شعار خود قرار داده بودند و به قرآن نزدیک نمی‌شدند. و کسی هم که می‌خواست قرآن را تفسیر بکند مانع می‌شدند و در صورت اصرار شخص در مطالعه و تفسیر قرآن او را محکوم به کفر می‌نمودند. اینان معتقد بودند که فقط معصومین می‌توانند قرآن را بفهمند و غیر معصوم حق ندارد در مورد قرآن حرفی بزند. کنار گذاشتن قرآن به این بهانه که ما نمی‌توانیم قرآن را بشناسیم به چند دلیل نادرست است.

تعقل از دیدگاه قرآن

اولاً: ما نگفتیم که انسان نمی‌تواند از قرآن شناختی داشته باشد بلکه گفتیم شناخت حقیقی قرآن برای انسان غیر معصوم میسر نیست و شناخت انسانها از قرآن نسبی می‌باشد. و همین شناخت نسبی است که ده‌ها دوره تفسیر و صدها جلد کتاب شده است که همه دارای مضامین عالی انسانی و الهی می‌باشند.

ثانیاً: خود قرآن به ما دستور تأمل و تفکر و تعقل را می‌دهد که به عنوان مثال به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

۱- اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱)

۳- صحیفه نور شماره ۱۷ ص ۲۵۰

۱- یوسف، ۲

ما قرآن را به عربی فرستادیم شاید شما در او تعقل کنید.

۲- لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^(۱)

به تحقیق ما به سوی شما کتابی فرو فرستادیم که در آن یاد شما است آیا

تعقل نمی‌کنید؟

۳- إنا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^(۲)

ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم تا اینکه شما عقلمتان را به کار بیندازید.

۴- أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كثيراً^(۳)

آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند. اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود هر آینه در او

اختلاف زیادی پیدا می‌کردند.

۵- قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^(۴)

به تحقیق آیات خود را برای شما روشن کردیم تا اینکه شما در آنها تعقل

کنید.

۶- وَ پَرِيكُمُ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^(۵)

و آیاتش را به شما نشان می‌دهد تا اینکه در آنها تعقل کنید.

۷- وَلَهُ اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^(۶)

۱- انبیاء، ۱۰۰

۲- زخرف، ۳۰

۳- حدید، ۱۷

۴- نساء، ۸۲

۵- بقره، ۷۳

۶- بقره، ۷۳

و برای او است اختلاف شب و روز آیا تعقل نمی‌کنید.

۸- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ^(۱)

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و در اختلاف شب و روز و کشتی که در دریا جهت سود رسانی به مردم در جریان است و آنچه که خداوند از آسمان فرو فرستاد از آب، و به واسطه آن زمین را بعد از مردنش زنده کرد و از او هر جنبنده‌ای را به وجود آورد. و در گردش بادها و ابرهایی که مسخر بین آسمان و زمین هستند، آیا الهی است برای آنان که تعقل می‌کنند.

۹- وَالنُّجُومِ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ^(۲)

و ستارگان، مسخر به دستور خدا هستند. به درستی که در آنها نشانه‌هایی است برای قومی که تعقل می‌کنند.

در قرآن (کلمه‌ی تعقل) با سایر مشتقات آن ۴۹ بار آمده است که انسان را دعوت به تعقل در آیات و احکام الهی کرده است. اصلاً خداوند، هستی را آیتی برای معرفت خودش قرار داده است و اجزاء هستی را آیات می‌داند. قرآن و اجزاء قرآن آیات الهی است که در واقع قرآن همان عالم مُلَقَّظ است و هستی قرآن مُجَسَّم است.

به نزد آنکه جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض اعراب و جوهر چون حروف است مراتب همچو آیات و وقوف است

۱- بقره، ۱۶۴

۲- نحل، ۱۲

از او هر عالمی چون صورتی خاص
 نخستین آیتش عقل کل آمد
 دوم نفس کل آمد آیت نور
 سوم آیت در او شد هرش رحمان
 پس از وی حرفهای آسمانی است
 نظر کن باز در چزم عناصر
 به آخر گشت نازل نفس انسان

یکی زوفاتحه آن دیگر اخلاص
 که در وی همچو بسای بسمل آمد
 که چون مصباح شد در غایت نور
 چهارم آیت الکرمی همی دان
 که در وی سورت سج المثنی است
 که هر یک آیتی گشتند باهر
 که بر ناس آمد آخر ختم قرآن

شیخ محمود شبستری

بنابراین هر چه هستی است صورت علمی اش در قرآن یافت می‌شود که:

وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ^(۱)

هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین (قرآن) موجود است.

زاهد از خشک همی گوید عارف از تن ز قرآن بسرایم که در او خشک و تر است

نقش قرآن

چون قرآن کتاب انسان‌سازی است نقش بسیار مهمی در هدایت انسان دارد

که هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ^(۲) هدایت کننده متقین است.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ^(۳)

هدایت کننده‌ای که مردم را به استوارترین راه هدایت می‌کند.

۱- انعام ۵۹

۲- بقره ۲

۳- اسراء ۹

وَشِفَاءٍ لِّمَا فِي الصُّدُورِ^(۱)

کتابی که شفاء قلبها است

وَ نُنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ^(۲)

و نازل می‌کنیم از قرآن آنچه را که شفاء و رحمت است برای مؤمنین.

هُوَ الَّذِيْنَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً

قرآن برای اهل ایمان هدایت و شفاء است.^(۳)

بنابراین لازم است که انسان در مسیر حیات تکاملی خود برای بهتر و زودتر رسیدن به کمال لایق انسانی دست به دامن قرآن کریم شود که اگر بتواند مفاهیم قرآنی را در جان خود بنشانند و در خود انقلابی به وجود آورد می‌تواند جهانی را منقلب کند، زیرا که قرآن کتاب انقلاب است. شاهد گفتار ما انقلاباتی است که قرآن در عالم به وجود آورده است چه انقلابات عرفانی و روحی و چه انقلابات اجتماعی و حقوقی و به قول مرحوم اقبال لاهوری:

نقش قرآن چونکه در عالم نشست نقشه‌های پساپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمهر است این کتابی نیست چیز دیگر است
چونکه در جان رفت جان دیگر شود جان که دیگر شد جهان دیگر شود
کما اینکه یکی از این آیات نورانی، آدمی چون فضیل عیاض را که تمام عمرش را به دزدی و غارت و مردم آزاری سپری کرده بود از حسیض پستی و دنائت به اوج عرفان و شرافت رساند.

جریان از این قرار است که فضیل به عنوان رئیس دزدها، شبی با افراد خود در

۱- یونس ۵۷

۲- اسراء ۸۲

۳- فصلت ۲۴

مسیر قافله‌ای کمین کرده بودند و قصد حمله و غارت داشتند، وقتی قافله به نزدیک آنان رسید فضیل صدایی از قافله شنید که آن، صدای قرائت قرآن یکی از افراد آن کاروان بود. در آن هنگام قاری قرآن به این آیه رسیده بود که:

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ (۱).

آیا وقت آن نرسیده است که دل آنان که ایمان آورده‌اند از یاد خدا خاشع شود؟

این آیه مانند تیری در قلب فضیل کارگر شد و وجدان خفته‌اش را بیدار کرد. فضیل با خود گفت: چرا، رسیده است. بدینسان فضیل از کمینگاه خود برگشت و رو به بیابان نهاد و داد و فریاد و عربده‌اش بلند شد که:

زین دو هزاران من و ما ای عجا من چه منم گوش بده عربده را دست منه برده‌م
چونکه من از خود بشدم در ره من شیشه منه در بنهی پا بنهم هر چه بیابم شکنم
مرلوی

او تمام دارایی خود را در راه خدا انفاق کرد، حتی به خرابه‌ای رفت و لباس‌های خود را در آورد و بیرون انداخت و به مردم گفت ایها الناس این لباسها از راه دزدی به دست آمده است، شما خود در راه خدا یک دست لباس از راه حلال برای من فراهم کنید.

آری آیات الهی در دل‌هایی که کاملاً زنگ نگرفته‌اند اینگونه اثر می‌کند به طوری که آدمی را از اسفل السافلین به اعلیٰ علیین می‌برد، آن چنانکه انسانهای زنده‌دل از شنیدن آیات ملکوتی او به سجده می‌افتند و پوست بدنشان از عظمت الهی جمع می‌شود:

تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ

ذِكْرِ اللَّهِ (۱)

پوست بدن کسانی که از خدا می ترسند از یاد خدا جمع می شود. سپس پوستشان و دلشان از یاد خدا نرم می گردد.

منتهی شرطش این است که انسان به دستورات قرآن عمل کند. و گرنه همین قرآنی که نور و هادی است موجب گمراهی می شود.

يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّ يَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا وَّمَا يُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ (۲)

خدا بسیاری را به واسطه او هدایت و بسیاری را گمراه می کند. و گمراه نمی کند به واسطه او مگر فاسقین را.

زیرا که قرآن مانند طنابی است که از قعر زمین تا دل آسمانها کشیده شده است. عده ای طناب را می گیرند و صعود می کنند و عده ای می گیرند و نزول کرده و به ته چاه می روند.

از خدا می خواه تا زین نکته ها	در نلفزی و رسی در مستها
زان که از قرآن بسی گمراه شدند	زان رسن قومی درون چه شدند
مر رسن را نیست جرمی ای هنود	چون ترا سودای سربالا نبود
تو درون چاه رفتستی ز کاخ	چه گنه دارد جهانهای فراخ

مولوی

قرآن شناسی و خودشناسی

چون انسان ذاتاً خود را دوست می دارد و علاقه دارد که خود را بشناسد و چون خودشناسی همان خداشناسی است که:

۱- زمر ۲۳

۲- بقره ۲۶

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

و در نتیجه، خداشناسی مساوی خودشناسی و خدافراموشی مساوی با خودفراموشی است که:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ (۱)

و نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خودشان را هم فراموش کردند.

بنابراین ما برای شناخت خود نیازمند شناخت خداوندیم و برای شناخت خدا نیاز به شناخت کلام او داریم.

و چون کلام خداوند تجلی ذات خداوند است زیرا که تکلم از صفات ثبوتیه او است و صفات او عین ذات اوست.

ذات حق بی سخن بود اکنون نیست لایق به حضرت بیچون

علم حق چون بدین کلام عظیم بود پیوسته او علیم و قدیم

کسی شناسد وجود قرآن را تا نداند حقیقت آن را

متکلم بود بدان دایم و آن مسعانی بدو بود قایم

زین سبب گفت شیخ ما که کلام با سخن گوشت بر سبیل مدام (۲)

حضرت علی علیه السلام هم بدین معنی چنین اشاره می‌کند: (خداوند در قرآنش تجلی کرده ولی مردم درک آنرا ندارند). (۳) بنابراین حشر و نشر با قرآن حشر و نشر با خداست و حشر و نشر با خدا حشر و نشر با خود است. یعنی یاد خدا یاد خود است و یاد خود یاد خدا است که:

۱- حشر ۲۶

۲- سعادتنامه، شیخ محمود شبستری، ص ۲۰۶

۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۴۷

گفتگو کن گفتگو کن، گفتگو جستجو کن، جستجو کن، جستجو
 شرح بزر چون شکنج زلف یار موبه مو کن، موبه مو کن موبه مو
 رو به های و هوی کوی بزم یار های و هو کن های و هو کن های و هو
 وانگهی از خود منی و آلودگی رفترو کن رفترو کن رفترو
 ای خدا این نهر جان را از خودی شستشو کن شستشو کن شستشو
 چون نخواهی خود فراموش شود یسار او کن یسار او کن یسار او
 و چون خداوند نور آسمانها و زمین است.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱) کتابش هم نور است که:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۲)

به تحقیق که برای شما از ناحیه خدا نور و کتاب آشکار روشنگر آمده است.
 پس آدمی هم که قرآن برای او نازل می شود و او را مکلف به انجام دستورات
 خود می کند نیز باید نورانیت داشته باشد. زیرا که باید بین مکلف و مکلف به
 سنخیت بوده باشد والا تکلیف بدون سنخیت تکلیف به محال خواهد بود.
 پس خدا نور است آسمانها و زمین نور است، کتاب خدا نور است و بنده
 خدا هم نور است.

این برون از آفتاب و از سهاست و آن درون از عکس انوار عیلاست
 نور نور چشم خود نور دل است نور چشم از نور دلها حاصل است
 باز نور نور دل نور خداست کوز نور عقل و حس پاک و جداست
 تا کجا آنجا که جا را راه نیست جز سنا برق مه الله نیست

از همه اوهام و تصویرات دور نور نور و نور نور و نور نور^(۱) البته این بینش، بینش قرآنی است که با نورانیت خود نورانیت عالم و آدم را به انسان نشان می‌دهد و باید توجه داشت که مراتب نور مانند مراتب وجود، تشکیکی است و مرحله قوی و ضعیف دارد که مراحل ضعیف پرده و حجاب مراحل قوی، هستند که در عرفان به آنها حُجُب نورانی گفته می‌شود. امام العارفین در مناجات شعبانیه به خداوند سبحان عرض می‌کند.

إِلٰهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَقًّا
تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً
بِعِزِّ قُدْسِكَ.

پروردگارا! کمال انقطاع به سوی خودت را به من ببخشا، و دل ما را با نظر به خودت منور بگردان، تا اینکه چشم دل پرده‌های نور را بدرد و به معدن عظمت متصل گردد و ارواح ما معلق به عزّ قدس تو شود.

می‌بینیم که امام علیه السلام از خدا تقاضای رفع حُجُب نورانی می‌کند. حجب نورانی که در مسیر معدن عظمت وجود دارد که خود معدن عظمت نور عظیم است که برای رسیدن به آن باید هزاران حُجُب نور را کنار زد، تازه بعد از رسیدن به معدن عظمت به عزت قدسی یا قداست عزیز می‌رسد که وقتی روح، عزت قدسی را می‌بیند خود را به آن می‌آویزد، اما کمال انقطاعی که امام - علیه افضل صلوات المصلین - تقاضا می‌کند بالاتر از این مرحله است، کمال انقطاع، انقطاع کمال است، جایی که سالک از کامل شدن منقطع می‌شود زیرا سالکی نمانده است تا کامل شود هرچه هست اوست وَلَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرَهُ دِيَار.

همه از دست شد و او شده است أَنَا وَأَنْتَ وَهُوَ، هو شده است

از اینرو امام علیه السلام این مقام را فقط برای خود تقاضا می‌کند، زیرا فقط وجود اقدس امام است که می‌تواند بدانجا برسد. جایی که وجود عظیم و اشرفی چون امام علیه السلام با آن همه قدرت و گسترش از دست داده می‌شود و فنا می‌گردد؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که موجودات محدود و غیرکامل چه حالی خواهند داشت. بدان جهت امام علیه السلام این مقام را فقط برای خود می‌خواهد ولی مقامات بعدی را هم برای خود و سایر مؤمنین تقاضا می‌کند.





انجمن تشویش بر علوم اسلامی

نورانیت پیامبر اکرم ﷺ

چون خداوند سبحان نور و کتاب او هم نور است، و چون پیامبر اکرم ﷺ خلیفه و آیینه تمام نمای الهی است که قرآن شریف بر قلب مبارک وی نازل شده است، پس ذات مقدس رسول اکرم ﷺ **أَنْوَرُ الْأَنْوَارِ وَ مَعْدِنُ الْأَنْوَارِ** است که نور مقدس الهی از آن ناحیه ساطع می‌شود. بدین جهت غایت سیر و سلوک مخلوقات، وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت می‌باشد و به قول حضرت استاد آیت ا... جوادی آملی او خود حجاب اکبر است، که هیچ مخلوقی نمی‌تواند از پیامبر عبور کند و به خدا برسد. بلکه غایت و منتهای سلوک

سالکین آن حضرت می باشد که او خود نور اعظم است.^(۱) علتش هم این است که غیر از انسان کامل و حجه‌الله، موجودات دیگر گنجایش و توان رویی مستقیم با آن عظمت لایتناهی را ندارند لذا ضرورتاً باید واسطه فیض باشد و خود این واسطه در قالب حجب گوناگون و فراخور قوایل؛ آن نور را ظاهر می کند که خود این واسطه حجاب اکبر است. عطار نیشابوری این مطلب را در منطق الطیر چنین بیان می کند.

پادشاهی بود بس صاحب جمال	در جهان حسن بی مثل و مثال
ملک عالم مصحف آیات او	دلربایی پرچم آیات او
می ندانم هیچکس آن زهره داشت	کز جمال او تواند بهره داشت
هرکه کردی سوی آن برقع نگاه	سر بریدند از تن وی بیگناه
مردن از عشق رخ آن دل نواز	بشتر از صد زندگانی دراز

از تفسیر کلامی حضرت عطار

۱- حدود دو سال از این فرمایش حضرت استاد در درس عرفان گذشته بود که من روزی سوار مینی بوس بودم و در حال حرکت چشمم به مینی بوس جلویی افتاد که آبه (وان یکاد) را پشت شیشه اش نوشته بود. من در حال حرکت آبه را خواندم تا رسیدم به اینجا که (و ما هو الا ذکر للعالمین) یعنی او (پیامبر اکرم) نیست مگر ذکر عالمیان. در این حین به ذهنم چنین خطور کرد که، ذکر عالمیان بودن یعنی چه؟ بعد این جواب آمد که: یعنی همه موجودات ذکرشان ذات مقدس پیامبر اکرم است. چون پیامبر مظهر تام تجلی اسماء و صفات الهی هست پس هر وجودی هر ذکری بکند و هر حمدی به جا بیورد در واقع ذکر و حمد پیامبر را می کند. و چون تمامی اسماء و صفات از ناحیه او متجلی می شوند. پس دست عالمیان مستقیماً از دامن خدا کوتاه است و همه دست به دامن خلیفه خدا هستند. وقتی این مطلب را به خدمت حضرت استاد آیت الله حسن زاده آملی مدظله العالی عرض کردم ایشان نیز تأیید فرمودند.

نی کسی را صبر زو بودی دمی	نی کسی را تاب او بودی همی
هرکه او دیدی جمالش آشکار	جان بدادی و بمردی زار زار
گر کسی را تاب بودی یک زمان	شاه روی خویش بنمودی عیان
لیک چون کس تاب دید او نداشت	لذتی جز در شنید او نداشت
آینه فرمود حالی پادشاه	کاندر آینه توان کردن نگاه
شاه را قصری نکو بنگاشتند	و آینه اندر برا برداشتند
بر سر آن قصر رفتی پادشا	وانگهی در آینه کردی نگاه
روی او از آینه مسی تاختی	هرکس از رویش نشان می‌یافتی

آینه موجود در اشعار عطار همان انسان کامل است که واسطه فیض می‌باشد و مخلوقات، خدا را از این مجلی می‌یابند کما اینکه مرحوم استاد شهریار می‌فرماید:

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من به خدا قسم خدا را بدین جهت شناخت کامل انسان کامل برای هیچ کس میسر نیست همانگونه که شناخت کامل خدا برای کسی ممکن نیست. به قول مولوی، رومی نشد از سرّ علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله یک ممکن و این همه صفات واجب لاحول و لا قوۃ الا بالله



نقش سیاسی قرآن

مرکز تحقیقات و کامپیوتر علوم اسلامی

مطالب قبلی مربوط به نقش عرفانی و معنوی قرآن کریم بود. اکنون می‌پردازیم به نقش سیاسی قرآن. البته جدا کردن عرفان از سیاست و تجارت و تدریس و تحقیق و... کار درستی نیست، زیرا عرفان یعنی دینداری آگاهانه و عاشقانه، و دینداری آن چنان وسیع است که همه اینها را در بردارد که در این صورت کلام بسیار بلند مدرس (ره) که فرمودند: سیاست ما عین دیانت و دیانت ما عین سیاست ماست، بهتر روشن می‌شود. نه تنها سیاست عین دیانت است، تجارت ما نیز باید عین دیانت ما باشد. یعنی انسان مسلمان سیاستش، تجارتش، علمش، حلمش، عشق و عرفانش بلکه همه چیزش عین دیانتش است. ولی چون فعلاً هر اصطلاح و مفهومی را از اصطلاحات و مفاهیم دیگر

جدا کرده‌اند و برای هر کدام آیین‌نامه‌ای نوشته‌اند و سیاست هم از آن جمله می‌باشد، ما جنبه سیاسی قرآن را جداگانه و به اختصار بحث می‌کنیم. قرآن کریم در طول تاریخ از خیلی جهات مظلوم و مهجور واقع شده است. از تمامی این جهات، جهت سیاستش بیشتر از همه مظلوم و مهجور گردیده است. می‌بینیم که عرفا در جنبه عرفانی آن سخن گفته‌اند. ادبا در جهت ادبی آن بحث‌های زیادی انجام داده‌اند. فقها در جهت استنباط احکام و صدور فتوی در آیات الاحکام خیلی کار کرده‌اند، در قصص قرآن کتابهایی نوشته شده است، ولی در بعد سیاسی قرآن کار اساسی صورت نگرفته است و حال آنکه نیاز مردم به قرآن کریم در این جهت اگر زیادتر از جهات دیگر نباشد کمتر نیست. شاید هم دست‌های اجانب در کار بوده است که مستقیم یا غیرمستقیم مردم را از این بعد قرآن کریم غافل نگهدارند. زیرا اگر حکم قرآن در این خصوص برای همگان روشن باشد دیگر فاتح‌های دول استعماری و استکباری کافر در کشورهای اسلامی بلکه در روی زمین خوانده خواهد شد بدین جهت سعی کرده‌اند که در این موارد ندای قرآن به گوش مردم نرسد.

مسلمانان در طول تاریخ بزرگترین ضربه‌ها را از ناحیه اقوام یهود و نصاری خورده‌اند و بسیاری از مسلمانان از صدر اسلام تاکنون به دست این دو قوم کشته و یا شکنجه شده‌اند. نه تنها جان مسلمانان را گرفته‌اند، مالشان را نیز غارت کرده‌اند. منتهی در بعضی موارد در قالب دوستی و در بعضی موارد به صورت دشمن و طرف محاربه وارد عمل شده‌اند. ضررهایی که از طریق دوستی و پیمان‌های دوستانه بین دول اسلامی و دول کفر به مسلمانان رسیده است از سایر ضررها بیشتر است. و حال آنکه مسلمانان اگر قرآن کریم را با این دید مطالعه می‌کردند آگاه می‌شدند که نباید با دولت‌های غیرمسلمان و ضد اسلام دوست باشند. زیرا در قرآن آیات زیادی در این خصوص وجود دارد، از جمله آنها این

آیه شریفه است که:

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصْرِيُّ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هُدَىٰ اللَّهُ
هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ
وَلَا نَصِيرٍ. (۱)

و هیچگاه یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد مگر اینکه پیرو ملت آنها
شوی. بگو همانا هدایت خداوند هدایت صحیح است. و اگر تو پیرو
خواسته‌های آنها گردی بعد از آنکه آگاه شدی، دیگر خداوند دوست و کمک
کننده تو نخواهد بود.

قرآن کریم در این آیه شریفه طبیعت کفار را برای پیغمبر اکرم شناسایی می‌کند
که این دو قوم ذاتاً با شما سازگار نخواهند بود مگر اینکه پیروشان باشید. یعنی
اگر شما تا قیامت بخواهید پیرو دین خودتان باشید، آنها نیز تا قیامت دشمن
شما خواهند بود. این طبیعت کفار، از ناحیه یهودی و نصاری بودنشان هست.
پس تا وقتی یهود و نصاری هستند چنین خواهند بود. یعنی تا در روی این کره
خاکی، یهودی و نصاری وجود دارد شما نمی‌توانید با آنها همانند مسلمانان
دوست باشید. حتی نمی‌توانید آنها را راضی نگهدارید مگر اینکه تابع آنها
بشوید که در این صورت رضایت آنها را جلب کرده و در عوض خشم خدا را
برانگیخته‌اید. در آیه دیگر می‌فرماید:

وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ. (۲)

و اگر بعد از اینکه آگاه شدی، از هواهای آنها پیروی کنی در این صورت تو از
ظالمین خواهی بود.

همچنین فرموده است:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّغُوتُ. (۱)

و آنان که کفر ورزیدند اولیائشان طاغوت است.

طاغوت یعنی خارج شونده‌ی از حدّ خود. رودخانه وقتی آبش بالا می‌آید و از حدّ خود خارج می‌شود می‌گویند، طغیان کرده است. پس طاغوت یعنی آنکه از حدّ خود خارج شده و به حدود دیگران تجاوز کرده است. و کفار عموماً کسانی هستند که اینگونه افراد را ولی نعمت خود قرار می‌دهند تا از حدود خود خارج شوند و حقوق دیگران را غصب کنند و به کفار بدهند. پس طبیعت کفر و کفار خروج از حدّ خود است مسلمان، حقّ دوستی با کفار را ندارد. قرآن شریف به مسلمانان دستور می‌دهد که: شما حق ندارید حتی پدران و برادران خودتان را اگر طرفدار کفر هستند دوست داشته یا ولی خود قرار دهید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى
الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید حق ندارید پدران و برادران خود را که دوست‌دار کفرند ولی خود بگیرید. کسانی که آنها را اولیاء خود قرار می‌دهند از ظالمین هستند.

نکته بسیار بااهمیت در این آیه شریفه این است که نمی‌فرماید اگر کافر شدند، بلکه می‌فرماید اگر کفر را دوست داشته باشند. یعنی هنوز کافر نشده‌اند ولی از کفر بیشتر خوششان می‌آید تا ایمان. که در این صورت حق دوستی با آنان را ندارید تا چه رسد به اینکه کافر هم شده باشند.

۱- بقره ۲۵۷

۲- توبه ۲۳

کفار از دیدگاه قرآن قابلیت دوستی را ندارند زیرا آنها دین ما را بازیچه و بی ارزش می دانند. ما اگر به آنها احترام بگذاریم و ارزش قائل شویم در واقع با این کار، دین خود را ضایع کرده ایم. قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ
 أُوْتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید کسانی را که دین شما را به مسخره و بازی گرفته اند و کسانی که قبل از شما به آنها کتاب فرستاده شده است و کفار را اولیاء خود قرار ندهید.

نمونه این بازیگری با دین را در عصر حاضر مشاهده کردیم و دیدیم که وقتی دولت های کفر با فساد و فحشاء جنگ و... نتوانستند اسلام را از قداست بیندازند، به فکر نقشه دیگر افتادند و احمقی به نام سلمان رشدی را کوک کردند و به میدان فرستادند تا اینکه اسلام را زیر سؤال ببرد. ولی به حول و قوه ای الهی نتیجه عکس گرفتند. سلمان رشدی را دولت های یهودی و نصاری کمک کردند و هنوز هم حامی او هستند. می بینیم که یهود و نصاری از زمان پیامبر اکرم ﷺ با وی و مسلمانان دشمنی کرده اند و هنوز هم ادامه می دهند. قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصْرِيَّ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ
 مَن يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ. (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را دوست خود نگیرید. بعضی از آنها اولیاء بعضی دیگرشان هستند. و هرکس از شما با آنها دوستی کند از آنها محسوب خواهد شد.

اینها همه دستورات قرآن شریف است در مورد روابط با اقوام یهود و نصاری که کتاب آسمانی دارند و معتقد به خدا و پیامبر و معاد هستند. حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که رابطه ما با دول کمونیستی و غیرالهی مانند هندو و امثال آنها چگونه خواهد بود؟ ناگفته نماند که این حرف بدان معنی نیست که ما دور کشور خود را دیوار بکشیم و با همه اقوام و ملل غیراسلامی قطع رابطه کنیم. بلکه ما می‌توانیم با همه دولت‌های غیراسلامی چه الهی و چه مادی رابطه اقتصادی و سیاسی و... داشته باشیم ولی رابطه، رابطه داد و ستد باشد نه رفاقت و دوستی. کما اینکه حضرت امیر علیه السلام از همسایه یهودی خود پشم می‌گرفت و آنرا در خانه می‌ریسید و به صاحبش می‌داد و دستمزد آن را می‌گرفت، این داد و ستد است نه دوستی.

متأسفانه اکثر دول اسلامی در حال حاضر یا متوجه دستورات قرآن کریم نبوده‌اند یا تعبدی به آن نداشته و دست دوستی به سوی دول کفر دراز کرده و با آنها پیمانهای نظامی بسته‌اند که در روزهای مبادا کمک همدیگر باشند. در عوض از دولت‌های اسلامی قطع رابطه کرده و یا رابطه سستی برقرار کرده‌اند. همه بدبختیهای جوامع اسلامی در عصر حاضر از همین ارتباطات غلط با دولت‌های غیراسلامی ناشی شده است. آری دوری از قرآن همراه با نزدیکی به دشمن قرآن است و نزدیکی به دشمن قرآن نتیجه‌اش غیر از ذلت و خواری چیز دیگری نیست. اینجانب در بعضی از سخنرانیهای خود گفته‌ام که ملت ایران خصوصاً سفرای ما در کشورهای غیراسلامی و مقامات وزارت خارجه حتماً باید قرآن کریم را با این دید مطالعه بفرمایند و در محضر قرآن شریف دوره روابط سیاسی با دولت‌های غیراسلامی را سپری کنند سپس مشغول به کار شوند. والا در کارشان کاملاً موفق نخواهند بود.



نقش انقلابی قرآن

مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

انقلاب به معنی دیگر شدن است. دیگر شدن غیر از دگرگونی است که غالباً انقلاب را به دگرگونی معنی می‌کنند. در دگرگونی فقط گونه و ظاهر شیئی عوض می‌شود ولی اصل و اساس به قوه خود باقی می‌ماند. اما در دیگر شدن اساس و بنیان عوض می‌شود. قلب را از آن جهت قلب می‌گویند که کارش انقلاب است یعنی در هر لحظه خون را پمپاژ می‌کند و به اعضای بدن می‌رساند. هر لحظه خونی تازه پمپاژ می‌کند. یعنی خونِ لحظه قبل غیر از خونِ لحظه بعد هست. قرآن کریم نیز کتاب انقلاب است یعنی:

چونکه در جان رفت جان دیگر شود جان که دیگر شد جهان دیگر شود
فضیل عیاض که تا دیروز رهزنی می‌کرد غیر از فضیل عیاض امروزی است

که آیه قرآن را شنیده است. زیرا قرآن او را منقلب کرده است. قرآن وقتی در قلب جای گیرد قلب را منقلب می‌کند و قلب که منقلب شد آدم منقلب می‌شود زیرا آدمیت آدمی به قلب اوست.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا (۱)

همانا مؤمنین کسانی هستند که وقتی خدا را یاد می‌کنند دلشان نرم می‌شود و هنگامی که آیات الهی برایشان خوانده می‌شود ایمانشان زیاد می‌گردد. فقط قرآن می‌تواند شریف‌ترین و بلندترین موضع انسان یعنی پیشانی را به خاک ذلت بنشانند، نه تنها پیشانی را به خاک بنشانند بلکه اشک چشمش را نیز جاری کند که:

إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۲)

وقتی آیات خداوند رحمان برایشان تلاوت می‌شود به سجده و گریه می‌افتند.

این چه عظمتی است که انسان متکبر را به خاک مذلت می‌نشانند. ذلتی که برایش خیلی مقدس است. نه تنها به خاک ذلت می‌نشانند بلکه می‌گشند و نه تنها می‌گشند بلکه زنده می‌کند.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۳)

هیچگاه آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندارید بلکه آنان زنده‌هایی هستند که در نزد خدایشان روزی دارند.

۱- انفال ۲

۲- مریم ۵۸

۳- آل عمران ۱۶۹

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده‌ی عالم دوام ما حافظ

در فرهنگ قرآن، مردن در راه دوست، زندگی جاوید است و راه دوست راه عدالت است.

إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى (۱)

عدالت بورزید که عدالت به تقوا نزدیک‌تر است.

راه دوست راه عدل و احسان است

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ (۲)

همانا خدا به عدل و احسان امر می‌کند.

راه دوست راه وفاداری است

أَوْفُوا بِالْعَهْدِ (۳)

به عهد خود وفا کنید

راه دوست راه آگاهی و بینش و مسئولیت است.

لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ

مَسْئُولًا (۴)

از آنچه که بدو علم نداری پیروی مکن همانا گوش و چشم و قلب، هر کدام‌شان مسؤل هستند.

راه دوست همان راه مستقیم است، راه پرستش خدا و آزادی از غیرخدا.

۱- مائده ۸

۲- نحل ۹۰

۳- اسرا ۳۴

۴- اسرا ۳۶

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۱)

همانا خداوند پروردگار من و شماست پس او را پرستش کنید که این پرستش خدا راه مستقیم است.

راه دوست راه امنیت و آرامش است.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲) أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳).

آگاه باشید که دوستان خدا برایشان هیچ ترس و غمی وجود ندارد.

هر که حق باشد چو جان اندر دلش خم نگردد پیش باطل گردنش
خوف را در سینه او راه نیست خاطرش مرعوب غیرالله نیست
هر که در اقلیم لاآباد شد فارغ از بسند زن و اولاد شد
می‌کند از ماسوی قطع نظر می‌نهد ساطور بر حلق پسر
با یکی مثل هجوم لشکر است جان به چشم او ز باد ارزانتر است
اقبال لاهوری

علت موفقیت قرآن کریم در بعد سیاسی دو چیز است.

۱- شکوفا کردن شخصیت آدمی و آگاه کردن او به مقام و ارزش واقعی خودش.

۲- شناساندن حقیقت مرگ، و اینکه مرگ زندگی جدید برای همه و حیات طیبه برای مجاهدین فی سبیل الله است.

اگر این دو مساله برای کسی روشن شود، او نمی‌تواند در دنیا تن به ذلت

۱- مریم ۳۶

۲- رعد ۲۸

۳- یونس ۶۲

دهد. تمامی خودفروشیها و تن به ذلت دادننا ناشی از روشن نشدن این دو مساله است و قرآن کریم به بهترین وجه این را آشکار نموده است.

برای همین است که دشمنان خدا و انسان در جوامع اسلامی سعیشان بر این است که قرآن را از مردم بگیرند، که آن رَجُلِ سیاسی انگلستان در پارلمان آن کشور قرآن را به دست می گیرد و بلند می کند و می گوید: تا زمانی که این کتاب و این خانه (یعنی کعبه مکرمه) در میان مسلمین هست ما نمی توانیم بر آنها پیروز شویم. و راست هم می گفت. زیرا قرآن کتاب خودشناسی است و انسان وقتی خود را شناخت و فهمید که او خلیفه خدا است و تنها باید خدا را عبادت کند و لاغیر. دیگر کردن او نزد هیچ قدرتی غیر از خدا خم نمی شود. اگر تمام دنیا علیه او متحد شود لحظه ای محزون و خائف نمی گردد. وقتی قرآن را از مردم گرفتند یعنی نقش قرآن را از بین بردند و فقط برای خواندن در قبرستانها اختصاص دادند و از به اجرا درآمدن دستورات و احکام اخلاقی و فکری و حقوقی و اجتماعی و سیاسی و نظامی و... قرآن جلوگیری کردند. در این صورت جامعه اسلامی سقوط خواهد کرد و راه نجاتی هم ندارد و این نقشه به کرات در جوامع اسلامی تجربه شده است. تا وقتی جوامع اسلامی با قرآن بوده اند موفق و آزاد و متکامل بوده اند، هنگامی که از قرآن دور شده اند سقوط کرده اند. یکی از تزه های محمد عبده این بوده است که، ما باید به قرآن برگردیم و مردم را قرآنی بار بیاوریم. پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْقِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا

من در میان شما دو چیز سنگین را باقی می گذارم که کتاب خدا و خانواده

من است. مادامی که به این دو تمسک بجوئید هیچگاه گمراه نخواهید شد.

بنابراین ما برای حفظ کیان و استقلال و حریت خود مجبور هستیم که با

قرآن باشیم و در او غور و تأمل داشته باشیم و مفاهیم آنرا از او استخراج کرده و

در جامعه بکار بندیم.

البته آن طور تأمل و تفکری که عترت رسول خدا ﷺ بدان راهنمایی می‌کند. نه اینکه هرکسی از ظنّ خود چیزی بگوید و به قرآن نسبت بدهد. و بدین جهت است که پیامبر اکرم ﷺ نجات و پیروزی را در پیروی از این دو می‌داند نه در پیروی یکی و ترک دیگری. مانند بعضی از سنی‌ها که گفتند (حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ) کتاب خدا ما را کافی است. و از اهل بیت نبوت و رسالت دور افتادند. و نه مانند بعضی از شیعه‌های اخباری که گفتند ما از کتاب خدا چیزی نمی‌توانیم بفهمیم؛ تنها اخبار و روایات ائمه ما را کافی است. آن دسته از آن طرف منحرف شدند و این دسته از این طرف. (مردم اندر حسرت فهم درست)

بنابراین، تحقق احکام قرآنی مساوی است با به وجود آمدن مدینه فاضله حکما بلکه بالاتر از آن، مساوی است با آزادی و رشد شخصیت انسانها و خودیابی آنها و رسیدن به مقام والای خلیفه الهی.

آن کتاب زنده قرآن حکیم	حکمت او لایزال است و قدیم
نسخه اسرار تکوین حیات	بی ثبات از قوتش گیرد ثبات
حرف او را ریب نی تبدیل نی	آیه‌اش شرمنده تاویل نی
می‌برد سپاند و آزاد آورد	صید بندگان را به فریاد آورد
نوع انسان را پیام آخرین	حامل او رحمه للعالمین
ارج می‌گیرد ازو نارجمند	بنده را از سجده سازد سر بلند
رهزنان از حفظ او رهبر شدند	از کتابی صاحب دفتر شدند
گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن	نیست ممکن جز به قرآن زیستن
از تلاوت بر تو حق دارد کتاب	تو ازو کامی که می‌خواهی بیاب

اقبال لاهوری

نکته‌ای که حائز اهمیت و قابل توجه است این است که این نارساییهای

اجتماعی و تخلف از قانون عمدتاً دو ریشه اساسی دارد. یکی دل‌بستگی به دنیا و دیگری ترس از سختیها و مرگ.

عده‌ای بواسطه دل‌بستگی به دنیا به انواع و اقسام کارها دست می‌زنند تا به خواسته‌ی دنیایی خود برسند که معمولاً این رسیدن خالی از تخلف و حق‌کشی و ظلم نخواهد بود. و عده‌ای دیگر بواسطه ترس از سختیها و مرگ که احیاناً ریشه دنیا دوستی هم دارد در مقابل ظالمان نمی‌ایستند و کار قیصر را به قیصر و کار کسری را به کسری می‌گذارند. نتیجه‌اش، به وجود آمدن جامعه‌ای هست که در آن انسان‌گرگ انسان بوده و هدف هم وسیله را توجیه خواهد کرد. البته این دو علت خود معلول یک علت‌اند و آن عدم خودشناسی است که:

خویش‌تن شناخت مسکین آدمی از فسزونی آمد و شد در کسمی
 خویش‌تن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت
 حال که مشکل اساسی انسانیت در اینها خلاصه شد باید ببینیم که قرآن این
 مشکل‌ها را چگونه برطرف می‌کند و انسان قرآنی چگونه انسانی است.

انسان قرآنی



۱- انسان قرآنی: دنیا را رأس هر خطیسه می‌داند:

الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ

و هر آنچه که متعلق به دنیا باشد را وسیله‌ای برای فتنه و آزمایش می‌داند که:

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ (۱)

و پای بندی به دنیا را محروم ماندن از آب حیات می‌داند و اموال دنیا را

راهزن دین می‌شمارد.

در گسلو مساند خس او سالها چیست آن خس حب جاه و مالها

مال خس باشد که چون آن بی ثبات
در گلو هست مانع از آن حیات
گر بسزد مالت عدوی رهزنی
رهزنی را برده باشد رهزنی

مولوی

قرآن کل دنیا را متاع غرور می داند.
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱)

در عین حال، انسانی که در این دنیا زندگی می کند همیشه و در همه حال در
پیشگاه خداوند قهار و عالم و بصیر است که:

لَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۲)

در آسمان و زمین یک ذره بی مقداری نیست که از علم او غایب باشد.

لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۳)

هیچ شئی بر او مخفی نیست چه در آسمان باشد و چه در زمین.

همیشه به انسان هشدار می دهد که، آیا نمی دانی که خداوند می بیند؟

أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۴)

ضمن اینکه خدا را حاضر و ناظر می داند که نباید در حضور او ظلم و تعدی

به حقوق کسی بکند حتی در قلب خود فکر خلاف را هم نپروراند زیرا که او:

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۵)

به خیانت های چشم و اندیشه های پنهانی و قلبی مردم آگاه است.

۱- آل عمران ۱۸۵

۲- یونس ۱۰

۳- آل عمران ۵

۴- علق ۱۴

۵- غافر ۱۹

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۱)

خدا می‌داند آنچه را که پنهان می‌کنند و آنچه را که آشکار می‌کنند.

بنابراین برای این چنین شخصی دلیلی برای تخلف باقی نمی‌ماند.

۲- انسانی قرآنی: ضمن اینکه از دنیا بی‌نیاز است نسبت به آبادانی دنیا برای

خلق‌الله و اجرای احکام الهی حریص نیز هست بطوری که در راه اجرای احکام

الهی حاضر است جان خود را فدا کند و تمام سختیهای راه را به جان بخرد و

همیشه شعارش این است که:

ما سر نکشیم از قدم یا صفائی تیغ آید اگر بر قدم او به سر ما



جان چه باشد که فدای قدم دوست کنی این متاعی است که هر بی‌سروپایی دارد

و کشته شدن در راه دوست را نه تنها مردن نمی‌داند بلکه حیات جدیدی

می‌داند.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا

خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲)

هیچگاه مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه آنها

زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی دارند. و خوشحال‌اند از آنچه خداوند از فضل

خودش بر آنها عطا کرده است و بشارت می‌دهند به آن کسانی که هنوز به آنها

ملحق نشده‌اند به این که هیچ خوفی و حزنی بر ایشان نیست.

ای خوش آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم از پی جانان بروم

۱- بقره ۷۷

۲- آل عمران، ۱۶۹ و ۱۷۰

به هوای لب او ذره صفت رقص کنان تا لب چشمه خورشید درخشان بروم

حافظ

زانکه مرگم همچو جان خوش آمده است مرگ من در بخت چنگ اندر زده است
ظاهرش مرگ و به باطن زندگیت ظاهرش ابتر نهان پایندگیت
از رحم زادن جنین را رفتنت در جهان او را ز نو بشکفتن است
آنکه مردن پیش جانش تهلکه است حکم لا تُسَلِّقُوا بگيرد او به دست
چون سرا سوی اجل عشق و هوس نهی لا تُسَلِّقُوا پآید بکم ماست؟

مثنوی مولوی

اگر تمام دنیا دست در دست هم دهند و علیه او متحد شوند. او ذره‌ای بخود
ترس راه نمی‌دهند بلکه ایمانش زیادتر هم می‌شود.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

کسانی که مردم به آنها گفتند. همانا دشمنان شما علیه شما جمع شده‌اند پس
شما از آنها بترسید. [ضمن اینکه آنها نترسیدند بلکه] ایمانشان هم زیادتر شد و
گفتند خداوند ما را کفایت می‌کند که خداوند ولی خوبی است.

اگر هم لشکر انگیزد که خون هاشقان ریزد من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

حافظ

پس آن دو علت اساسی یعنی حب دنیا و ترس از مرگ که موجب خرابی
جوامع شده است در انسان قرآنی راه ندارد بنابراین اگر تعالیم قرآن جا بیفتند
خرابی در جوامع قرآنی جا نخواهد افتاد.

۳- انسان قرآنی: از کار خسته نمی‌شود. زیرا که او خلیفه خدا است و باید به
صفات مُسْتَخْلِفٍ مُتَخَلِّقٍ باشد و مُسْتَخْلَفٌ او یعنی خداوند خود، کارگر است

که:

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ^(۱)

او هر روز در کار جدیدی است.

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ بخوان
 کمترین کارش به هر روز آن بود
 لشکری ز اصلاب سوی امهات
 لشکری ز ارحام سوی خاکدان
 لشکری از خاکدان سوی اجل
 باز بیشک بیش از اینها می‌رسد
 آنچه از جانها به دلها می‌رسد
 اینت لشکرهای حق بی حد و مرز
 از پی این گفت ذکرش للبشر
 مرورا بی فعل و بی کاری مدان
 که او سه لشکر را روانه می‌کند
 بهر آن تا در رحم روید نبات
 تا ز سر و ماده پر گردد جهان
 تا که بسیند هرکسی حق العمل
 آنچه از حق سوی جانها می‌رسد
 و آنچه از دلها به گلهای می‌رسد
 اینت لشکرهای حق بی حد و مرز
 از پی این گفت ذکرش للبشر

بنابراین، چنین شخصی اگر تا قیامت هم کار بکند خسته نمی‌شود زیرا که او به خدای خود اقتدا کرده است. پس انسان قرآنی نه مأیوس می‌شود و نه خسته بلکه همیشه بشاش و بانشاط است.

۴- انسان قرآنی: عاشق است و عالم معشوق اوست. همین عالمی که از یک حیث فتنه و زائس کُلِّ خَطِيئَةٍ هست از یک حیث دیگر آیه و نشانه خدا است که هر ذره‌اش آینه‌ای است خدانما. طوری که هر طرف که رو برگردانی روی خدا را خواهی دید.

فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَوَجْهُ اللَّهِ^(۲)

به دریا بنگرم دریات وینم به صحرا بنگرم صحرات وینم

۱- الرحمن ، ۳۰

۲- بقره ، ۱۱۵

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قنات رعناات وینم
باباطاهر

بس که از هر طرفی راه به تو بسیار است بسه تو برگردد اگر راهروی برگردد
صفی علیشاه

چون در هر چیزی روی خدا را می بیند و خدا زیبایی مطلق است از اینرو،
انسان قرآنی جهان را زیبا می داند و به قول غزالی و محیی الدین عربی،

لَيْسَ فِي الْأَمْكَانِ أَبَدَعُ بِمَا كَانَ

عالم امکاتی بهترین نوع ممکن است که از این بهتر امکان ندارد.

روی همین حساب انسان قرآنی عاشق عالم است از آن جهت که عالم عاشق
او (خدا) است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیت

به ارادت بکشم درد که درمانم از اوست

زخم خونینم اگر به نشود به باید

ای خوش آن زخم که هر لحظه مرا مرحم از اوست

سعدی

۵- انسان قرآنی: دارای قلب است. قلبی که جوهره و اساس هستی است و

انسانیت انسان وابسته به او است. امتحان و سوال و جواب در آخرت هم طبق
آن خواهد بود.

وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ (۱).

ولکن شما را بدانچه که قلبهایتان کسب کرده است مواخذه خواهد کرد.
قلبی که نظرگاه خداست و باید از کور شدنش جلوگیری کرد که:

لطف شیر و انگبین عکس دل است	هر خوشی را آن خوش از دل حاصل است
دل چمه باشد غیر آن دریای نور	دل نظرگاه خدا وانگش کسور
ذره دل را بسهیل دل را بسجو	ناشود این ذره چون کوهی ازو
پس بود دل جوهر و عالم عرض	سایه دل کسی بود دل را عرض

مثنوی مولوی

دلی که جایگاه خدا است و خدا بین انسان و قلبش در آمد و شد است.
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (۲).

و بدانید که خداوند بین آدمی و قلب او در حرکت است.

تو از دریچه دل می‌روی و می‌آیی ولی نمی‌شنود کس صدای پای تو را
شهریار

قلبی که وسعت او از آسمانها و زمین بیشتر است در روایت آمده است که:
لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَانِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ (۳).

زمین و آسمان مرا نمی‌توانند در خود جای دهند ولی قلب بنده مومن من
مرا در خود جای می‌دهد.

گفت پیغمبر که حق فرموده است	من نگنجم هیچ در بالا و پست
در زمین و آسمان و ارض نیز	من نگنجم این یقین دان ای عزیز

۱- بقره ۲۲۵

۲- انفال ۲۴

۳- محجة البیضاء ج ۵ ص ۲۶

در دل مومن بگنجم ای عجب گم مرا جوئی در آن دلها طلب

مثنوی مولوی

و چون یک قلب بیشتر ندارد که:

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ (۱)

خدا در یک مرد دو قلب قرار نداده است. لذا راضی نمی شود که غیر خدا را

در قلب خود جای دهد چون که:

دل سرای توست پاکش دارم از آلودگی کاندرین ویرانه مهمانی ندانم کیستی

هر دل سوزان هزاران راه دارد سوی تو این همه ره را تو پایانی ندانم کیستی

و نیاز هم ندارد که غیر خدا را جای دهد زیرا که یاد خدا بلبل جان او را مست

می کند و از همه چیز بی نیاز می گرداند که:

ای بلبل جان مست ز یاد تو مرا وی مایه غم پست ز یاد تو مرا

لذات جهان را همه یک سو فکنم حالی که دهد دست زیاد تو مرا

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲)

ای مستیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی

و همین قلب است که او را بر بسیاری از ما خلق الله تفضیل داده است.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ

فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۳)

و به تحقیق که ما اولاد آدم را تکریم کردیم و آنها را در صحرا و دریا حمل

کردیم و از چیزهای پاک به آنها روزی دادیم و آنها را بر کثیری از آنچه که خلق

۱- احزاب ۴

۲- رعد ۲۸

۳- اسرا ۷۰

کردیم برتری داریم.

تساج گسرمناست بر فوق سرت طوق اصطیناک آویز سرت
 ای اسیرت عقل و تدبیرات و هوش چون چنینی خویش را ارزان فروش
 جوهر است انسان و چرخ او را عرض جمله فرع و سایه‌اند و تو عرض
 ای همه هستی چه می‌جویی عدم ای همه دریاچه خواهی کرد نم
 طاعتت بر جمله هستی مفترض جوهری چون عجز دارد با عرض
 مثنوی معنوی

پس انسانی که قرآن معرفی می‌کند هیچ‌گاه خود را به دنیا نمی‌فروشد زیرا
 همه بدبختیها از خودفروشی به وجود آمده است. نه تنها خود را به دنیا
 نمی‌فروشد بلکه به آخرت هم نمی‌فروشد. هیچ چیزی نمی‌تواند جواب گویی
 انسان قرآنی باشد مگر خداوند سبحان.

گر مغیّر بکنندم به قیامت که چه خواهی درست ما را و همه نعمت فردوس شما را
 گویند عارفی (گویا آن عارف حاتم اصم بوده است) به خلیفه وقت: چطوری
 ای زاهد؟

خلیفه از این گفته تعجب کرد و به عارف گفت: جناب عارف زاهد شما
 هستی نه من، من که در امور دنیوی غرق شده‌ام، من کجا و زهد کجا؟!
 عارف از او پرسید معنای زاهد چیست؟ خلیفه گفت: زاهد یعنی آنکه از زیاد
 چشم‌پوشی کند و به کم قانع شود. عارف گفت: پس تو واقعاً زاهد هستی که از
 آخرت چشم‌پوشی کردی و به دنیا قانع شدی، من که زاهد نیستم زیرا من نه به
 دنیا قانع هستم و نه به آخرت، بلکه فقط خداوند می‌تواند مرا سیراب کند و
 لاغیر^(۱).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حُبّ الهی در قرآن

حُبّ: خواستن محض و خالص قلبی است که از کدورت و ناخالصی پاک باشد. ^(۱) این خواستن اگر در قلب استقرار یابد و خلوص و صفا داشته باشد حُبّ نامیده می‌شود، و اگر ثابت بماند و دگرگفته می‌شود. اگر قلب و اعضاء و احشاء و تمام ذرات آدمی را در خود بپیچد عشق نامیده شود، و عشق گل خاردار است. ^(۲)

-
- ۱- الحب هو خلوص الهوى الى القلب و صفاؤه عن كدورات العوارض. (الحب و المحبة الالهية محیی‌الدین عربی ص ۸۲)
- ۲- والهوى عندنا عبارة عن سقوط الحب فى القلب. فاذا لم يشاركه امر آخر و خلص له

خداوند سبحان در قرآن کریم حُب و وُد را به خود نسبت داده است ولی عشق را نسبت نداده است.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۱)

همانا خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست می‌دارد.

فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۲)

پس خداوند متقین را دوست می‌دارد.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۳)

و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۴)

و خداوند بردباران را دوست می‌دارد.

در قرآن کریم خداوند سبحان در دو جا خود را به اسم ودود خوانده است.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۵)

و از پروردگارتان طلب بخشش کنید، سپس به سوی او توبه کنید، همانا

پروردگار من رحیم و ودود است.

و صفا سمی حبا فاذا ثبت سمی ودا، و فاذا عائق القلب و الاحشاء و الخواطر لم يبق فيه

شی تعلق القلب سمی عشقاً من العشق، و هی اللبابة المشوكة. (ترجمان الاشواق.

محبی الدین عربی.)

۱- بقره، ۲۲۲

۲- آل عمران ۷۶

۳- آل عمران ۱۳۴

۴- آل عمران ۱۴۶

۵- هود ۹۰

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ^(۱)

همانا اوست که به وجود می آورد و بر می گرداند و اوست که غفور و ودود است.

اما علت اینکه خداوند سبحان خود را به عشق متصف نفرموده و خود را عاشق ننامیده است این است که نسبت عشق به ذات مقدس خدا صحیح نیست، زیرا عشق حالتی است که تمام وجود عاشق را به خود می پیچد و او را از خود بی خود می کند. و شأن حضرت احدیّت مقدّس و منزّه از این است که چیزی در او تأثیر کند تا چه رسد به اینکه او را در خود بپیچد. از اینرو نسبت دادن عشق به خداوند غلط است. بدین جهت در آیات و احادیث، خداوند سبحان به صفت عشق متصف نشده است. پس عشق یک صفت مخلوقی است، یعنی مخلوقات را سزاوار است که عاشق شوند نه خالق را. او معشوق است و غیر او همه عاشق.

انواع حُبّ

حُبّ بر دو نوع است. ۱- حُبّ الهی ۲- حُبّ آدمی.

حُبّ آدمی خود دو نوع می باشد. الف: حُبّ مثبت، ب: حُبّ منفی.

حُبّ الهی: همان حُبّ خداوند نسبت به مخلوقات، خصوصاً انسان می باشد. و این حُبّ به مخلوقات به جهت حُبّ به ذات مقدّس حضرت احدیّت است. یعنی از آنجایی که خداوند جمال مطلق، علم مطلق و قدرت مطلق و... می باشد پس خودش خودش را با تمام زیبایی هایش درک می کند. بدین جهت ابتهاج و حُبّ به خود در خدا نیز وجود دارد. از آنجا که مخلوق، تجلی اسم شریف الخالق است پس حُبّ به مخلوق همان حُبّ به خدا است. اگر گفته شود.

ما محبوب خداییم بدین معنی است که خدا محبوب خودش هست. محیی‌الدین عربی گفته است (پس همانا خداوند عزوجل ما را می‌بیند پس محبوبش را می‌بیند و برای اوست ابتهاج به آن محبوب)^(۱) کلام وی شاهد گفتار ما و بر اساس حدیث قدسی است که خدا فرمود:

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ^(۲)

من گنج نهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم.

بهر اظهار است این خلق جهان تا نماید گنج حکمتها نهان
کنت کنزاً گفت مخفياً شنو گوهر خود گم مکن اظهار شود

مولوی

و به قول ملک الشعراء بهار

گفتمش قاعده حرکت و این جاذبه چیست؟

گفتم از اسرار شک‌آلود ازل ای‌مایی

گفتم اسرار ازل چیست بگو گفت که گشت

عاشق جلوه خود، شاهد بزم‌آرایی

گشت مجذوب خود و دور زد و جلوه نمود

شد از آن جلوه بی‌شوری و استیلابی

سریس هستی از این عشق و از این جاذبه خاست

باشد این قصه ز اسرار ازل انشایی

از آنجا که انسان در میان مخلوقات از کمالات بیشتری برخوردار است و یا

۱- فانه عزوجل یرانا فیری محبوبه فله الابتهاج به. الحب و المحبة الالهية ص ۱۴.

۲- بحار الانوار، ج ۸۴ ص ۳۴۴ حدیث ۶

می تواند برخوردار باشد، لذا حَبِّ الهی به انسان بیش از حَبِّ به سایر مخلوقات است. چون انسان از ناحیه خداوند است (إِنَّا لِلَّهِ) و در واقع تجلی اسم شریف خداوند است، پس، فطرتاً به خداوند علم دارد. علم به خدا یعنی علم به جمال و جلال و سایر اسما و صفات او؛ از اینرو خودبه خود لذت و ابتهاج هم حاصل می شود. از لذت و ابتهاج، حَبِّ تولد می یابد. حَبِّ که پیدا شود کشش نیز پیدا می شود کشش که آمد کشف هم حاصل می گردد. پس علم حَبِّ می آورد و حَبِّ علم. و چون ما محصول خداوند و محبوب اویم پس علاقه ما به خودمان نیز علاقه به خداوند است و علاقه به خدا علاقه به خود.

فَلَوْلَا الْحُبُّ مَا عَرَفَ الْوِدَادُ	وَلَوْلَا الْفَقْرُ مَا عُدَّ الْجَوَادُ ^(۱)
فَنَحْنُ بِهِ وَنَحْنُ لَهُ جَمِيعاً	فَمَنْ وَدِيَ عَلَيْهِ الْإِعْتِمَادُ
إِذَا شَاءَ الْأَلَهُ وَجُودَ عَيْنِ	بِهَا قَدْ شَاءَ هَا قَضَى الْعِينَادُ
فَكُنَّا عِنْدَكُنْ مِنْ غَيْرِ بَطْءٍ	وَنَعْتُ الْكُونِ ذَا كَمَا اسْتَفَادُ
فَعَيْنُ الْحُبِّ عَيْنُ الْكُونِ مِنْهُ	وَ عَيْنُهُ وَأَظْهَرَهُ الْوِدَادُ ^(۲)

۱- الحب و المحبة الالهية ص ۱۴

۲- اگر حب نبود خداوند ودود شناخته نمی شد و اگر فقر نبود خداوند بخشنده و جواد عبادت نمی شد. پس ما همه از او و برای او هستیم. بنابراین چه کسی غیر از او سزاوار اعتماد می باشد؟! هنگامی که خداوند وجود چیزی را بخواهد به همان وجود آن را می خواهد و آن هم بدون سرپیچی موجود می شود. پس ما هنگامی که امر (کن) الهی صادر شد بدون تأخیر موجود شدیم و همه هستی بدین صفت و منوال وجود یافتند. پس ذات حب همان ذات هستی، و کینونت از ناحیه خداوند است که خداوند ودود به آن هستی بخشیده و ظاهر ساخته است. (الحب و المحبة الالهية ص ۱۴)

مراتب حبّ الهی

حبّ الهی دارای دو مرتبه است: ۱- حبّ عام ۲- حبّ خاص.

حبّ عام: همان حبّی است که بحث شد. حبّی که خداوند بواسطه آن عالم را

از کتم عدم به عرصه وجود آورد. حبّی که با (کن) الهی فیکون شده است.

حبّ خاص: حبّی است که از کیفیت ارتباط عبد با معبود حاصل می‌شود.

یعنی حبّی که از بندگی بنده بوجود می‌آید که این حبّ، حبّ خاص است و در

صورتی حاصل می‌شود که آدمی اوامر الهی را به جا بیاورد و از نواهی او روی

گردان باشد. خداوند سبحان در قرآن کریم در این خصوص می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. (۱)

بگو اگر شما خداوند را دوست می‌دارید پس مرا پیروی کنید تا خداوند

دوستان داشته باشد.

این دوستی دوستی خاصّ است و از پیروی کردن حاصل می‌گردد. همچنین

می‌فرماید: اگر شما خداوند را اطاعت نکنید خداوند شما را می‌برد و قوم

دیگری را می‌آورد که خدا را دوست می‌دارند و خدا هم آنها را دوست می‌دارد.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. (۲)

و در خصوص مجاهدین فی سبیل الله می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ (۳)

همانا خداوند کسانی را که در راه او در یک صف مانند دژی محکم استوارند

و جنگ می‌کنند دوست می‌دارد.

۱- آل عمران ۳۱

۲- مائده ۵۴

۳- صف ۴

بنابراین کسانی که در راه خداوند قدم بردارند از حبّ خاصّ او بهره‌مند خواهند شد و گرنه، محروم می‌گردند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ^(۱)

خداوند فسادکنندگان را دوست نمی‌دارد.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ^(۲)

او «خدا» کافران را دوست نمی‌دارد.

حبّ آدمی: زندگی آدمی منوط بر محبّ بودن اوست. نفس زندگی و زنده ماندن ما نشانه علاقه ما به زندگی است به طوری که هزاران مشکلات را به جان و تن می‌خریم و با آنها مبارزه می‌کنیم تا اینکه زنده بمانیم. تلاش برای خود و خانواده و دین و میهن، احترام به قوانین و رعایت حقوق دیگران همه ناشی از علاقه و حبّ به آنهاست. همین علاقه و حبّ است که تمامی تلخیهای زندگی را شیرین کرده است.

از محبّت تلخها شیرین شود	از محبّت مسها زرّین شود
از محبّت دُردها صافی شود	وز محبّت دردها شافی شود
از محبّت خارها گل می‌شود	وز محبّت سرکه‌ها مِل می‌شود
از محبّت دار تختی می‌شود	وز محبّت بار بختی می‌شود
از محبّت سجن گلشن می‌شود	بی محبّت روضه گلخن می‌شود
از محبّت نار نوری می‌شود	وز محبّت دیو حوری می‌شود
از محبّت سنگ روغن می‌شود	بی محبّت موم آهن می‌شود
از محبّت حزن شادی می‌شود	وز محبّت غول هادی می‌شود

از محبت نیش نوشی می‌شود وز محبت شیر موشی می‌شود
 از محبت مرده زنده می‌شود وز محبت شاه بسنده می‌شود
 این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تختی نشست^(۱)

حرکت به سوی هر چیزی نشانه علاقه بدان می‌باشد و به قول محیی‌الدین عربی: حرکت هیچگاه حاصل نمی‌شود مگر اینکه از روی محبت باشد.^(۲) چون حرکت باید از روی آگاهی باشد پس ناچار علم را هم باید به دست آوریم. علی‌السلام به کمیل می‌فرماید:

يَا كَمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُتَحَاجٌّ فِيهَا إِلَى عِلْمٍ.^(۳)

ای کمیل هیچ حرکتی نیست مگر اینکه تو در آن به دانش محتاج هستی. حبّ موجب حرکت، و حرکت علم می‌آورد. حال اگر این حبّ و حرکت در مسیر صحیح و وجدانی و الهی بوده باشد، حبّ مثبت نامیده می‌شود. مانند حبّ به پاکی‌ها، قرآن می‌فرماید:

رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ.^(۴)

مردانی که می‌خواهند پاکیزه شوند و خداوند پاکان را دوست می‌دارد.

فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.^(۵)

بین آن دو [زن و شوهر] را به عدل و قسط اصلاح کنید که خداوند اهل قسط

۱- مثنوی مولوی دفتر دوم

۲- ان الحركة لا تحصل ابدا الا عن محبة. (شرح فصوص الحکم فبصری فص موسوی ص

۲۵۶)

۳- تحف العقول ص ۱۱۹

۴- توبه ۱۰۸

۵- حجرات ۹

را دوست می دارد.

حُبّ منفی؛ دوست داشتن چیزهایی است که نباید دوست داشته باشیم. یا دوست داشتن به گونه‌ای که آن گونه نباید دوست بداریم. مانند محبت به غیر خداوند تبارک و تعالی.

و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ (۱)

و از مردم کسانی هستند که غیر خدا را به جای خدا گرفته و همانند خدا دوست می دارند.

در جای دیگر می فرماید: پدران و برادران خود را اولیاء خود قرار ندهید اگر آنان دوستدار کفرند.

لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ (۲)

دنیا دوستی بعضی‌ها به حدی است که، حتی دنیا را بر آخرت مقدم می دارند. این دوست داشتنها درست نبوده و منفی است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. (۳)

و آن بدان جهت بود که آنان دنیا را بیش از آخرت دوست می داشتند.

بعضی‌ها گمراهی را بر هدایت ترجیح می دهند و خود را به کوری می زنند.

وَأَمَّا قَوْمٌ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ (۴)

و اما قوم ثمود را هدایت کردیم ولی آنان کوری را دوست می داشتند نه

هدایت را.

۱- بقره ۱۶۵

۲- توبه ۲۳

۳- نحل ۱۰۷

۴- فصلت ۱۷

حقیقت حبّ: حبّ از کیفیات نفسانی است که دژکش بدیهی ولی تعریفش بسیار مشکل می‌باشد. هر تعریفی که برای حبّ شود، تعریف شرح الاسمی خواهد بود نه حقیقی. و به قول محیی الدین عربی:

الْحُبُّ ذَوْقٌ وَلَا تَدْرِي حَقِيقَتَهُ أَلَيْسَ ذَا عَجَبٍ وَاللَّهِ وَاللَّهِ (۱)

حبّ چشیدنی است ولی حقیقتش را نمی‌توانی درک کنی. تو را به خدا آیا این چیز عجیبی نیست؟! و به قول شاعر دیگر:

لَا يَعْرِفُ الْحُبَّ إِلَّا مَنْ يُكَابِدُهُ وَلَا الصَّبَابَةَ إِلَّا مَنْ يُعَانِبُهَا (۲)

حبّ را نمی‌شناسد مگر کسی که درد حبّ به کبد او رسیده باشد [یعنی درد حبّ تمام وجودش را به خود پیچد] و عشق را هم کسی نمی‌شناسد مگر آنکه خستگی و رنج آن را چشیده باشد.

البته منظور از شناخت، شناخت ذوقی و شهودی است نه شناخت علمی. نکته قابل توجه دیگر این است که، حبّ حدّ و مرزی ندارد. کسی هم تاکنون برای او چارچوبی معین نکرده است، که خود این نشانه عظمت و بی‌نهایتی حبّ است.

خاصیت حبّ: خاصیت مهم حبّ این است که هر مقدار در آدمی زیاد می‌شود عطش او نیز به مراتب بیشتر می‌شود. یعنی زیادی حبّ نه تنها آدمی را سیراب نمی‌کند بلکه شوق او را به حبّ نیز زیادتر می‌کند و به قول شاعر:

شَرِبْتُ الْحُبَّ كَأَسَا بَعْدَ كَأْسٍ فَمَا نَفِدَ الشَّرَابُ وَ مَا رَوَيْتُ (۳)

۱- الحب و المحبة الالهية ص ۲۶

۲- شرح فصوص الحکم قیصری ص ۲۴

۳- شرح فصوص الحکم قیصری ص ۱۹۶

من شراب حبّ را کاسه کاسه پشت سر هم می نوشیدم، نه شراب تمام می شد و نه من سیراب می گشتم.

شاید علت بی نهایت بودن حبّ این باشد که محبوب حقیقی ذات احدیت است که در اشکال گوناگون جلوه گر می باشد. هر که هر چه می جوید در واقع خدا را می جوید ولی ممکن است راه را اشتباه رفته باشد که:

در رخ لیلی نمودن خویش را سوختن مجنون خام اندیش را
مثل آنهایی که ظاهراً غیر خدا را محبوب خود قرار داده اند مانند مثل تشنه ای
است که از دور سرابی را می بیند و به سوی آن می رود ولی وقتی می رسد از آب
اثری نمی یابد ولی در همان حال خدا را در آنجا می یابد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَاهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَخْتَبُونَ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ
شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ. (۱)

پس حبّ در همه چیز سربان و جریان دارد و همه مُجِبِّند. ولی بعضی در
انتخاب محبوب به بیراهه می روند بطوری که محبوب حقیقی را رها کرده و به
محبوب کاذب رو آورده اند بدون اینکه متوجه شوند.

مراتب حبّ: از آنجایی که حبّ بی نهایت است ضرورتاً ذو مراتب خواهد
بود. یعنی وجود حبّ تشکیکی است همانگونه خود وجود تشکیکی است. کما
اینکه خود ما در زندگی روزمره خویش چندین مرتبه بدان اشاره می کنیم، مثلاً
می گوئیم من فلان کس را از فلان کس دیگر بیشتر دوست می دارم یا من فرزندم
را بیش از خواهرزاده یا برادرزاده ام دوست دارم.

همانطوری که حبّ به امور طبیعی و مادی دارای مراتب است، حبّ به
ماوراء طبیعت، به ذات اقدس الوهیت نیز دارای مراتب است.

عده‌ای هستند که هم خدا را دوست می‌دارند و هم امور مادی و دنیوی را، به گونه‌ای که اگر آنها را در بین این دو مخیر کنی و در انتخاب یکی از آنها مجبور، نمی‌دانند که کدام را انتخاب کنند. عده‌ای هم هستند که دنیا را از خدا بیشتر دوست می‌دارند. و عده‌ای دیگر برای دنیا در مقابل خدا اصلاً ارزشی قائل نیستند. بطوری که وقتی تجلی الهی را ملاحظه می‌کنند از هر چیز غافل می‌شوند و همه چیز در نظرشان پست و بی ارزش می‌شود و به قول مولوی:

صورتگر و بت سازم هر لحظه بتی ساز چون روی تو را بینم در پیش تو بگدازم
صد نقش برآمیزم با روح در آویز چون نقش تو را بینم در آتش اندازم

حضرت مولی الموحدین علی علیه السلام در مورد متقین می‌فرماید:

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ صَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. (۱)

خداوند در جانشان عظیم شده و غیر خدا در دیده آنان صغیر شده است.

پس این گروه فقط خدا را دوست می‌دارند.

عده‌ای هم هستند که هم خدا و هم غیر خدا را دوست می‌دارند منتهی نه از آن جهت که آنها هم به خودی خود چیزی هستند بلکه از آن جهت که آنها صنع الهی و مخلوق اویند. به قول شاعر:

كُلُّ مَنْ فِي جِمَاكَ يَهْوَاكَ لَكِنْ أَنَا وَحْدِي لِكُلِّ مَنْ فِي جِمَاكَ

هرچه در قرقگاه تو هست هوای تو را دارد، من به تنهایی هوای همه را دارم.
یعنی من همه آنها را دوست دارم بدان جهت که آنها تو را دوست دارند.

سعدی می‌فرماید:

به جهان خرم از آتم که جهان خرم از اولشتم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و به قول محیی الدین عربی:

إِنَّ الَّتِي كَانَ الْوَجُودُ بِكَوْنِهَا ذَاتُ تَقَدُّسٍ لَفِظُهَا مَعْنَاهَا
 إِنِّي لِأَهْوَاهَا وَأَهْوَى قُرْبِهَا مِنِّي وَ أَهْوَى كُلِّ مَنْ يَهْوَاهَا^(۱)

یعنی آنچه که هستی وجودش از اوست، ذاتی است که هم لفظش و هم معنایش مقدس است و همانا من او را و قرب او را و آنچه که او را دوست داشته باشد دوست می‌دارم. و به قول حافظ:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
 حب و بغض: معمولاً حب و بغض را در مقابل هم به کار می‌برند. چون در مورد حب صحبت کردیم اکنون به بغض می‌پردازیم.

بغض نه تنها نبود حب است، بلکه چیزی ضد حب نیز می‌باشد. در واقع بغض، حالت نفرت و کینه نسبت به شخص یا شیء و یا گروهی را گویند. البته بغض با غضب فرق می‌کند. غضب احساس ناراحتی از یک عمل و یا حادثه و... می‌باشد. لذا آدم گاهی از دست عزیزان خود مانند پسر و پدر و مادر و دختر و... نیز غضبناک می‌شود ولی هیچگاه نسبت به آنها متنفر نمی‌گردد و هیچگاه بغض اولاد خود را در دل خود نگه نمی‌دارد. پس بغض غیر از غضب و نقطه مقابل حب است.

در هیچ جای قرآن کریم خداوند مَبْغُض معرفی نشده است برخلاف غضب که در چند مورد غضب را به خداوند سبحان نسبت داده است. پس معلوم می‌شود که خداوند مَنان هیچگاه مَبْغُض نخواهد بود. و این شاید به دو دلیل باشد.

۱- اینکه بغض یک نوع احساس نفرت و سنگینی است؛ چون خداوند بی نیاز مطلق است هیچگاه از هیچ کاری و کسی متنفر نمی‌شود.

۲- چون همه مخلوقات بواسطه حبّ الهی پایه عرصه وجود نهاده‌اند پس خداوند به همه مخلوقات حبّ عام دارد و به مؤمنین حبّ خاص. وقتی که حبّ باشد دیگر برای بغض جایی نمی‌ماند. پس خداوند سبحان به هیچ مخلوقی بغض ندارد.

اصلاً حبّ و بغض در یک مورد جمع نمی‌شوند. برخلاف حبّ و غضب، حتی در بسیاری از موارد عصبانیت آدمی از یک چیزی یا به یک کسی نشانه حبّ او بدو می‌باشد، مادر یا پدر که گاهی نسبت به اولاد خود عصبانیت نشان می‌دهند حتی گاهی آنها را تنبیه می‌کنند. این غضب نشانه حبّ والدین بر اولادشان هست که نمی‌خواهند آنها از صراط مستقیم خارج شوند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی
گروه تخصصی علوم اسلامی



اعجاز قرآن

یکی از مختصات قرآن کریم معجزه بودن او است.

معجزه چیست؟

معجزه در لغت به معنی عاجزکننده است. و قرآن معجزه است. معجزه بودن قرآن بدین معنی است که قرآن طوری است که دیگران از آوردن همانند او عاجزند. نه تنها از آوردن همانند او عاجزند بلکه از آوردن همانند بخشی از آن نیز عاجزند.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا عَلَىٰ سُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ
مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا

النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ^(۱).

اگر شما در آنچه که ما بر بنده خود نازل کردیم «یعنی قرآن» شک دارید «یعنی باور ندارید که این قرآن از ناحیه خداوند است» پس شما هم مانند یک سوره‌ای از سوره قرآن را بیاورید، و از همه مردم «برای آوردن یک سوره» غیر از خداوند کمک بگیرید اگر درست می‌گویید. پس اگر نتوانستید که یقیناً نمی‌توانید در این صورت بپرهیزید از آتشی که مردم آنرا فروخته‌اند و سنگها برای کفار آماده شده‌اند.

در جای دیگر می‌فرماید:

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ - أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^(۲)

این قرآن از ناحیه غیر خدا بافته نشده است بلکه تصدیق‌کننده آنچه که پیش روی خودش هست «یعنی کُتُب آسمانی دیگر» می‌باشد. و کتاب تفصیل «جداکننده حق و باطل» که در او شک نیست و از ناحیه پروردگار دو عالم است. آیا می‌گویند «پیامبر» از ناحیه خودش آیات این کتاب را به هم پیوسته است. بگو شما هم یک سوره‌ای همانند یکی از سوره‌های قرآن بیاورید. و از هر که می‌توانید غیر از خدا کمک بگیرید، اگر راست می‌گویید.

همچنین می‌فرماید:

قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ

۱- بقره ۲۳ و ۲۴

۲- یونس ۳۷ و ۳۸

لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^(۱)

بگو اگر همه انس و جن جمع شوند که مانند این قرآن را بیاورند نمی توانند ولو اینکه بعضی از آنها پشتیبان بعض دیگرشان باشند.

چند آیه ای که جهت اثبات اعجاز قرآن کریم ذکر شد بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است ولو اینکه علمای فن، اعجاز قرآن را از سایر جهات نیز اثبات کرده اند. مانند اعجاز از جهت علو معنی و فصاحت و بلاغت و آهنگ و موسیقی خاص آن و...

ولیکن مهم ترین دلیل برای اثبات اعجاز قرآن که برای همگان هم قابل فهم است همین چند آیه شریفه است که صراحتاً می فرمایند: اگر شما قبول ندارید که این کتاب از ناحیه خداوند است بلکه گمان می برید که حضرت رسول قرآن را خودش ساخته و پرداخته است، پس شما هم به کمک هم سعی کنید یک چنین کتابی را تدوین کنید. باز خداوند تخفیف می دهد به اینکه همانند ده سوره از سور آن را بیاورید^(۲) و باز تخفیف می دهد به اینکه همانند یک سوره از سور آن را بیاورید اگر می توانید. زیرا اگر این کتاب اثر غیرخدا باشد و انسانی آنرا به وجود آورده باشد، شما هم به عنوان یک انسان به کمک هم باید بتوانید چنین اثری را بیاورید: پس اگر از آوردن همانند آن عاجز شدید بدانید که چنین اثری کار غیر خداوند نمی تواند باشد.

علت اینکه مهم ترین جنبه اعجازی قرآن همین آیات هستند این است که این کتاب بیش از هزار و چهارصد سال است که حریف می طلبد، حریفی که بتواند یک سوره از سور قرآن را بیاورد. با توجه به اینکه قید هم نشده است کدام سوره

۱- الاسراء ۸۸

۲- هود، ۱۳

بلکه به طور اطلاق فرموده است که اگر می‌توانید همانند یک سوره از سور آنرا بیاورید یعنی اگر کسی بتواند یک سوره مانند سوره الکوثر را که سه آیه بیشتر نیست بیاورد توانسته است حریف قرآن شود، سوره کوثری که اگر بنویسی یک سطر بیشتر نمی‌شود. پس همه قرآن و همه سطور آن معجزه هست که از زمان نزول آن که زمان ادبیات و شعر و نثر بود حریف می‌طلبد و این تحدی و حریف‌طلبی هنوز هم که زمان تکنیک و کامپیوتر است وجود دارد و تا قیامت هم وجود خواهد داشت. تاکنون نتوانسته‌اند به این تحدی قرآن جواب بدهند.

این آیات شریفه خصوصاً برای عصر حاضر که دول استکباری و کفر دشمنان قسم خورده اسلام هستند و شب و روز برای از بین بردن آن نقشه‌های کوتاه مدّت و درازمدّت می‌کشند محکم‌ترین دلیل بر اعجاز قرآن است. زیرا اگر همه دنیا کفر با کمک هم می‌توانستند یک سوره همانند سور قرآن بیاورند یقیناً می‌آوردند و آنرا از رادیو و تلویزیون و در سمینارها مطرح می‌کردند و می‌گفتند ما توانستیم با قرآن مقابله کنیم و این هم آن سوره‌ی همانندی که قرآن می‌خواست و از امروز دیگر قرآن برای پیروانش معجزه نخواهد بود. دولت‌های کفر از هر راه ممکن برای ضربه زدن به اسلام وارد شدند و در بسیاری از موارد هم ضربه زده‌اند ولی از این راه نتوانسته‌اند. چون خودشان هم باور دارند که از این راه نمی‌توانند از اینسرو سراغ این کار (همانندآوری) نمی‌روند، بلکه اکثراً با دروغ‌پردازی و یافتن نمونه‌های کوچک و ضعیف از نظریات علمی بعضی از علمای اسلامی و بزرگ کردن آن بر اسلام خرده می‌گیرند. آن هم بدون اینکه دلیل قانع‌کننده‌ای اقامه کنند. مثلاً تبلیغ می‌کنند که در اسلام آزادی نیست، زن در اسلام مظلوم واقع شده است، اسلام دین خشن است و...

اما همه اینها تبلیغ است و هیچکدام استدلال نیست، یعنی با دلیل و برهان به میدان نیامده‌اند، که طبق این آیه و یا این روایت قطعی در اسلام آزادی وجود

ندارد. بلکه هم‌ا‌ش ا‌شکال‌تراشی و تبلیغ سوء بوده است زیرا واقعاً آنچه که اینان علیه اسلام ادعا می‌کنند در اسلام وجود ندارد.

عجیب‌تر از همه اینکه هیچ دینی و هیچ دانشمندی تاکنون پیدا نشده است که مانند قرآن کریم تحدی کرده باشد، آنهم نه تحدی موقت بلکه تحدی ابدی، مخصوصاً در عصر حاضر که در دانشگاه‌های دنیا صدها رشته تدریس می‌شود و صدها هزار دانشجو و استاد متخصص در ادبیات دنیا و ادبیات عرب وجود دارد و هزاران کتاب ادبی و فلسفی و عرفانی و... نوشته شده است ولی

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد حافظ

و از آنجا که دشمنان اسلام از مقابله با قرآن کریم مأیوس شده‌اند و فهمیدند که از این راه موفقیتی بدست نخواهند آورد. نقشه دیگری کشیدند که متأسفانه مقدار زیادی هم موفق بوده‌اند و آن جدا کردن قرآن از دسترس ملت‌ها و ملل اسلامی می‌باشد. زیرا اگر مردم رو به قرآن بیاورند و با تعالیم فطری و آسان و دلپذیر آن آشنا شوند، و با آیات ذکرشده که در مقام تحدی هستند انس بگیرند، یقیناً دل در گرو این کتاب شریف می‌گذارند، و کسی که دل در گرو قرآن دارد به هیچ وجه دلداز زرق و برق و افسون غرب و شرق نمی‌گردد که این آزادی از ظواهر دروغین شرق و غرب و رهایی از بند آنها نتیجه‌ای جز مرگ استعمار و استکبار نخواهد داشت. دشمنان اسلام برای جلوگیری از این خطر، سعی وافر دارند که قرآن را از متن زندگی روزمره مردم جدا سازند که خود این نیز از یک جهت بیانگر عظمت و اعجاز قرآن است. زیرا اگر دشمنان قرآن می‌توانستند خود قرآن را از بین می‌بردند یا تحریف می‌کردند یا همانند آنرا می‌آوردند ولی چون نتوانستند دست از مبارزه با قرآن کشیدند و به سوی مردم رفته و با آنها به جنگ پرداختند و سعی کردند که مردم را از قرآن جدا کرده و قرآن را از آنها جدا سازند.

بخش دوم

تجوید شعرآن

از: مرحوم، آیت ا... علامه ابوالحسن شعرانی (ره)

ترجمه علامه حسن حسن زاده آملی

مقدمه



آنچه از اول کتاب تا اینجا از نظر تان گذشت مربوط به مفاهیم عالیه قرآن بود که این مقدار قطره‌ای از دریا است و شاید هم کمتر، ولیکن شمه‌ای بود از مفاهیم و اسرار قرآن، شاید چاشنی و جرقه‌ای باشد که خوانند را تشنه غور بیشتر در قرآن کریم بگرداند و چون غور در قرآن منوط است بر فهم زبان قرآن و آشنا شدن با فرهنگ آن، لذا یادگیری روخوانی قرآن در درجه اول و فهم معانی الفاظ در درجه دوم از ضروریات یک مسلمان است. بدین جهت ما بخش تجوید قرآن را که گزیده‌ای است از کتاب مرحوم علامه ابوالحسن شعرانی، استاد استاد ما حضرت آیت‌... حسن حسن زاده آملی است برای خوانندگان عزیز انتخاب کرده‌ایم.

امید است که قلم پاک مرحوم علامه شعرانی به کمک نفس پاک خوانندگان عزیز تشنگی مفاهیم قرآنی را در جانشان زیاد کرده و رابطه‌ی آنها را روز بروز با قرآن کریم محکم‌تر بگرداند.

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

به امید آن روز

قادر فاضلی





حروف شمسی و قمری

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های زبانی فارسی

حروف زبان عربی جمعاً ۲۸ حرف است که تمام این ۲۸ حرف در الفبای فارسی موجود می‌باشد. بنابراین برای افراد فارسی زبان یادگیری عربی بسیار ساده خواهد بود. زیرا عربی خوانی در واقع همان فارسی خوانی است با یک لحن خاصی.

مجموع ۲۸ حرف زبان عربی را به دو قسمت مساوی تقسیم کرده‌اند که یک قسم آنرا حروف شمسی و قسم دیگر را قمری می‌نامند که عبارتند از:

شمسی: ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن.

قمری: ا، ب، ج، ح، خ، ع، غ، ک، ف، ق، م، و، ه، ی.

تفاوتی که حروف شمسی و قمری دارند در نحوه قرائت آنان می‌باشد، با این

بیان که وقتی الف و لام «ال» به ابتدای حروف شمسی وصل شود. «لام» تلفظ نمی‌شود و در عوض آن حرف شمسی که «ال» بر او وصل شده است با تشدید قرائت می‌شود مانند، اَلشَّيْنِ، اَلسَّيْنِ، السَّمَاوَاتِ، التُّومِ و...

ولی الف و لام در حروف قمری به شکل خود و حروف قمری هم به شکل خود بدون هیچ تغییری قرائت می‌شود مانند: اَلْكَافِ، اَلْمِيمِ، اَلْمَوْتِ، اَلْكِتَابِ، اَلْإِسْلَامِ و...





ترغیب به تلاوت قرآن (۱)

مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

آنچه در ثواب و فضیلت تلاوت قرآن در روایات و آیات وارد است احصا نتوان کرد، و نمونه‌ای چند در اینجا ذکر می‌کنیم، انشاءالله تعالی، و مقصود از تلاوت قرائت ادای الفاظ قرآن است به زبان عربی نه مطالعه و خواندن ترجمه، گرچه یاد گرفتن معانی قرآن و تفسیر آن ثواب بیشتر دارد، اما تلاوت عبادت دیگر است هرچند معنی آن را نداند، و تفسیر و معنی عبادت دیگر هرچه لفظ آن را نخواند و فضیلت دوم پیش از اول است.

اما حکمت تلاوت الفاظ آن است که همه مسلمانان جهان چون مراقب

الفاظ قرآن باشند احتمال تغییر و تحریف و زیاده و نقصان در آن نمی‌رود. کتابی که چند صد میلیون نفر می‌خوانند هر همزه و تشدید و فتحه و کسره و حرف آن مضبوط و محفوظ می‌ماند چنانچه اگر در عبارتی غلطی افتد و تحریفی راه یابد با این همه مسلمانان مراقب، البته معلوم می‌شود. اگر همه توجه به معنی و ترجمه بود چنین نبود.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که در تفسیر **رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِلاً** فرمود، ترتیل، ادا کردن حروف است و حفظ و قوف. ادای حروف همان است که ما از مخارج آن ادا می‌کنیم تا صدای هر حرفی چنانکه باید شنیده شود، و حفظ و قوف آن است که هر مطلب به آخر رسد بر آن وقف کنند و مطلب نوراً از آغاز شروع کنند، شمرده خواندن هر عبارت و کتابی به همین معنی است که این دو شرط در آن مراعات شود.

فضیلت قرائت قرآن و علم آن

قرآن فرمان و دستوری است که خدای تعالی برای بندگان خود فرستاده، پس چیزی که دانستن آن بهتر از آن و مهم‌تر از آن باشد نیست، و اگر کسی باید چیزی بداند اول باید کلام خدا و مقصود او را که از ما خواسته است بداند آنگاه به علوم دیگر و سخنان دیگر آن پردازد. و به راستی که ترک ادب و همه مکارم اخلاق است که مولای انسان با او سخن گوید و او گوش به سخنان دیگران فرا دهد. در روایت کافی آمده است که درجه اهل قرآن بالاترین درجات دیگر مردم است غیر پیغمبران و فرستادگان خدا، پس آنها را ضعیف بشمارید که نزد خداوند غالب مختار، مقامی بلند دارند.

در کافی است که امام محمد باقر علیه السلام به سعد خفاف فرمود: ای سعد قرآن را بیاموزید که روز قیامت در بهترین صورت می‌آید، آفریدگان سوی آن می‌نگرند،

و مردم صد و بیست هزار صف‌اند: هشتاد هزار صف امت محمدانند ﷺ و چهل هزار صف از امت‌های دیگر، و قرآن بر صف مسلمانان می‌گذرد و در صورت مردی، پس بر آنها سلام می‌دهد و آنها نگاه می‌کنند و می‌گویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَكِيمُ الْكَرِيمُ» این مرد را ما به صفت می‌شناسیم. از مسلمانان است، البته در تلاوت قرآن از ما کوشش بیشتر داشت از اینجاست که به او این روشنی و جلوه دادند که ما را ندادند، آنگاه بر صف شهدا می‌گذرد شهدا گویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الرَّبُّ الرَّحِيمُ» او را به صفت و سیمای شهیدی می‌شناسیم، لابد او از شهدای دریا است که در جنگ با کفار دریایی به شهادت رسیده و از اینجاست که این فضل و جلوه را به او دادند و به ما ندادند، و هکذا تا به صف پیغمبران و فرستادگان خدا می‌گذرد... آنگاه صف ملائکه را ذکر می‌فرماید، تا در آخر مردم در می‌یابند که از این اقوام هیچ یک نیست، آنگاه قرآن سر بر می‌دارد سوی خدای تعالی و عرضه می‌دارد: ای پروردگارا! بعضی مردم حرمت مرا نگه داشتند و از مراقبت من هیچ فرونگذاشتند، اما بعضی مرا رها کردند و حق مرا سبک شمردند و مرا دروغ پنداشتند...

این روایت را برای کاملین اهل علم و معرفت نقل کردیم که بِتَمَثُلِ اَعْمَالِ و تطبیق عوالم و مجرد و مادی بودن یک ماهیت معتقد باشند و اصول آن را دریافته، و البته اهل ظاهر و عامه مردم امثال این روایت را تعقل نمی‌کنند و باید تسلیم بزرگان و مشایخ اهل معرفت گردند.

در روایت کافی است که هرکس به یک حرف از کتاب خدای گوش دهد اگرچه قرائت نکند برای او حسنه نویسند و سیئه محو کنند، و ده درجه بلند گردانند، نمی‌گویم به هر آیه و لکن به هر یک از حروف.

و نیز در روایات کافی است که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است، به قاری گویند در قیامت: بخوان و بالا رو «إِقْرَأْ وَارْقُءْ» پس قرائت می‌کند آنگاه

بالا می‌رود و در همان روایت است که اگر یکی از اولیاء و شیعیان ما بمیرد و قرائت قرآن نداند در قبر به او می‌آموزند تا درجه او بالا رود. پس از این مناسب است نام قُرَّاء هفتگانه را ذکر کنیم که مسلمانان بر قرائت آنان اعتماد و اکتفا کردند.

قراء هفتگانه

از میان قاریان قرآن هفت تن چنان مشهور و معروف گشتند، و مسلمانان جهان بدان‌ها اقبال نمودند که در هر شهر و مملکت قرائت آنها را همه می‌خواندند و به اصطلاح متواتر بود، قرائت عاصم یا ابوعمر بن علا و غیر هم که در عهد ائمه علیهم‌السلام بودند و شیعه و سنی از آنها قرآن فرا می‌گرفتند، تا امروز مشهور و متواتر است. بعضی از علماء معتقدند که غیر از این هفت قاری سه قاری دیگر همه قرائشان چنان متواتر است. اما غیر این ده نفر به اتفاق قرائشان متواتر نیست. یعنی یکی یا چند نفر نقل کردند که نمی‌دانیم راست گفتند یا سهو کردند.

اما آن هفت قاری که قرائشان متواتر است و یقیناً می‌توان به قرائت آنها اعتماد کرد عبارتند از اول:

عاصم بن ابی النجود، از مردم کوفه که قرآن را از اصحاب و شاگردان امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرا گرفته است، و او دوبار قرائت کرده: یکی را حَفْص از شاگردان او روایت کرده و مشهور است، دوم را ابوبکر عیاش و آنهم مشهور است. و سابقاً در ایران قرآن‌ها را مطابق قرائت ابوبکر می‌نوشتند، و فعلاً مطابق قرائت حفص، پس امروز قرآن را به روایت حفص از عاصم می‌خوانند که مصحفها را موافق آن نوشته‌اند و از همه قرائتها آسانتر است - صلوات الله علی امیرالمؤمنین - علی علیه‌السلام که در هر عمل اولی و احسن را انتخاب فرمود که برای همه

آسان باشد.

دوم: حمزة بن حبيب زيات است که از امام جعفر صادق عليه السلام و اصحاب او قرآن را فراگرفت، او هم از اهل کوفه بود و خود و استادش حمران اعین نحوی بودند، و آنچه با قواعد نحو مطابق بود و بر زبان عرب جاری تر، و البته از استاد هم شنیده بودند در قرائت به کار بردند، و قرائت آنها علمی است و آنکه خود بهره وافی از علم نحو دارد باید بیاموزد و آموختن آن برعامه دشوار است.

سوم: علی بن حمزه کسائی از مردم کوفه او هم نحوی است، و قرآن از حمزه فراگرفت و قواعد نحو در آن به کار برد البته آنچه شنیده بود، و قرائت این دو تن اهمیتی برای قرآن ثابت کرده است یعنی همه کس قدرت آن ندارد که همه قواعد عربیت را به کار برد در قرآن مگر پس از رنج آموختن، ابوالحارث و دوری راویان کسائیند گویند: قبر او در اطراف شهر ری است، و برای من به تحقیق محل آن تعیین نشده است. این سه تن قاری کوفی بودند.

چهارمین: نافع مدنی است، از شاگردان او قالون و وژش معروفند.

پنجمین: ابن کثیر مکی است و از روات او بزی و قنبل است.

ششمین: ابو عمر بن علاه بصری است، در ادغام کبیر مذهب خاص دارد، هفتمین: ابن عامر شامی، دو قرائت او را: یکی ابن ذکوان و قرائت دیگر را هشام روایت کرده اند، و قرائت های دیگر را شاذ می گویند و خواندن آن را جائز نمی شمارند.

گاهی عوام می پرسند که در کتب تفسیر قرائت نبی صلی الله علیه و آله و علی یا جعفر بن محمد عليهما السلام و غیر ایشان نقل شده و برحسب قاعده باید تا قرائت آنها هست به قرائت دیگران اعتنا نکنند، گوئیم: در صورتی است که یقین داشته باشیم آنچه از امام و پیغمبر نقل کرده اند صحیح است، اما یقین نداریم بلکه کسی قرائت آنها را نقل کرده و صحت آن مشکوک است.

پس از شرح حال قراء شروع به مقصود کنیم ان شاء الله: و عادت اهل تجوید است که اول دندانها را بشناسند.

اقسام دندانها

انسان بالغ بر حسب عادت سی و دو دندان دارد: چهار دندان در پیش دهان است دو بالا و دو پایین که ثنا یا گویند چهار دندان رباعیات از دو طرف ثنا: یکی طرف راست ثنا یا از بالا، و دوم طرف راست ثنا یا از پایین، و سوم طرف چپ ثنا یا از بالا، و چهارم از پایین.

چهار دندان انیاب نوک تیز، دو طرف رباعیات از بالا و پایین و آنها را در فارسی دندان نیش و بادام شکن هم گویند. چهار دندان در دو طرف انیاب از بالا و پایین که نه همانند ثنا یا برنده است و نه مانند دندانهای آسیا پهن و کوبنده و آنها را ضواحک گویند. و مجموع همه آنها شانزده دندان است.

دوازده دندان آسیا که طواحن گویند، در هر طرف شش دندان است: سه بالا و سه پایین، و بالای آنها پهن و کوبنده است برای خرد کردن و نرم کردن غذا، و مجموع آنها با شانزده دندان که اول شمردیم بیست و هشت دندان می شود و ضواحک و طواحن را مجموعاً اضراس گویند. پس از بیست سالگی چهار دندان در آخر دهان می روید بالا و پایین از چپ و راست دندانهای آسیا و آنها را دندان عقل می گویند و در اصطلاح تجوید نواجذ گویند.

اما مخارج حروف عبارت از محلی است که انسان با الهام خداوندی راه بیرون آمدن صوت را در آنجا می بندد و از برخورد نفس با آنها موضع حرفی خاص تولید می گردد مثلاً انسان راه نفس را به دندانهای ثنا یا می بندد از آن - ز - یا - سین - پیدا می شود، و هرکس می تواند تجربه کند، وقتی می گوید: از یا اس

نفس را که از بیخ دهان بیرون می‌آید فوراً دندانهای ثنایا را بر هم می‌نهد و مانع جریان کامل نفس می‌شود صدای زیاس یا واو پدید می‌آید، و هرگاه بگوید ال، فوراً زبان را به فک بالا می‌چسباند، و اگر بگوید: آب فوراً لبها را بر هم می‌نهد، و اگر بگوید اف دندان بالا را بر لب زیرین می‌گذارد، و اگر اج بگوید مانند از و اس دندانها را روی هم می‌نهد اما زبان را در همان هنگام پشت دندانهای ثنایا بالا می‌گذارد و هکذا، جوانان باهوش و کودکان با ذکاوت بدین ترتیب که گفتیم خود می‌توانند مخارج را که خواهیم گفت امتحان کنند.

طرز ادای حروف کلام عربی را اگر کسی خواهد آسان و نیکو آموزد باید شفاهاً از قاری استاد بشنود و به خواندن آنچه در کتاب تجوید نوشته است اکتفا نمی‌توان کرد. اما اکثر حروف که هم در عربی متداول است و هم در فارسی تعلیم آن دشوار نیست مانند ب و ت و ج و خ و چند حرف است در عربی که باید تعلیم گرفت:

۱- ث: ثای سه نقطه مانند ثلاث و ثالث و مخرج آن میان دندان ثنایا و نوک زبان است.

۲- ح: مانند ه از حلق ادا می‌شود اما غلیظ‌تر و سخت‌تر، ه از بیخ حلق و ح از وسط آن.

۳- ذ: ذال نقطه دار مخرج آن مانند ث است یعنی هر دو از یک مخرج ادا می‌شود اما انسان با الهام خداوندی یکی را اندکی سست‌تر فشار می‌دهد و دیگری را سخت‌تر تا ذ را از ثا فرق گذارد و خود هم به تفضیل نمی‌داند البته پس از شنیدن از استاد و تمرین ادای این دو حرف بر وی آسان می‌گردد.

۴- ص: مانند سین ادا می‌شود از میان دو ثنایا مگر آنکه در صاد نوک زبان را باید به پشت دندانهای ثنایای بالا تکیه داد و زبان را اندکی گود کرد مانند ناودان و باد در آن افکند. (این عمل را اطباق گویند) و البته ادای آن را باید شفاهاً از

استاد شنید.

۵-ض: از میان زبان و دندانهای بالا ادا می‌شود با اطباقی که در صاد گفته شد، بعضی می‌توانند ضاد را از همه دندانها ادا کنند اما غالباً از کناره زبان و دندانهای آسیا بهتر می‌توانند، و چون عمده تعلیم این حرف به شنیدن است، به تفضیل بیش از این لازم نیست.

۶-ط: مانند ت فارسی است، سر زبان را به بیخ ثنایای بالا می‌گذارد اما به اطباق چنانکه در صاد و ضاد گفته شد، و آن را نیز باید از قاری استاد شفهاً شنید.

۷-ظ: مخرج آن همان مخرج ذ است و مانند ذال ادا می‌شود اما به اطباق، از این جهت چهار حرف ص و ض و ط و ظ را حروف مطبقة گویند که زبان را مانند ناودان اندکی گود باید قرار داد و در آن باد انداخت، و حرف بدین سبب قوی و شدیدتر از نظائر آن که اطباق ندارد شنیده می‌شود.

۸-ع: مانند همزه است و غلیظتر از آن ادا می‌شود و نظیر آن ه و ح است، و همه را باید از استاد شنید تا نیکو یاد گرفت.

۹-غ: گویند: در فارسی قدیم غ بود اما ق نبود اما امروز فارسی زبانان ق را استعمال می‌کنند و غ را استعمال نمی‌کنند، مثلاً باغ را باق می‌گویند، و چراغ را چراق، و دوغ را دوق، پس باید غین را به آنها یاد داد که آن را در قرائت به قاف تبدیل نکنند، مثلاً غیرالمغضوب را قیرالمغضوب نگویند، و غاشیه را قاشیه نخوانند.

۱۰-و: در زبان عربی از میان دو لب ادا می‌شود و در فارسی از میان ثنایای بالا و لب پایین، و باید استاد قرائت و شاگرد بدین نکته توجه کنند.

این ده مطلب که درباره حروف گفتیم هم لازم است و هم کافی، هرگاه استاد و شاگرد در عمل آن را تمرین کنند تا شاگرد یاد گیرد و ملکه‌اش شود، تمرین

حروف دیگر لازم نیست و یادآوری مخارج هریک ضروری نمی باشد، زیرا فارسی زبان آن حروف را به طبع خود صحیح ادا می کند هرچند نتواند بگوید از کدام عضو دهان ادا کرده است.



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی
جمهوری اسلامی ایران



اصطلاحات اهل تجوید در اقسام حروف

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های تخصصی زبان فارسی

اگر چه برای مبتدی دانستن بیشتر آنها لازم نیست اما اشاره به بعضی از آنها هم لازم است:

۱- حروف حلق شش است: (ها و همزه، حا و خا، و عین و غین) نزدیک‌تر جای حلق به دهان مخرج خ است، زیرا که اگر انسان بخواهد چیزی را از گلو بیرون کرده به درون دهان بیاورد آخ می‌گوید، و اگر آه یا آخ یا آغ بگوید، غالباً به فضای دهان نمی‌آید، و پشت مخرج خا مخرج غین است و صدای آن شبیه به خاء، پس مخرج خا و غین قسمت پیشین حلق است، و مخرج ه آخر حلق است، و آن بسیار شبیه به نفسی است که از سینه انسان در غیر حال سخن گفتن هم بیرون می‌آید، و در جلوی آن مخرج همزه است پس ه و همزه از بین حلق ادا

می‌شوند و ح و ع از میان حلق.

۲- حروف لهوی: لهاء زبان کوچک است قاف و کاف را حروف لهوی گویند، برای آنکه از بیخ دهان ادا می‌شود از اطراف زبان کوچک که نزدیک به حروف حلق‌اند قاف به حلق نزدیک‌تر است و ک به فضای دهن.

۳- حروف شجری: شجر بر وزن فَعَجْر سقف دهان است، سه حرف را شجری نامند: ج و ش و یا غیرمذی و آنها از میان کناره زبان اواسط فک بالا ادا می‌شود و اگر کسی دندان نداشته باشد نیز می‌تواند ادا کند، و اگر داشته باشد و دندانهای ثنایا را به هم نزدیک کند بهتر ادا می‌شود. بنابراین اگر امام جماعت دندان نداشته باشد نمی‌توان برای نقص حرف شین و ج اقتدای او را باطل دانست.

۴- حروف لثوی: لثه گوشت بن دندان است، و سه حرف از میان زبان و لثه بن دندان ادا می‌شود لثوی گویند ل و ن و ر.
۵- حروف نطعی: ت و د و ط است که از میان قسمت پیشین فک اعلی متصل به لثه ادا می‌شوند.

۶- حروف ذلقی: بعضی ذ و ث و ظ را حروف ذلقی یا ذولقی نام نهادند، چون ذلق و ذولق تیزی سر زبان است و این حروف از آنجا ادا می‌شود.

۷- حروف اسلی: سین و ص و ز را اسلی نامیدند که از میان دندانهای ثنایا ادا می‌شود، و اسلی به معنی تیزی نوک نیزه و شمشیر است.

۸- حروف شَفَوی: یعنی حرفی که از لب ادا می‌شود ف، واو، میم، باء است الا آنکه ف دندان ثنایای بالا نیز در آن مدخلیت دارد، و آن سه حرف دیگر تنها از لب ادا می‌شود.

۹- حروف عَنَه: میم و نون ساکنه را هرگاه ادغام یا اخفا کند ممکن است هنگام ادای آنها نفس از بینی بیرون آید یا عمداً دهان را ببندند تا صدا راهی به

جز بیرون آمدن از بینی نداشته باشد، و غنه صدای بیرون آمدن از بینی است، و جوف بینی را خیشوم می‌گویند.

۱۰- حروف مد: الف ماقبل مفتوح و یاء ماقبل مکسور و واو ماقبل مضموم است مانند لا و لی و ابو و این سه حرف مانند حرکات، مخرج خاص ندارد بلکه از جوف دهن خارج می‌شود مثل لا و ل، چون لام را با حرکت ادا کردی فتحه یعنی با زبر خواندی دنباله همان صدایی است که از لام برخاسته، لا همچنین «الف» اش دنباله صدای میم است، و بعضی سه حرف مد را جوفی نامیده‌اند یعنی از جوف دهان ادا می‌شود.

۱۱- حروف لین: واو و یاء است که صدای آنها جدا از حروف پیشین خود مستقلاً از مخرج خاص خود ادا شود، مثلاً لَو اول لام را با فتحه از مخرج لام ادا می‌کنی و همان صدا را نمی‌کشی تا فقط ل گفته باشی بلکه و را پس از لام از میان دو لب که مخرج و است ادا می‌کند تا لَو شنیده شود.

یاء ماقبل مکسور در اصطلاح عربیت آن است که لی بگویی نه لی که یاء شنیده می‌شود، مثلاً در لیلی لی ماقبل «یاء» مفتوح است چون حرف یا شنیده می‌شود و در لی دوم ماقبل مکسور است چون حرف «یاء» شنیده نمی‌شود، و خیلی همچنین یاء در حَی حرف لین و ماقبل مفتوح است، ولی حرف مدّ و ماقبل مکسور، در کلمه لَو ماقبل واو مفتوح است، وقتی مضموم می‌شود که بگویی لَو مانند نوح که اصلاً واو علیحده ادا نمی‌شود.

این نکته را از این جهت گفتیم که بعضی مردم نادان در ادای کلماتی مانند عَلَیْهِمْ در سوره حمد و یَوْمَ در یَوْمَ الدِّین خود را به تعب شدید می‌افکنند و رنجی طاقت‌فرسا می‌کشند و لب و دهان راکج و معوج می‌کنند تا فتحه لازم یا را ادا کنند، و باید بدانند تا لَپْهَم و یُو نگفته‌اند قرائت صحیح است.

ادغام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

داخل کردن حرف ساکن است در حرف متحرک به طوریکه گویی حرف ساکن محذوف شده حرف متحرک با تشدید شنیده شود. مانند مِّن نَّاصِرِينَ که مِّنَّاصِرِينَ گفته شود.

هرگاه حرف اول متحرک باشد و دوم هم متحرک ابو عمر و بن علا و بعضی قاریان در بعضی کلمات ادغام می‌کنند به اینکه اول را ساکن می‌گردانند، و این ادغام کبیر است مانند مَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ که غین مکسور يَبْتَغِ را ساکن کرده يَبْتَقِيرِ می‌گویند، اما بیشتر قاریان حرف متحرک را برای ادغام ساکن نمی‌کنند، پس در سوره الحمد، الرَّحِيمِ مَالِكِ در قرائت «ابوعمر» ادغام جایز است، و قرائت عاصم جایز نیست، و بعض فقهای اخیر که ادغام آنرا جایز ندانستند به

قرائت «عاصم» نظر دارند نه دیگران.

ادغام میان دو حرف متمائل یا متجانس یا متقارب است دو حرف متمائل مانند ن و ن و دال و دال و امثال آن که هر دو یکی باشند.

دو حرف متجانس و به اصطلاح صحیح تر متحدالمخرج آن است که هر دو از یکجای زبان و دندان و غیر آن ادا شوند اما یکی نباشند مانند دال و تا، و ط و ت. دو حرف متقارب آن است که از دو جا ادا شوند نزدیک به هم، مانند ر و ل، و ق و ک، و ال با جیم.

اگر دو حرف متمائل باشند و اولی ساکن همه قراء ادغام می کنند. همچنین متجانس که اول ساکن باشد مانند قَدَّ تَبَيَّنَّ که قَتَّبَيَّنَّ الرَّشِدَ گویند. و فَلَمَّا أَتَقَلَّتْ دَعَا اللَّهَ که گویند أَتَقَلَّدَ عَوَّالَهُ - دال و تا متجانس اند مگر آنکه حرف مد باشد یا هاء سکت باشد، مانند إِنَّهُ وَاللَّهِ، و مَالِيَهُ هَلِكٌ.

ادغام حروف یرملون

ن ساکنه مانند اِن و من و تنوین نسبت به حروف پس از خود چند قسم است:

- ۱- در هر جا حرف حلقی پس از نون و تنوین باشد باید آنرا اظهار کرد، و حرف حلقی شش است: ها و همزه و حا و خا و عین و غین.
- ۲- هرگاه به باء رسد مانند اَنْبَاءِ قَلْبٍ به میم باید کرد و اَمْبَاءِ باید گفت.
- ۳- هرگاه به حروف یرملون رسد دو کلمه نون را باید ادغام در حرف یرملون کرد مانند: مَنْ يَقُولُ و مَنْ رَبِّ و مِّنْ مَّلِكٍ و مِّنْ لَّدُنَّهِ و مِّنْ وَاقٍ و مِّنْ نَّذِيرٍ.
- ۴- در مابقی حروف اخفا باید کرد یعنی نون را پنهان باید گفت نه حذف، مانند اِنْ كُنْتُمْ، اگر حذف کنیم اِكُنْتُمْ می شود و صحیح نیست، و اگر اظهار کنیم نیز صحیح نیست بلکه به اندازه گفتن یک نون بین همزه و کاف صوت را باید

کشید، و ادغام هم صحیح نیست که بگوئیم: اِكْتُم.
و گفته‌اند:

تسوین و نون ساکنه	حکمش شنوای هوشیار
در حرف حلق اظهار کن	در یرملون ادغام کن
در قبل با قلبش به میم	در ما بقی اخفا بیار

در چهار کلمه قرآن این حکم استثنا دارد: دنیا، بنیان، صنوان، قنوان و نون ساکن در ی و واو آنها ادغام نمی‌شود و نیز در چند کلمه سکت.

چنانکه گفتیم هفت قاری از میان قاریان قرآن مشهورند و بنای مسلمین بر آن است که باید موافق یکی از اینان قرائت کرد، و امروز قرآنها را موافق قرائت عاصم می‌نویسند چون ساده‌تر است، و ادغام و شکستن و اماله و سایر قواعد نامأنوس در آن نیست بلکه از عاصم دو قرائت معروف است که هر دو را شنیده و معتبر می‌شمردند، یکی قرائتی است که شاگرد او حَفْص نقل کرده و دیگر ابوبکر بن عیاش این هر دو قرائت «عاصم» است، و قرآنها را موافق قرائت «حَفْص» از «عاصم» نوشته‌اند، بنابر اینکه اقسام ادغام کبیر و تسهیل همزه و حذف و اماله الف و امثال آن در قرائت او نیست یاد گرفتن آن آسان است و لازم نیست مبتدی آنها را یاد بگیرد و فقط استادان قرائت گاهی بعضی از قرائت دیگر را برای اظهار فضیلت خویش در مجالس به کار می‌برند تا مردم بدانند یاد گرفتن قرآن بدان سادگی و سهلی نیست که پنداشته‌اند و آن را سبک بگیرند، البته لازم است مبتدی را از غیر قرائت مشهور منع کنند.

وقف و احکام آن

وقف آن است که قاری کلمه یا جمله را تمام کند و ساکت شود خواه قرائت را ترک نماید یا پس از قطع جمله اول باز قرائت کند.

وقف کردن و قطع جمله از جمله پیش یا اختیاری است برای استراحت قاری یا برای جدا کردن مطلبی است از مطلب دیگر که هریک به خوبی معلوم گردد و مطالب از یکدیگر جدا باشند؛ یا اضطراری است که قاری نتواند جمله را به پایان رساند.

بیشتر علما برآنند که وقف بر حرکت جایز نیست مثلاً نباید بگوید اَلْحَمْدُ لِلَّهِ، «بر کسره‌ها ساکت شود.» بلکه باید لِلَّهِ بگوید و ها را ساکن گرداند. و بعضی علمای قرائت وقف به حرکت را جایز می‌دانند و گویند: وقف بر حرکت در قاعده غالب و در مقام تحسین کلام جایز نیست و گرنه در عربیت غلط نیست، اما وصل به سکون به هر حال جایز نیست.

اصل در وقف آنست که حرف آخر کلمه را ساکن گردانند و گاه حاجت به تصرف دیگر نیز هست.

و نیز اصل در وقف آن است که به هر چه نوشته است به همان وقف کنند و زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل در آن روا ندانند. واجب است این اصل را همه جا مراعات کنند مگر از یکی از قراء سبعة خلاف آن نقل شود، مثلاً وقف بر کلمه تَوَارَةَ به هاء باید کرد و تَوْرَه باید گفت، و هیچ قاری غیر آن نخوانده. بعضی به سلیقه شخصی نوشتن تورات را به تاء کشیده جایز می‌پندارند که صحیح نیست و تصور می‌کنند تاء تَوْرَةَ جزء کلمه است و ما گوئیم: دلیل این امور سماع و نقل است و از قراء وقف بر ت نقل نکردند.

همچنین هر جا که تاء تانیث را به تاء کشیده نوشته‌اند مانند رحمت و سنت و مرضات و امثال آن که مجموع بیست و پنج جا است در قرائت «عاصم» که معروف است و امروز ما به قرائت او می‌خوانیم؛ رحمة و سنّة و مرضاة نباید گفت، و هر جا رحمة و سنّة نوشته شده است به هاء وقف باید کرد. به هر حال در قرائت تابع باید بود و نظر شخصی را مدخلیت نباید داد. از اول اسلام هر کس

کلمه را به قرائت غیر منقول می خوانند و ترویج می داد مجازات می کردند و عمل وی را نامشروع و بدعت می شمردند.





تقسیم قرآن به سوره و آیه

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

صد و چهارده سوره‌ی قرآن به منزلت فصلی است از کتب دیگر و همه سوره‌ها در آغاز بسم الله الرحمن الرحيم دارد غیر سوره‌ی بقره، و علت آن چنانکه بعضی گویند نه آن است که بقره سوره غضب و عتاب است و بسم الله که علامت رحمت است با آن تناسب ندارد، چون سوره‌هایی که ابتدا به عذاب سخت‌تر از سوره بقره بقره می‌شود بسم الله دارد مانند هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ و سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٌ و غیر آن، بلکه فقط تعبد است که پیغمبر ﷺ در اول این سوره امر به بسم الله فرموده و مردم متابعت کردند.

اگر کسی پرسد چه کسی آیات قرآن را دسته دسته کرد و هر دسته را سوره قرار داد و معین کرد فلان آیه در فلان سوره باشد؟ و نیز چه کسی ترتیب این آیه‌ها را

معین فرمود که مثلاً «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» اول باشد «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى» پس از چند آیه دیگر تا آخر قرآن؟ و چه کسی بعضی سوره‌ها را طولانی قرار داد و بعضی را مختصر؟ گوئیم: پیغمبر ﷺ به امر خدای تعالی، زیرا که نام سوره در عهد خود پیغمبر معروف بود، و در خود قرآن آمده «فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» یعنی یک سوره مانند قرآن بیاورید، یا «فَأَتُوا بِعَشْرِ سُورٍ» پس ده سوره مانند قرآن بیاورید، پس معلوم می‌شود در زمان خود پیغمبر ﷺ سوره‌ها مرتب بود چون آن حضرت فرمود: اَسَامَهُ سُوْرَه بَقْرَه مِی دَانَد، مردم می‌دانستند سوره بقره کدام است و می‌فرمود: یَس قَلْب قُرْآن اسْت، می‌دانستند کدام سوره مقصود است و هكذا. اگر گویی پس اینکه گویند قرآن را پس از رحلت پیغمبر جمع کردند مقصود چیست؟ گوئیم: مقصود آنست که سوره‌های جمع شده را در یک کتاب جمع کردند.

اگر گویی آیا ترتیب سوره‌ها را که دارد اول فاتحه و بعد از آن بقره و بعد غیر آن باشد آن نیز به دستور کیست؟ گوئیم: نام فاتحة الكتاب دلالت بر آن دارد که قرار دادن آن در اول قرآن به دستور پیغمبر ﷺ است که همه بر آن متفقند، و آغاز سوره بقره ذلک الكتاب الی آخر نیز به وضع مصنفین تعریف کتاب است و باید آن هم به امر رسول ﷺ باشد، اما تقدیم و تاخیر سایر سوره را نمی‌دانیم و ندانستن آن هم ضرر ندارد. فرضاً اگر سوره نساء را مقدم بر آل عمران نوشته بودند زیانی نبود.

اگر گویی حروف مقطعه قرآن مانند الم و حم و کهیصص و غیر آن را چه کسی اول سوره‌ها قرار داد، و چرا در آغاز بعض سوره‌ها قرار دارد و در غیر آن قرار ندارد؟ گوئیم: البته این هم به دستور و امر پیغمبر ﷺ و فرمان خداست، زیرا که اگر به سلیقه مردم بود هرکدام از مردم حروف مخصوص مثل یس و طه را در اول سوره قرار می‌دادند غیر سوره دیگر، و همین علامت آن است که ترکیب

سوره‌ها به امر آن حضرت بود، پس از آن که سوره مریم مثلاً ترکیب می‌یافت پیغمبر می‌فرمود: کهی‌عص باید اول سوره مریم باشد، اگر کسی گوید: تعیین اول و آخر آیه به دستور که بود؟ گوئیم: وقتی آیات و حروف و کلمات معلوم است و بعضی از علمای قرآن جایی را اول آیه گیرد و دیگری همان جا را آخر آیه ما را زیان ندارد، مثلاً در سوره *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ* بعضی علمای قرآن «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ» را یک آیه گرفتند و آیه را به سلام قطع کردند، و بعضی بر امر قطع کردند سلام را اول آیه بعد گرفتند، و بر هیچ یک اشکال نیست.

اگر کسی پرسید چرا قرآن را به ترتیب نزول نوشتند یعنی آنکه اول نازل شده اول نوشتند مثلاً «اقر» را و آنکه بعد از آن نازل شده بعد از آن؟ گوئیم: این را مؤلف کتاب یا واعظی که چند سال در قومی سخن گفته و احتمال دهد در سخنان او تناقض و ناسخ و منسوخ باشد باید مراعات کند و قرآن از این امور خالی است همه یک سخن است و تعلیم یک مطلب. و خدای خواست بفهماند که در قرآن با آنکه مدت بیست و سه سال متدرجاً نازل گردیده است و نظر به تاریخ و گذشته‌های آن نبود اختلاف و تناقض ندارد، «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».

اگر بپرسند چه کسی قرآن را تقسیم به رکوعات کرد چنانکه هر سوره مرکب از چند رکوع است؟ گوئیم: این تقسیم از آنجا برخاست که مردم هزار رکعت نافله رمضان می‌خواندند و در شیعه هم مشروع است، و بعضی خویش را مقید می‌ساختند که در هر رمضان یک قرآن در نوافل مخصوصه رمضان ختم شود، از این جهت همه قرآن را تقریباً هزار قسمت کردند که هر قسمت را در رکعتی بخوانند و اندکی زیاده و کم که در سوره‌های کوچک اتفاق می‌افتد به حافظه جبران می‌کردند.

بخش سوم

قرآن در اسلام

مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

از: مرحوم، علامه سید محمد حسین طباطبائی *

x- آنچه در این رساله می آید، تخلص و ویرایش شده کتاب قرآن در اسلام حضرت علامه محمد حسین طباطبائی است که جهت استفاده بیشتر خواننده عزیز و تکمیل مباحث کتاب صورت گرفته است.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ترتیب نزول قرآن

سور و آیات قرآن مجید یکجا نازل نشده است، این مطلب علاوه بر تاریخ قطعی که به نزول تدریجی قرآن مجید در امتداد بیست و سه سال مدت دعوت پیغمبر اکرم ﷺ شهادت می دهد از مضامین خود آیات نیز روشن است، خدای متعال می فرماید: «وقرآناً فرقناه لتقرنه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلاً»^(۱)

و قرآن را -سور و آیات آنرا- از هم جدا کردیم تا آنرا به درنگ به مردم بخوانی و آنرا به شیوه‌ای خاص و به تدریج نازل نمودیم.

در قرآن مجید ناسخ و منسوخ هست و آیاتی است که ارتباط تام به قصص و حوادثی دارد که هرگز در یک زمان جمع نمی‌شوند تا آیات مربوط به آنها یکجا نازل شده و درباره آنها به گفتگو پردازد.

همچنین سوره و آیات قرآنی به این ترتیب که در مصحف شریف قرار گرفته نازل نشده‌اند به این معنی که اول سوره حمد پس از آن سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و مائده و به همین ترتیب نازل شده باشد.

زیرا در این خصوص نیز علاوه بر شهادت تاریخ قطعی، مضامین خود آیات نشان می‌دهد که برخی از سوره و آیات قرآن با مضامینی که مناسب با اوایل زمان بعثت است مانند سوره علق و نون در اواخر قرآن مجید ثبت شده و سوره‌ها و آیه‌های بسیاری که مضامین آنها با پس از هجرت و اواخر عهد رسول اکرم ﷺ سازگار است مانند سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و انفال و توبه در اوایل قرآن گذاشته شده است.

و بدیهی است که به موجب این مضمون‌های مختلف سوره و آیات قرآنی از جهت نزول ارتباط کامل با حوادث و وقایع و نیازمندیهای گوناگون دارد که در خلال مدت دعوت پیغمبر اکرم ﷺ تحقق یافته و به وقوع پیوسته است.

مثلاً سوره و آیاتی که تنها مشتمل به دعوت مشرکین و مبارزه با بت پرستی است با روزگار پیش از هجرت که پیغمبر ﷺ در مکه و گرفتار دعوت بت پرستان بود مناسب است و آیات قتال و آیات احکام که به دنبال حوادث و نیازمندیهایی که پس از هجرت و انعقاد جامعه اسلامی در شهر یثرب (مدینه) و پیشرفت روزافزون اسلام پیدا شده نازل گردیده است.

آیات مکی و مدنی

بنابر آنچه گذشت سوره و آیات قرآنی به حسب اختلافاتی که در محل نزول

و زمان نزول و اسباب و شرایطی که زمینه نزول را فراهم آورده انقساماتی پیدا می‌کنند:

۱- برخی از سوره و آیات مکی هستند و برخی از آنها مدنی. معمولاً آنچه از قرآن قبل از هجرت پیغمبر اکرم ﷺ نازل شده مکی شمرده می‌شود و بیشتر سوره‌های قرآن، به ویژه سوره‌های کوچک از این قبیل است. آنچه بعد از هجرت نازل شده مدنی خوانده می‌شود اگرچه در خارج مدینه و حتی در مکه نازل شده باشد.

۲- برخی از سوره و آیات در سفر و برخی در حضر نازل شده‌اند. همچنین سوره و آیات منقسم می‌شوند به آنچه در شب یا روز نازل شده و به آنچه در صلح یا در جنگ نازل شده و به آنچه در زمین یا در آسمان نازل شده و به آنچه در خلوت یا در میان مردم نازل شده است. ما در فائده شناختن این انقسامات در فصل اسباب نزول بحث خواهیم کرد.

۳- برخی از سوره‌ها مکرراً نازل شده، چنانکه گفته می‌شود که سوره حمد دو مرتبه نازل شد؛ یک مرتبه در مکه و یک مرتبه در مدینه. برخی از آیات مکرراً نازل شده چنانکه آیه «فبأی آلاء ربکا تکذبان» در سوره رحمان سی مرتبه مکرر شده و چنانکه دو آیه «ان فی ذلک لایة و ما کان اکثرهم مؤمنین - و ان ربک لهو العزیز الرحیم» در سوره شعرا هشت فقره تکرار یافته و گاهی یک آیه در بیشتر از یک سوره چنانکه آیه «ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین» در شش سوره مختلف واقع شده.

گاهی جمله‌ای معین در جایی، آیه کامل و در جای دیگر جزء آیه است. چنانکه جمله «اللّه لا اله الا هو الحی القيوم» در اول سوره آل عمران آیه کامل و در سوره بقره جزء آیه الکرسی است. غالب سوره و آیات یک مرتبه نازل گردیده و از یک محل تعدی نمی‌کند.

در هر حال اینگونه اختلاف در میان آیات قرآنی معلول اقتضائات مختلف مقام بیان می باشد که در جایی تکرار یک جمله را ایجاب می کند و آنرا تکیه گاه کلام قرار می دهد و گاهی نه.

نظیر این اختلاف اختلاف دیگری است که از جهت درازی و کوتاهی در میان سور و آیات قرآنی هست. مانند سوره کوثر که کوتاه ترین سوره قرآنی و سوره بقره که بلندترین سوره ها می باشد. مانند آیه «مدهامتان» که کوچک ترین آیه قرآنی و یک کلمه است و آیه دین که آیه ۲۸۲ سوره بقره و بلندترین آیه قرآن و بر بیش از سی جمله مشتمل است.

همه این اختلافات به اقتضای مقام بیان است، چنانکه گاهی در میان دو آیه متصل به هم اتفاق می افتد مانند دو آیه کریمه بیستم و بیست و یکم سوره مدثر که اولی یک جمله و دومی بیشتر از پانزده جمله است.

نظیر این اختلاف اختلافی است که آیات سوره های قرآن از جهت ایجاز و اطناب بیان دارند چنانکه با مقایسه امثال سوره فجر و سوره لیل به امثال سوره بقره و مائده روشن است. اغلب سوره های مکی با اسلوب ایجاز و اغلب سوره های مدنی با سیاق اطناب نازل شده اند.

و ازین باب است آنچه گفته شده که اولین آیاتی که به پیغمبر اکرم ﷺ نازل شده، سوره علق یا پنج آیه از اول سوره علق می باشد و آخرین آیه ای که نازل گردیده آیه کریمه «واتقوا یوماً ترجعون فیهِ الی اللّٰه ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون»^(۱) است.

ترتیب نزول سور

چنانکه می‌دانیم سور و آیات قرآنی به ترتیبی که به پیغمبر اکرم ﷺ نازل شده در مصحف ثبت نیست.

گذشتگان دانشمندان اسلامی و خاصه از اهل سنت در ترتیب نزول سور و آیات به روایات اعتماد می‌کردند و از جمله روایات که در این باره رسیده روایتی است از ابن عباس که می‌گوید:

آغاز هر سوره‌ای که در مکه نازل می‌شد در همانجا نوشته می‌شد پس از آن خدای تعالی آنچه می‌خواست بر آن می‌افزود.

و نخستین چیزی که از قرآن نازل شد

- | | |
|--------------------------------|--|
| ۱- اقرء باسم ربک بود | ۱۴- پس از آن انا اعطیناک |
| ۲- پس از آن، ن | ۱۵- پس از آن الهاکم التکائر |
| ۳- پس از آن یا ایها المزمّل | ۱۶- پس از آن ارایت الذی یکذب |
| ۴- پس از آن یا ایها المدثر | ۱۷- پس از آن قل یا ایها الکافرون |
| ۵- پس از آن تبت ید ابی لهب | ۱۸- پس از آن الم ترکیف فعل ربک |
| ۶- پس از آن اذا الشمس کورت | ۱۹- پس از آن قل اعوذ برب الفلق |
| ۷- پس از آن سبع اسم ربک الاعلی | ۲۰- پس از آن قل اعوذ برب الناس |
| ۸- پس از آن واللیل اذا یغشی | ۲۱- پس از آن قل هو الله احد |
| ۹- پس از آن والفجر | ۲۲- پس از آن النجم |
| ۱۰- پس از آن والضحی | ۲۳- پس از آن عبس |
| ۱۱- پس از آن الم نشرح | ۲۴- پس از آن انا انزلناه فی لیلہ القدر |
| ۱۲- پس از آن والعصر | ۲۵- پس از آن والشمس و ضحاها |
| ۱۳- پس از آن والعادیات | ۲۶- پس از آن والسماء ذات البروج |

- ۲۷- پس از آن والتین
 ۲۸- پس از آن لایلاف قریش
 ۲۹- پس از آن القارعه
 ۳۰- پس از آن لا اقسام بیوم القیامہ
 ۳۱- پس از آن ویل لکل ہمزه
 ۳۲- پس از آن والمرسلات
 ۳۳- پس از آن ق
 ۳۴- پس از آن لا اقسام بہذا البلد
 ۳۵- پس از آن والسماء والطارق
 ۳۶- پس از آن اقتربت الساعہ
 ۳۷- پس از آن ص
 ۳۸- پس از آن اعراف
 ۳۹- پس از آن قل اوحی
 ۴۰- پس از آن یس
 ۴۱- پس از آن فرقان
 ۴۲- پس از آن ملائکہ
 ۴۳- پس از آن کہیعص
 ۴۴- پس از آن طہ
 ۴۵- پس از آن واقعہ
 ۴۶- پس از آن طسم شعراء
 ۴۷- پس از آن طس
 ۴۸- پس از آن قصص
 ۴۹- پس از آن بنی اسرائیل
 ۵۰- پس از آن یونس
 ۵۱- پس از آن ہود
 ۵۲- پس از آن یوسف
 ۵۳- پس از آن حجر
 ۵۴- پس از آن انعام
 ۵۵- پس از آن صافات
 ۵۶- پس از آن لقمان
 ۵۷- پس از آن سبا
 ۵۸- پس از آن زمر
 ۵۹- پس از آن حم مومن
 ۶۰- پس از آن حم سجده
 ۶۱- پس از آن حمعسق
 ۶۲- پس از آن حم زخرف
 ۶۳- پس از آن دخان
 ۶۴- پس از آن جائیہ
 ۶۵- پس از آن احقاف
 ۶۶- پس از آن ذاریات
 ۶۷- پس از آن غاشیہ
 ۶۸- پس از آن کہف
 ۶۹- پس از آن نحل
 ۷۰- پس از آن انا ارسلنا نوحا
 ۷۱- پس از آن ابراہیم
 ۷۲- پس از آن انبیاء

- ۷۳- پس از آن مومنین
 ۷۴- پس از آن تنزیل سجده
 ۷۵- پس از آن طور
 ۷۶- پس از آن تبارک (ملک)
 ۷۷- پس از آن الحاقه
 ۷۸- پس از آن سأل
 ۷۹- پس از آن عم يتساءلون
 ۸۰- پس از آن نازعات
 ۸۱- پس از آن اذا السماء انفطرت
 ۸۲- پس از آن اذا السماء انشقت
 ۸۳- پس از آن روم
 ۸۴- پس از آن عنكبوت
 ۸۵- پس از آن ويل للمطففين
 اینست آنچه خدای تعالی در مکه نازل کرده است.
 ۸۶- پس از آن در مدینه سوره بقره را نازل کرد
 ۸۷- پس از آن انفال
 ۸۸- پس از آن آل عمران
 ۸۹- پس از آن احزاب
 ۹۰- پس از آن ممتحنه
 ۹۱- پس از آن نساء
 ۹۲- پس از آن اذا زلزلت
 ۹۳- پس از آن حدید
 ۹۴- پس از آن قتال
 ۹۵- پس از آن رعد
 ۹۶- پس از آن الرحمن
 ۹۷- پس از آن انسان
 ۹۸- پس از آن طلاق
 ۹۹- پس از آن لم یکن
 ۱۰۰- پس از آن حشر
 ۱۰۱- پس از آن اذا جاء نصرالله
 ۱۰۲- پس از آن نور
 ۱۰۳- پس از آن حج
 ۱۰۴- پس از آن منافقون
 ۱۰۵- پس از آن مجادله
 ۱۰۶- پس از آن حجرات
 ۱۰۷- پس از آن تحریم
 ۱۰۸- پس از آن جمعه
 ۱۰۹- پس از آن تغابن
 ۱۱۰- پس از آن صف
 ۱۱۱- پس از آن فتح
 ۱۱۲- پس از آن مائده
 ۱۱۳- پس از آن براءت.

نظری در روایت ابن عباس و روایات دیگر:

روایت گذشته که از ابن عباس نقل شده صد و سیزده سوره را ذکر کرده و سوره حمد را در میان آنها نشمرده.

و روایت دیگری که بیهقی از عکرمه نقل نموده صد و یازده سوره شمرده و سه سوره حمد و اعراف و شوری را یاد نکرده است.

و همین روایت را بیهقی از ابن عباس نقل نموده و این روایت به همه صد و چهارده سوره مشتمل است ولی هر دو روایت بیهقی اولاً سوره مطففین را از سوره‌های مدنی شمرده‌اند برخلاف روایت گذشته که سوره نامبرده را مکی گرفته بود. ثانیاً ترتیبی که در این دو روایت برای سور مکیه و همچنین برای سور مدنیه ذکر شده با ترتیبی که در گذشته بیان شده مغایر است.

و روایت دیگری از علی بن ابی طلحه نقل شده که می‌گوید:

در مدینه سوره بقره نازل شده است و آل عمران و نساء و مائده و انفال و توبه و حج و نور و احزاب و الذین کفروا و فتح و حدید و مجادله و حشر و ممتحنه و حواریین (سوره صف) و تغابن و یا ایهاالنبی اذا طلقتم النساء و یا ایهاالنبی لم تحرم و فجر و لیل و انا انزلناه فی الیله القدر و لم یکن و اذا زلزلت و اذا جاء نصرالله و سائر سوره‌های قرآنی در مکه نازل شده است. این روایت گویا تنها درصدد تمیز دادن سوره‌های مدنی از سوره‌های مکی می‌باشد نه ترتیب نزول سوره‌هایی که ذکر نموده است وگرنه سوره مائده و توبه بدون تردید جایشان پایین‌تر از آنست که ذکر شده‌اند. علاوه بر آن سوره‌های فجر و لیل و قدر را جزء سوره‌های مدنی شمرده درحالی که روایتهای گذشته جزء سوره‌های مکی شمرده بودند. همچنین سوره‌های رعد و الرحمن و انسان و جمعه و حجرات را مکی گرفته در صورتی که در روایتهای گذشته مدنی گرفته شده بودند.

و در روایت دیگری که از قتاده نقل شده قتاده گوید.

از قرآن در مدینه بقره و آل عمران و نساء و مائده و براءت و رعد و نحل و حج و نور و احزاب و محمد و فتح و حجرات و حدید و رحمن و مجادله و حشر و ممتحنه و صف و جمعه و منافقون و تغابن و طلاق و یا ایها النبی لم تحرم تا سیزده آیه و اذا زلزلت و اذا جاء نصرالله نازل شده و سایر قرآن در مکه نازل شده است.

این روایت نیز با روایات گذشته و مخصوصاً با روایت خود قتاده در مطففین و انسان و لم یکن مخالف می باشد.

آنچه درباره این روایات می توان گفت اینست که به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند زیرا نه ارزش روایت دینی را دارند و نه ارزش نقل تاریخی. اما ارزش روایت دینی زیرا اتصال به پیغمبر اکرم ﷺ را ندارد.

و اما ارزش نقل تاریخی، زیرا ابن عباس جز زمان ناچیزی از زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ صحابت آن حضرت را درک نکرده و بدیهی است که در نزول این همه سوره های قرآنی حاضر و شاهد نبوده و اگر ترتیب نامبرده را از راه نظر و اجتهاد نیز به دست نیاورده باشد از دیگران شنیده و در نتیجه خبری می شود بی ذکر مدرک. و چنین نقل تاریخی بی ارزش است. گذشته از اینها این روایات با فرض صحت و استقامت خبر واحد هستند. که در علم اصول به ثبوت رسیده، چنین خبری در غیر احکام شرعی خالی از اعتبار می باشد.

پس بنا بر آنچه گذشت تنها راه برای تشخیص ترتیب سوره های قرآنی و مکی یا مدنی بودن آنها تدبر در مضامین آنها و تطبیق آن با اوضاع و احوال پیش می رود برای تشخیص ترتیب سور و آیات قرآنی و مکی یا مدنی بودن آنها سودمند می باشد چنانکه مضامین سوره های انسان و العادیات و مطففین به مدنی بودن آنها گواهی می دهد اگرچه برخی از این روایات آنها را جزء سوره های مکی قرار می دهد.



جمع قرآن مجید در یک مصحف (قرآن پیش از رحلت)

مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

قرآن مجید که سوره سوره و آیه آیه نازل می شد به سبب بلاغت و فصاحت خارق عادت می که داشت آوازه اش در میان اعراب که عنایت شگفت آوری به بلاغت و فصاحت کلام داشته و شیفته آن بودند روز بروز بلندتر می شد و برای شنیدن چند آینه از آن از راههای دور پیش پیغمبر اکرم ﷺ آمده چند آیه ای می شنیدند و فرا می گرفتند.

و همچنین بزرگان مکه و متنفذین قریش که بت پرست و دشمنان سرسخت دعوت اسلامی بودند و تا می توانستند مردم را از نزدیک شدن به پیغمبر اکرم ﷺ منع می کردند و به عنوان اینکه قرآن سحر است اعراب را از گوش دادن و شنیدن آن ترسانیده کنار می زدند.

با این همه در شبهای تاریک از ظلمت شب استفاده نموده پنهان از همدیگر و از بستگان و زبردستان خود می آمدند و در نزدیکی خانه پیغمبر اکرم ﷺ در جایی نشسته به قرآنی که آن حضرت تلاوت می کرد گوش می دادند.

البته مسلمانان نیز از این روی که قرآن مجید را کلام خدا و یگانه مدرک دینی خود می دانستند و هم از این روی که در فریضه نماز سوره حمد و مقداری از سایر قرآن را می بایست بخوانند و هم از این روی که پیغمبر اکرم ﷺ ماموریت داشت که قرآن مجید و احکام اسلام را به آنان یاد دهد در یاد گرفتن سوره و آیات قرآنی و حفظ و ضبط آنها نهایت جدیت به خرج می دادند.

این روش پس از آنکه پیغمبر اکرم به مدینه هجرت فرمود و جامعه مستقل اسلامی تشکیل داد منظم تر و متشکل تر گردید و به دستور پیغمبر اکرم جمعیت قابل توجهی از یاران وی به قرائت قرآن و تعلیم و تعلم احکام اسلام که روز بروز نازل و تکمیل می شد موظف شدند و حتی طبق دستور صریح قرآن از شرکت در جنگ و جهاد معذور شدند.

و چون بیشتر یاران پیغمبر اکرم ﷺ و مخصوصاً صحابه که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند بیسواد بوده به خواندن و نوشتن آشنائی نداشتند به دستور پیغمبر اکرم ﷺ از اسیران یهود برای یاد گرفتن خط که آن زمان بسیار ساده و آسان بود استفاده می شد و بدین ترتیب گروهی باسواد به وجود آمد.

ازین جماعت کسانی که به قرائت قرآن و حفظ و ضبط سوره و آیات آن مشغول بودند قراء نامیده می شدند و ازین گروه بود که در واقعه بثرمعه چهل تن یا هفتاد تن یکجا شهید شدند.

و آنچه از قرآن مجید نازل شده بود و نیز تدریجاً نازل می شد در الواح و استخوان شانه شتر و سدف خرما و نظایر آنها نوشته و ضبط می شد.

آنچه هرگز قابل تردید نیست و نمی شود انکار کرد این است که اکثر سوره

قرآنی پیش از رحلت در میان مسلمانان دائر و معروف بوده‌اند در ده‌ها و صدها حدیث از طرق اهل سنت و شیعه در وصف تبلیغ پیغمبر اکرم ﷺ یا یارانش پیش از رحلت و همچنین در وصف نمازهایی که خوانده و سیرتی که در تلاوت قرآن داشته نام این سوره‌ها آمده است.

و همچنین نام‌هایی که برای گروه‌گروه این سوره‌ها در صدر اسلام دائر بوده مانند سور طوال و مئین و مثنی و مثنانی و مُفصلات در احادیثی که از زمان حیات پیغمبر اکرم حکایت می‌کند بسیار به چشم می‌خورد.

قرآن پس از رحلت

پس از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ علی رضی الله عنه که به نص قطعی و تصدیق پیغمبر اکرم ﷺ از همه مردم به قرآن مجید آشنا تر بود در خانه خود به انزوا پرداخته، قرآن مجید را به ترتیب نزول در یک مصحف جمع فرمود و هنوز شش‌ماه از رحلت نگذشته بود که فراغت یافت و مصحفی که نوشته بود به شتری بار کرده پیش مردم آورده نشان داد.

و پس از یکسال و خورده‌ای که از رحلت گذشته بود جنگ یمامه درگرفت و در این جنگ هفتاد نفر از قراء کشته شدند مقام خلافت از ترس اینکه ممکن است جنگ دیگری برای مسلمانان پیش آمد کند و بقیه قراء کشته شوند و در اثر از بین رفتن حَمَلَةُ قرآن خود قرآن از بین برود به فکر افتاد که سور و آیات قرآنی را در یک مصحف جمع آوری کند.

به دستور مقام خلافت، جماعتی از قراء صحابه با تصدی مستقیم زیدبن ثابت صحابی پیامبر، سور و آیات قرآنی را از الواح و سعف‌ها و کتف‌ها که در خانه پیغمبر اکرم ﷺ به خط کتاب وحی یا پیش قراء صحابه بود جمع آوری کرده در یک مصحف قرار دادند و نسخه‌ای از آن به اطراف و اکناف فرستاده شد.

پس از چندی در زمان خلافت خلیفه سوم به اطلاع خلیفه رساندند که در اثر مساهله و مسامحه‌ای که مردم در استنساخ و قرائت قرآن کرده‌اند اختلافاتی به وجود آمده و از این راه کتاب خدا با تحریف و تغییر به شدت تهدید می‌شود. مقام خلافت برای جلوگیری از این خطر دستور داد که مصحفی را که برای اولین بار به امر خلیفه اول نوشته شده بود و پیش حفصه زوجه پیغمبر اکرم ﷺ و دختر خلیفه دوم بود به امانت گرفتند و پنج نفر از قراء صحابه را که یکی از ایشان باز زید بن ثابت متصدی جمع آوری مصحف اول بود ماموریت داد که نسخه‌هایی از آن بردارند که اصل سایر نسخ قرار گیرد و دستور داد که قرآن‌هایی که در ولایات در دست مردم است جمع آوری شده به مدینه فرستاده شود ازین قرآن‌ها هر چه به مدینه می‌رسید به امر خلیفه می‌سوزانیدند (یا به قول برخی از مورخین می‌جوشانیدند).

بالاخره نسخه چندی نوشته شد که یکی از آنها را در مدینه نگه‌داشتند و یکی از آنها را به مکه و یکی به شام و یکی به کوفه و یکی به بصره فرستادند. گفته می‌شود که غیر از این پنج نسخه یک نسخه نیز به یمن و یک نسخه به بحرین فرستاده‌اند و این نسخه‌ها است که مصحف امام نامیده می‌شوند و اصل سایر نسخه‌ها می‌باشند.

اختلافی که این نسخه‌ها با مصحف اولی در ترتیب دارند تنها اینست که در مصحف اول سوره براءت در میان مثنی گذاشته شده بود و سوره انفال نیز در میان مثنی جای داشت و در مصحف امام سوره انفال و براءت را یکجا در میان سوره اعراف و سوره یونس ثبت کردند.

اهتمام مسلمین در امر قرآن مجید

چنانکه پیشتر اشاره شد در زمان جمع آوری قرآن برای بار اول و بار دوم

سور و آیات قرآنی در دست عامه مسلمانان بود و برای نگهداری آنچه داشتند کمال جدیت به خرج می دادند علاوه بر آن گروه زیادی از صحابه و تابعین قاری قرآن که کاری جز آن نداشتند و جمع آوری قرآن در یک مصحف جلو چشم همه انجام می گرفت و همگان مصحفی را که آماده نموده در دسترس شان گذاشتند پذیرفتند و نسخه هائی از آن برداشتند ورد و اعتراض نکردند.

حتی در جمع عثمانی (جمع دوم) می خواستند آیه کریمه والذین یکنزون الذهب والفضه^(۱) را در مصحف بدون او ثبت کنند مانع شدند و ابی بن کعب صحابی در مقام تهدید سوگند یاد کرد که اگر او را اسقاط کنند شمشیر کشیده با ایشان خواهد جنگید و بالاخره او را ثبت کردند.

خلیفه دوم در زمان خلافت خود روزی جمله والذین اتبعوهم باحسان را در آیه والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان^(۲) بدون او عطف خواند با وی به مقام مخاصمه بر آمدند تا بالاخره خلیفه را وادار کردند که با او بخواند.

علی رضی الله عنه با اینکه خودش پیش از آن قرآن مجید را به ترتیب نزول جمع آوری کرده بود و به جماعت نشان داده بود و مورد پذیرش نشده بود و در هیچیک از جمع اول و دوم وی را شرکت نداده بودند با این حال هیچگونه مخالفت و مقاومت به خرج نداد و مصحف دائر را پذیرفت و تا زنده بود حتی در زمان خلافت خود دم از خلاف نزد.

و همچنین ائمه اهل بیت که جانشینان و فرزندان آن حضرت اند هرگز در اعتبار قرآن مجید و حتی به خواص شیعیان خود حرفی نزده اند بلکه پیوسته در

۱- توبه ۳۴

۲- توبه ۱۰۰

بیانات خود استناد به آن جسته‌اند و شیعیان خود را امر کرده‌اند که از قرائت مردم پیروی کنند و به جرات می‌توان گفت که سکوت علی علیه السلام با اینکه مصحف معمولی با مصحف او در ترتیب اختلاف داشت از این جهت بوده که در مذاق اهل بیت تفسیر قرآن به قرآن معتبر است و در این روش ترتیب سور و آیات مکی و مدنی نسبت به مقاصد عالیه قرآن تاثیری ندارد و در تفسیر هر آیه مجموع آیات قرآنی باید در نظر گرفته شود زیرا کلامی که جهانی و همیشگی باشد در کلیات مقاصد و مطالب آن خصوصیات زمان و مکان و حوادث وقت نزول که اسباب نزول نامیده می‌شوند نباید موثر باشد.

آری در دانستن این خصوصیات فوایدی را از قبیل روشن شدن تاریخ پیدایش معارف و احکام و قصص جزئی که مقارن نزول بوده‌اند و چگونگی پیشرفت دعوت اسلامی در مدت بیست و سه سال روزگار بعثت و نظایر آنها می‌توان به دست آورد.

ولی حفظ وحدت اسلامی (چنانکه پیوسته منظور ائمه اهل بیت بوده) از این فواید جزئیه مهم‌تر می‌باشد.

قرآن مجید از هر گونه تحریفی محفوظ است

تاریخ قرآن مجید از روز نزول تا امروز کاملاً روشن است پیوسته سور و آیات قرآنی ورد زبان مسلمانان بوده و دست بدست می‌گشته است.

و همه می‌دانیم که قرآنی که در دست ما است همان قرآن است که چهارده قرن پیش به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تدریجاً نازل شده است.

با این وصف نباید قرآن مجید در اعتبار و ثبوت واقعیت خود نیازمند تاریخ باشد اگرچه تاریخش هم روشن است. زیرا کتابی که مدعی است که کلام خدا بوده و در این دعوی، به متن خودش استدلال می‌کند و به مقام تحدی برآمده

همه انس و جن را از آوردن مثل خود عاجز می‌داند، دیگر نمی‌شود در اثبات اینکه کلام خداست و تحریف و تغییری به آن عارض نشده نیاز به دلیلی یا شاهدی غیر از خودش پیدا کند یا در ثبوت اعتبار به تصدیق و تایید شخصی یا مقامی پناهنده شود.

آری روشن‌ترین برهان بر اینکه قرآنی که امروزه در دست ما است همان قرآن است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تنازل شده و هیچگونه تغییر و تحریفی بر نداشته همین است که اوصاف و امتیازاتی که قرآن مجید برای خود بیان نموده هنوز هم باقی است و چنانکه بوده هست.

قرآن مجید می‌گوید: من کتاب نور و هدایتم و بشر را به سوی حق و حقیقت راهنمایی می‌کنم.

می‌گوید: من سخن خدا هستم و اگر بگوئید کلام غیر خدا است انس و جن جمع شوند و چنین کلامی بیاورند یا از شخصی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که درس نخوانده و خط یاد نگرفته و در مثل محیط جاهلیت در حال یتیمی و نبودن مربی نشو و نما یافته است چنین کتابی بیاورند یا در این کتاب مانند هر سخنی که بشر می‌گوید اختلاف و تفاوتی در اسلوبش یا در معارف و احکامی که بیان نموده پیدا کنند.

این اوصاف و امتیازات در قرآن مجید به حال خود باقی است. اما راجع به راهنمایی که قرآن مجید به سوی حق و حقیقت می‌کند، همین قرآن حاضری که در دسترس ما است با بیان شیوا و رسای خود یک دوره جهان بینی کامل را که مطابق دقیق‌ترین براهین عقلی است و تکیه گاه مهم‌ترین زندگی سعادت‌مندان به بشر می‌باشد، روشن می‌سازد و با کمال خیر اندیشی و عاقبت بینی مردم را به سوی ایمان به آن دعوت می‌کند.

و اما راجع به بیان همه نیازمندیهای زندگی انسان، قرآن مجید با واقع بینی

خود توحید خدای جهان را اساس اصلی خود قرار داده همه معارف اعتقادی را از آن نتیجه می‌گیرد و در این مرحله از کوچک‌ترین نکته‌ای فروگذاری و غفلت نکرده است.

پس از آن اخلاق فاضله انسانی را از این جمله نتیجه گرفته به روشن ساختن آنها می‌پردازد.

پس از آن به مرحله اعمال و افعال فردی و اجتماعی انسان پرداخته طبق آنچه فطرت و آفرینش انسان نشان می‌دهد کلیات و وظائف انسانی را بیان می‌کند و جزئیات و خصوصیات آنها را به سنت پیغمبر اکرم احاله می‌دهد.

از مجموع کتاب و سنت دین وسیع اسلام با آن وسعت حیرت‌انگیز خودش به دست می‌آید دینی که به همه دقائق و جهات فردی و اجتماعی زندگی انسان برای همه و برای همیشه رسیدگی نموده حکم مثبت صادر می‌کند بی‌اینکه کمترین تضاد و تدافعی در میان اجزاء و مواد آن پیش آید.

دینی که تنها تصور فهرست مسائل آن از عهده نیرومندترین حقوق‌دانان جهان در تمام مدت زندگانی اش بیرون است.

اعجاز قرآن



الف: اعجاز از جهت اسلوب

قرآن مجید در بیان خود، اگرچه اسلوب خارق عادت قرآن از سنخ لهجه عرب دوران فصاحت و بلاغت امت عرب می باشد که در تاریخ زبانها، قطعه مشعشعی است که اختصاص به عرب داشته و این لهجه در دوره فتوحات اسلامی که در قرن اول هجری بود در اثر آمیزش زبان عرب با زبانهای بیگانه سپری شده و اکنون لهجه تخاطب عربی مانند سایر زبانها از لهجه شیوای آن روز دور و بیگانه است، ولی قرآن مجید تنها با اسلوب لفظ خود تحدی نمی کند بلکه با جهات معنوی خود نیز مانند جهات لفظی تحدی و دعوی اعجاز می نماید.

با این حال کسانی که آشنایی به زبان عربی دارند و در نظم و نثر این زبان تبعی کرده‌اند هرگز نمی‌توانند تردید کنند که لهجه قرآن لهجه شیوا و شیرینی است که درک انسان را از زیبایی خود مبهوت و زبان را از وصف آن الکن و زیون می‌سازد. نه شعر است و نه نثر، بلکه اسلوبی و رای هر دو که جذبه و کششی مافوق شعر و سلاست و روانی مافوق نثر را دارد. آیه‌ای از قرآن یا جمله‌ای از آن در میان خطبه‌ای از خطب بلغا و فصحای گذشته یا از نویسندگان توانای امروز که یافت می‌شود مانند چراغی است که در شبستان تاریکی قرار گرفته و آنرا تحت شعاع خود قرار می‌دهد.

ب: اعجاز از جهت معنی

از راه جهات معنوی غیر لفظی نیز اعجاز قرآن کماکان باقی است سازمان وسیع معارف اعتقادی و اخلاقی و قوانین عملی فردی و اجتماعی اسلام که اصول و کلیات آن در قرآن مجید است تنظیم غیر قابل خدشه و تضاد و تناقض‌ناپذیر آن از عهده بشر بیرون است و خاصه به دست کسی که در شرائطی همانند شرائط زندگی پیغمبر اکرم ﷺ قرار گرفته باشد.

ج: اعجاز از جهت عدم اختلاف در آن

و هم نزول کتابی که مانند قرآن یک نواخت و متشابه الاجزاء و در ظرف بیست و سه سال در زمینه اوضاع و شرایطی در کمال اختلاف در حال آسودگی و رفاهیت و سختی و ترس و ناامنی در حال جنگ و سلم در حال خلوت و تنهایی و میان جماعت و ازدحام مردم، در حال سفر و در حضر سوره سوره و آیه آیه بدون هیچگونه اختلاف نازل شود محال است.

و خلاصه همه اوصافی که قرآن پیغمبر اکرم ﷺ داشته همین قرآن دارد پس هیچگونه تغییر و تحریفی به قرآن مجید راه نیافته است.

د: گواهی خدا بر اعجاز قرآن

علاوه بر آن، خدای متعال خود از مصونیت قرآن خبر داده است چنانکه می‌فرماید انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون^(۱)
تحقیقاً ما خودمان این ذکر و یادآوری، -قران- را نازل کردیم و تحقیقاً ما نگهدار آن خواهیم بود.

و می‌فرماید: و انه لكتاب عزيز لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه
تنزیل من حکیم حمید^(۲).

تحقیقاً این ذکر و یادآوری کتابی است که هیچ‌گزندی را به خود راه نمی‌دهد، باطلی و پوچی بان راه پیدا نمی‌کند نه از پیش و نه از پس، از خدای حکیم و ستوده تدریجاً نازل شده.

به مقتضای این آیات قرآن مجید و مخصوصاً از این جهت که یادآوری خدا و راه‌نمای معارف حقه می‌باشد با مصونیت خدائی مصون و از‌گزند پیش آمده‌های تباه‌کننده در پناه خدای نگهدار می‌باشد.

و در اثر همان وعده الهی مبنی بر حفظ قرآن است که قرآن مجید تاکنون که چهارده قرن از نزولش می‌گذرد با وجود صدها و هزارها میلیون دشمن مصون و محفوظ مانده و تنها کتاب آسمانی است که روزگاری دراز با مصونیت در میان بشر گذرانیده است.

قرائت قرآن و حفظ و روایت آن

چنانکه بارها اشاره کردیم در زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ جمعیت متشکلی در مدینه به قرائت قران و تعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند آیات قرآنی را که

۱- حجر ۹

۲- سجده ۴۲

تدریجاً نازل می شد از زبان پیغمبر اکرم ﷺ استماع می کردند و گاهی در پیشش خوانده به وی عرضه می کردند.

عده‌ای در قرائت، مصدر تعلیم و آموزش بودند، و کسانی که از ایشان اخذ می کردند کیفیت قرائت خود را در شکل روایت به استاد خود اسناد می دادند و غالباً به حفظ آنچه اخذ کرده بودند می پرداختند.

طبعاً وضع موجود نیز چنین حفظ و روایت را اقتضا می کرد، زیرا از یک طرف خطی که آن روز برای کتابت دایره بود خط کوفی بود که نقطه و اعراب نداشت و هر کلمه را با اشکال مختلف می شد خواند.

و از طرف دیگر عامه مردم بیسواد بودند و راهی جز حفظ و روایت برای ضبط کلام نداشتند و همین روش سنت متبعه شده برای اعصار آینده نیز به یادگار ماند.

طبقات قراء

نخستین طبقه از طبقات قراء همان صحابه را شمرده‌اند که در زمان پیغمبر اکرم ﷺ به تعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند و جمعی از ایشان همه قرآن را جمع کرده بودند^(۱) و از آن جمله زنی است بنام ام ورقه دختر عبدالله بن حارث.

۱- مراد از جمع کردن قرآن که در بعضی از آثار به چهار تن از انصار و در بعضی به پنج و در بعضی به شش و در بعضی به بیشتر نسبت داده شده تعلم و حفظ همه قرآن می باشد نه تالیف و ترتیب سوره و آیات آن. وگرنه هیچ موجبی برای دو فقره جمع و ترتیب مصحف که در عهد خلیفه اول و خلیفه سوم باشد نبود.

و همچنین آنچه در برخی از روایات وارد شده که جای هر یک از سوره و آیات قرآن مجید به دستور خود پیغمبر اکرم ﷺ معین و مشخص بود مطلبی است که بقیه روایات عموماً

و چنانکه بعضی از علماء گفته‌اند چندتن از این طبقه به تعلیم قرائت قرآن شهرت داشتند: عثمان و علی رضی الله عنهما و ابی ابن کعب و زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری.

طبقه دوم شاگردان طبقه اول که عموماً از تابعین می‌باشند و معروفینشان که در شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و شام حوزه‌های قرائت داشتند و به تعلیم قرآن می‌پرداختند و البته این پنج شهر جاهایی می‌باشد که مصاحف عثمانی در آنها بود.

در مکه، عبید بن عمر و عطاء بی ابی رباح و طاوس و مجاهد و مکرمه و ابن ابی ملیکه و غیر ایشان بود.

در مدینه، ابن مسیب و عروه و سالم و عمر بن عبدالعزیز و سلیمان بن یسار و عطاء بن یسار و معاذ قاری و عبدالله بن اعرج و ابن شهاب زهری و مسلم بن جندب و زید بن اسلم.

در کوفه، علقمه و اسود و مسروق و عبیده و عمر و بن شرحبیل و حارث بن قیس و ربیع بن خثیم و عمر و بن میمون و ابو عبدالرحمن سلمی و زرین حبیش و عبید بن نضله و سعید بن جبیر و نخعی و شعبی.

در بصره، ابو عالیه و ابورجاء و نصرین عاصم و یحیی بن یعمر و حسن بصری و ابن سیرین و قتاده.

در شام، مغیره بن ابی شهاب از اصحاب عثمان و خلیفه ابن سعد از اصحاب ابو درداء اصحابی.

طبقه سوم که تقریباً به نصف اول قرن دوم منطبق است جماعتی از مشاهیر

ائمه قرائت که از طبقه دوم اخذ کرده‌اند.

در مکه عبدالله بن کثیر (یکی از قراء سبعة) و حمید ابن قیس اعرج و محمد بن ابی محیصن.

و در مدینه ابو جعفر یزید بن قعقاع و شیبه بن نصاح و نافع بن نعیم (یکی از قراء سبعة)

و در کوفه یحیی بن وثاب و عاصم بن ابی النجود (یکی از قراء سبعة) و سلیمان اعمش و حمزه (یکی از قراء سبعة) و کسائی (یکی از قراء سبعة)

و در بصره عبدالله بن ابی اسحق و عیسی بن عمر و ابو عمر و ابن علاء (یکی از قراء سبعة) و عاصم جحدری و یعقوب حضرمی.

و در شام عبدالله بن عامر (یکی از قراء سبعة) و عطیه بن قیس کلابی و اسماعیل بن عبدالله بن مهاجر و یحیی بن حارث و شریح بن یزید حضرمی.

طبقه چهارم شاگردان و روات طبقه سوم می‌باشند. مانند ابن عیاش و حفص و خلف.

طبقه پنجم طبقه اهل بحث و تالیف است و چنانکه گفته‌اند اول کسی که در قرائت به تالیف پرداخت، ابو عبید قاسم بن سلام است. پس از آن احمد بن جبیر

کوفی پس از آن اسماعیل بن اسحاق مالکی از اصحاب قالون راوی پس از آن ابو جعفر ابن جریر طبری پس از آن داجونی پس از آن مجاهد.

پس از اینان دامنه بحث و تحقیق وسیع‌تر شده امثال دانی و شاطبی کتب و رسائل بی‌شمار نظماً و نثراً نوشتند.

قراء سبعة

هفت تن از قراء طبقه سوم در میان مردم شهرت به سزائی به دست آورده مرجعیتی پیدا کردند که دیگران را تحت الشعاع قرار داد. همچنین روات اینان با

اینکه بسیار بودند در هر کدام دو راوی از میان روات معین شدند.
 قراء سبعة و روایانشان به ترتیب زیرین می‌باشند.
 اول ابن کثیر مکی، راویان وی قنبل و بزی بوده‌اند.
 دوم نافع مدنی، راویان وی قالون و ورش بوده‌اند.
 سوم عاصم کوفی، که راویان وی ابوبکر شعبه بن عیاش و حفص بوده‌اند.
 قرآنی که امروزه در میان مردم دائر است مطابق قرائت عاصم است به روایت
 حفص.

چهارم حمزه کوفی، راویان وی خلف و خلاد هستند به یک واسطه بوده‌اند.
 پنجم کسائی کوفی، راویان وی دوری و ابوالحارث بوده‌اند.
 ششم ابو عمر و بن علاء بصری، راویان وی دوری و سوسی به یک واسطه
 بوده‌اند.

هفتم ابن عامر، راویان وی هشام و ابن ذکوان با یک واسطه بوده‌اند.
 بعد از قرائات سبع در شهرت، قرائت قراء ثلاثه است که عبارتند از ابوجعفر
 و یعقوب و خلف.

و قرائتهای دیگری نیز نقل شده مانند قرائت‌های شاذکه مورد اعتنا قرار
 نگرفته‌اند و همچنین قرائت‌هایی متفرقه از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده ولی
 روایت‌هایی دیگر از ایشان رسیده که امر به اتباع قرائتهای مشهور می‌نماید.
 جمهور علماء عامه قرائت‌های سبع را متواتر می‌دانند و حتی جماعتی
 روایت نبوی معروف (نزل القرآن علی سبعة احرف) را (قرآن روی هفت حرف
 نازل شد) به قرائت‌ها سبع تفسیر کرده‌اند که قرائت‌های سبع مشهورند نه متواتر.
 سبب اینکه مردم به قراء سبعة با اینکه مانند ایشان یا بهتر از ایشان در میان
 قراء بسیار بود اعتنا نکرده، و به قرائت ایشان روی آوردند، این بود که روات ائمه
 بسیار زیاد شدند و همتها از ضبط و حفظ اینهمه روایات قرائت کوتاه شد، بنا

گذاشتند که چند نفر از کسانی که قرائت شان با رسم خط مصحف موافق و از جهت ضبط و حفظ آسان تر است انتخاب کنند.

از این روی با رعایت عدد مصاحف پنجگانه که عثمان به شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و شام فرستاده بود از این پنج شهر پنج قاری انتخاب کرده قرائت شان را معمول داشتند.

چنانکه ابن جبیر در کتابی که مانند ابن مجاهد در قرائت‌ها نوشته از قراء سبعة فقط پنج نفر را از پنج شهر ذکر نموده است.

و پس از آن ابن مجاهد و دیگران به خبر دیگری که به موجب آن عثمان دو مصحف دیگر به یمن و بحرین فرستاده (و عدد مصاحف عثمانی هفت تا است) اعتنا کرده هفت نفر از قراء را انتخاب نمودند.

و چون از مصحف هائی که به یمن و به بحرین فرستاده شده خبری در دست نیست دو نفر از قراء کوفه را برای تکمیل عدد تعیین نموده به پنج نفر سابق علاوه کردند و بدین ترتیب عدد قراء هفت شد.

از طرفی نیز تصادفاً این عدد با عددی که در روایت نبوی (نزل القرآن علی سبعة احرف) ذکر شده مطابقت پیدا کرد و به دست کسانی افتاد که از اصل قضیه بی اطلاع بودند ناچار گمان بردند که مراد از هفت حرف که پیغمبر اکرم ﷺ فرموده همان هفت قرائت می باشد.

و به هر حال قرائت قابل اعتماد آن است که سند روایتش صحیح و با قواعد عربیت موافق و با رسم خط مصحف مطابق باشد.

عدد آیات قرآنی

تعداد آیات قرآنی به زمان پیغمبر اکرم می رسد و در روایاتی از آن حضرت آیات با عدد مانند ده آیه از آل عمران ذکر شده و حتی از آن حضرت شماره آیات

برخی از سور قرآنی رسیده مانند اینکه سوره حمد هفت آیه و سوره ملک سی آیه است.

در عدد مجموع آیات قرآنی چنانکه از ابو عمر ودانی منقول است شش قول است:

برخی گفته‌اند مجموع آیات قرآن شش هزار آیه است و گفته شده شش هزار و دوست و چهار آیه و گفته شده شش هزار و دوست و چهارده آیه و گفته شده شش هزار و دوست و نوزده آیه و گفته شده شش هزار و دوست و بیست و پنج آیه و گفته شده شش هزار و دوست و سی و شش آیه است.

و از این شش قول دو قول از آن قراء اهل مدینه، و چهار قول از آن قراء چهار شهر دیگر که مصحف عثمانی را داشتند: مکه و کوفه و بصره و شام می‌باشد. اهل هر یک از این شش قول عدد خود را از راه روایت به بعض صحابه می‌رسانند و آنگاه آنرا روایت موقوفه شمرده به پیغمبر اکرم نسبت می‌دهند و از این روی اکثر علماء عدد آیات و تشخیص آیه را توقیفی می‌دانند.

عدد اهل مدینه دو عدد است. یکی عدد ابی جعفر یزید بن قعقاع و شیبه بن نصاح و دیگری عدد اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری است.

و عدد اهل مکه عدد ابن کثیر که از مجاهد از ابن عباس از ابی بن کعب روایت می‌کند و عدد اهل کوفه عدد حمزه و کسائی و خلف است و آنرا حمزه و از ابن ابی لیلی از ابو عبدالرحمن سلمی از علی رضی الله عنه روایت می‌کند و عدد اهل بصره عدد عاصم بن عجاج جحدری است و عدد اهل شام عدد ابن ذکوان و هشام بن عمار است و به ابو درداء نسبت می‌دهند.

و البته اختلاف در عدد مجموع آیات قرآنی ناشی از اختلافی است که در عدد آیات سور قرآن است و احصائیه‌های دیگری راجع به عدد حروف و کلمات سوره‌های قرآن و مجموع قرآن ذکر کرده‌اند که تعرض آنها برای ما مهم

نیست.

نامهای سور قرآنی

انقسام قرآن کریم به سوره‌ها، مانند انقسامش به آیه‌ها، ریشه قرآنی دارد. خدای متعال در چندین جا از کلام خود اسم سوره برده چنانکه اسم آیه را برده است «سورة انزلناها» سوره نور آیه ۱ «واذا انزلت سورة» سوره توبه آیه ۸۶ و «فاتوا بسورة من مثله» سوره بقره آیه ۲۳ و نظایر این آیات.

تسمیه سوره را گاهی با اسمی که در آن سوره واقع یا موضوعی که از آن بحث کرده می‌کنند، چنانکه گفته می‌شود سوره بقره، سوره آل عمران، سوره اسراء، سوره توحید و چنانکه در قرآنها قدیمی بسیار دیده می‌شود که در سر سوره می‌نویسند «سوره تذکر فیها البقره» و «سوره یذکر فیها آل عمران».

و گاهی جمله‌ای از اول سوره ذکر نموده معرف آن سوره قرار می‌دهند چنانکه گفته می‌شود «سوره اقرا باسم ربک» و «سوره انا انزلناه» «سوره لم یکن» و نظائر اینها.

و گاهی با وصفی که سوره دارد به معرفی آن می‌پردازند چنانکه گفته می‌شود «سوره فاتحه الكتاب» «سوره ام الكتاب و سبع مثانی» «سوره اخلاص» «سوره نسبة الرب» و نظائر اینها

این روشها به شهادت آثار که در دست است در صدر اسلام نیز دائر بوده است و حتی در اخبار نبویه در زبان پیامبر اکرم ﷺ تسمیه سور قرآن مانند بقره و سوره آل عمران و سوره هود و سوره واقعه بسیار دیده می‌شود و از این روی می‌توان گفت بسیاری از این نامها در عصر پیغمبر اکرم ﷺ در اثر کثرت استعمال تعیین پیدا کرده و هیچگونه جنبه توقیف شرعی ندارند.

خط و اعراب قرآن مجید

قرآن مجید در زمان پیغمبر اکرم ﷺ و قرن‌های اول و دوم با خط کوفی استنساخ می‌شد و ابهام خط کوفی (چنانکه گذشت) پیدایش سازمان حفظ و روایت و قرائت را ایجاب می‌کرد در عین حال اشکال ابهام بطور کلیت و عموم حل نمی‌شد و تنها حفاظ و روات بودند که تلفظ صحیح قرآن را آشنا بودند و برای هر کسی که مصحف را باز می‌کرد و می‌خواست تلاوت نماید قرائت صحیح آسان نبود.

از این روی در اواخر قرن اول هجری ابوالاسود دثلی از اصحاب علی (علیه السلام) به راهنمایی آنحضرت دستور زبان عربی را که نوشته بود به امر عبدالملک خلیفه اموی نقطه گذاری حروف را بنا گذاشت و به این ترتیب ابهام خط تا اندازه‌ای رفع شد.

ولی باز مشکل ابهام فی الجملة حل می‌شد نه بالحمله، تا اینکه خلیل بن احمد نحوی معروف که واضع علم عروض بود اشکالی برای کیفیات تلفظ حروف وضع کرد: مد، تشدید، فتحه، کسره، ضمه، سکون، تنوین منضم به یکی از حرکات سه گانه، روم، اشمال. و باین نحو ابهام تلفظ رفع شد.

و پیش از آن مدتی با نقطه به حرکت‌های حروف اشاره می‌شد به جای فتحه بالای حرف در اولش نقطه‌ای می‌گذاشتند و به جای کسره زیر حرف در اول و به جای ضمه بالای حرف طرف آخرش و این روش گاهی موجب مزید ابهام می‌شد.

بخش چهارم

فصل الخطاب

از: مرحوم، آیت ا... علامه ابوالحسن شعرانی (ره) ❁

ترجمه‌ی حسن حسن زاده آملی

x- آنچه در این رساله می‌آید، تخلص و ویرایش شده کتاب فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب علامه شعرانی است که حضرت علامه حسن زاده آملی آن را تحت عنوان «قرآن هرگز تحریف نشده» ترجمه کرده‌اند. ترجمه استاد حسن زاده آملی مورد تخلص و ویرایش قرار گرفته است.



ترتیب آیات و سوره‌ها توقیفیت (۱) آن

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

- ۱- هر آنچه از پیامبر گرامی ﷺ رسیده از اخبار متواتره در فضائل سوره‌ها به نامهایشان بلکه در فضیلت پاره‌ای از آیات قرآن، در نهادن هر آیه‌ای را در جایگاه ویژه‌ای به فرمان امین وحی «جبرئیل» بوده است.
- ۲- اینکه بعضی سوره‌ها به برخی از حروف مقطعه (پاره‌پاره و جدا از هم) آغاز گردیده و بعضی نه، مثلاً:
سوره (۲) بقره به «آلم».

۱- کیفیت و کمیت و ترتیب آیات و سُور قرآن به صورت کنونی فقط به فرموده پیامبر و دستور جبرئیل از جانب خدا بوده است.

سوره (۱۰) یونس به «الر»

سوره (۱۳) الرعد به «المر»

سوره (۷) اعراف به «المص»

سوره (۱۹) مریم به «کهیعض»

سوره (۲۶) الشعرا به «طسم»

سوره (۲۷) التمل به «طس»

سوره (۴۰) المؤمن به «حم»

سوره (۴۲) شوری به «حمعسق»

همچنین در چند سوره دیگر^(۱)

۳- اینکه برخی سوره‌های دیگر با حروف مقطعه آغاز نگشته.

۴- اینکه سوره (۹) براءت به «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز نگردیده.

۵- اینکه خداوند متعال فرموده: «سورة انزلنا و فرضاها»^(۲)

۶- در سوره بقره (۲) آیه ۲۲ فرموده است:

«وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا عَلٰى سُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ وَاذْعُوْا

شهداء كُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِيْنَ»^(۳)

۱- اگرچه استاد، بزرگوار نه (۹) سوره را نام برده که در اول آنها حروف مقطعه است ولی

در قرآن مجید بیست و نه سوره با این حروف که ۱۴ حرف از ۲۸ حرف ابجد است و به

آنها حروف نورانی گفته می‌شود آغاز شده که عبارتند از: ا-ح-ر-س-ص-ط-ع-

ق-ک-ل-م-ن-ه-ی و به آنها فواتح سور هم گفته می‌شود.

۲- التور (۲۵): ۲. از جمله آنچه وحی کرده‌ایم به تو سوره‌ایست که از عالم قدس

فروفرستادیم آن را و احکامی را که در آن است لازم و واجب نمودیم.

۳- و اگر در آنچه بر بنده خود نازل نمودیم تردید دارید پس سوره‌ای مانند آن بیاورید و

۷- در سوره (۱۰) یونس آیه ۳۸ فرموده:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱)

۸- در سوره (۹) توبه آیه ۸۸ فرموده است:

«وَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةَ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ...»

هرگاه سوره‌ای از قرآن نازل گردد مبنی بر اینکه ایمان آرید به خدا...

در سوره هود (۱۱) آیه ۱۶ فرموده است:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۲)

هرکدام از این چند آیه دلالت قطعی دارد بر اینکه اِسْكِله‌بندی و ترکیب سوره‌ها از چند آیه مشخص به فرمان لازم الاطاعه پیامبر اکرم ﷺ بوده، و نشانگر آن است که در دوران زندگانی پُربار آن جناب، پیش از آنکه وجود مقدّسش به سرای جاودان بشتابد، سوره‌های قرآن نظم و ترتیبی داشته، و اسامی آنها بر سر زبانها بود و مردم آنها را به آن نامها می‌شناخته‌اند.

گواهان و باران خود را جز پروردگار بخوانید اگر راستگو و درست‌اندیش هستید.

۱- آیا می‌گویند قرآن وحی خدا نیست و محمّد از اندیشه خود به هم بافته است، بگو ای پیغمبر اگر چنان است که شما می‌پندارید، پس یک سوره مانند آن بیاورید (که در فصاحت و بلاغت با آن هم آهنگ باشد، و اگر خود قدرت چنین کاری را ندارید) از هرکس می‌توانید استمداد کنید، بجز از خدا اگر راستگویانید.

۲- بلکه کافران می‌گویند این قرآن وحی الهی نیست و خود او (محمّد ﷺ) سرهم بسته، ای رسول ما بگو اگر راست می‌گوئید شما هم ده سوره مانند آن بهم بیافید، و جز پروردگار متعال هرکس را می‌خواهید می‌توانید به این کار بخوانید اگر راستگوئید.

امین الاسلام (طبرسی) در تفسیر خود «مجمع البیان» و (جارالله) زمخشری در «کشاف» و جلال الدین سیوطی در «الاتقان فی علوم القرآن» و دانشمندان بزرگوار دیگری غیر آنان.

از ابن عباس و سدی نقل کرده‌اند: که، فرموده خدای تعالی: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۱).

آخرین آیه از کتاب آسمانی بود که بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل شد، و جبرئیل به آن حضرت گفت آن را آیه ۲۸۰ از سوره بقره قرار بده. (۲)

و این قول مثل اینکه اجماعی است، و خلاف تنها در این است که بعد از نزول این آیه رسول خدا ﷺ چه مدت زنده ماند.

از ابن عباس نقل شده: بعد از نزول این آیه آن جناب بیست و یک روز زنده بود، و ابن جریر گوید: نه شب، و سعید ابن جبیر و مقاتل گفته‌اند: هفت شب، و زمخشری گوید: گفته شده سه ساعت.

من می‌گویم: قرار دادن تمامی آیات قرآن در جایگاه خود دستور خداوند متعال بوده اگرچه برای یکایک آنها در کتبی که احادیث را گردآوری نموده‌اند روایت جداگانه ذکر نشده باشد همچنین زبانی ندارد که دو آیه در یک سوره باشند که آیه اول بعد از آیه دوم نازل گردیده باشد.

۱- پروا نمائید از روزی که در آن روز همه شما بسوی پروردگار بازگشت خواهید کرد آنگاه هر شخص نتیجه کاری را که انجام داده بطور دقیق خواهد یافت و ستم نبیند (کمتر از آنچه استحقاق دارند پاداش نمی‌رسد و نیز کبفری زیادتز از آنچه باید ببیند نخواهد دید). بقره: ۲۸۰.

زمخشری در تفسیر کشاف در ابتدای سوره توبه گوید: اگر بپرسی چرا همانند سوره‌های دیگر این سوره به آیه «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» آغاز نگشته؟! گویم: سبب آن را ابن عباس از عثمان پرسید، او پاسخ داد: شیوه پیامبر خدا چنان بود که هرگاه سوره یا آیه‌ای بر او فرود می‌آمد، به نویسندگان وحی می‌فرمود: آن را در محلی که فلان چیز و آن چیز دیگر ذکر می‌شود جای دهید و تا آن جناب جان در بدن داشت برای ما بیان نفرمود آن را در کجا قرارش بدهیم. (۱)

در مجمع البیان، و اتقان نیز این روایت آورده شده است.

این روایت بالا آشکارا دلالت دارد که:

(۱) ترکیب بندی سوره‌ها از آیات به فرمان پیغمبر صورت پذیرفته.
 (۲) با سوره برائت آیه بسم الله نازل نگشته بود وگرنه آن را در آغاز آن سوره قرار می‌داد.

(۳) یکصد و سیزده بار، در آغاز هر سوره‌ای که بر پیغمبر فرود آمده بسم الله... هم نازل گردیده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان، و دیگران در تفاسیر و کتابهای حدیث و سیر روایت کرده‌اند از بریده، که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «سوره بقره، و آل عمران را بیاموزید، زیرا روز رستاخیز آنها دو نور تابانند، و همانند دو قطعه ابر سپید یا دو پرده در دو صف پرندگان بال و پر گشاده نگهداشته، بر بالای سر آنها را یاد گرفته است سایه می‌اندازند». (۲)

پس حدیث به روشنی دلالت دارد بر اینکه این دو سوره در دوران زندگی

۱- کشاف ۲: ۱۷۱؛ مجمع البیان ۲: ۵.

۲- مجمع البیان ۲: ۴۰۵.

پیامبر خدا ﷺ ترتیب داده شده و دست به دست می‌گشته، و مردم آنها را بنام می‌شناخته‌اند.

سیوطی در کتاب «اتقان» و مفسرین از جمله طبرسی در سرآغاز سوره (۱۱) هود روایت کرده‌اند که ثعلبی به سند خود از اسحاق از ابوجحیفه نقل نموده: به پیامبر خدا ﷺ عرض شد: پیری زود اثرش را در شما نمایان کرده است. فرمود: «سوره هود و مانند آن پیرو کردند». [و در حدیث دیگر از انس گوید که در پاسخ ابوبکر پس از این جمله فرمود: سوره (۶۹) الحاقه و سوره (۵۶) واقعه و سوره (۷۸) النبأ و سوره (۸۸) غاشیه.^(۱)]

مرحوم طبرسی در دیباچه مجمع البیان^(۲) در فن چهارم گوید: در خبری که از پیامبر خدا ﷺ شایع است آمده که، آن حضرت فرمود: به جای تورات هفت سوره طولانی، و به جای انجیل سوره‌های «مثنائی»، و به جای زیور سوره‌های «میثین» به من داده شده، و سوره‌های «مفصل» را هم علاوه! (که با آنها بر پیامبران دیگر برتری یافتم).^(۳)

۱- مجمع البیان ۵: ۱۴۰؛ منهج الصادقین ۴: ۳۹۹.

۲- مجمع البیان ۵: ۱۴۰؛ منهج الصادقین ۴: ۳۹۹.

۳- «شبع طوال» هفت سوره بزرگ ۲ تا ۸ قرآن است بدین ترتیب: ۱- بقره، ۲- آل عمران، ۳- نساء، ۴- مائده، ۵- انعام، ۶- اعراف، ۷- انفال یا توبه. و گفته شده هفتم سوره یونس است.

اینها را سوره‌های طولانی نامیده‌اند چون درازترین سوره‌های قرآنند.

سوره‌های «مثنائی» سوره‌های بعد از این هفت سوره می‌باشند که از حیث عدد آیات کمتر از «میثین» و بیشتر از «مفصل» و اولش سوره یونس و آخرش سوره نحل می‌باشد و چون دنباله هفت سوره اولند دومی آنها حساب شده‌اند و بدین جهت «مثنائی» نامیده شده‌اند.

توقیفی بودن آیات و سوره‌ها

شیعه و سنی از پیغمبر اکرم ﷺ در این مورد ده‌ها حدیث روایت کرده‌اند که همه گویای آنند که قبل از درگذشت رسول خدا از این دنیا، سوره‌های قرآن مُنظَّم و مرتب شده بوده، که مردم آنها را به نامهایشان می‌شناختند و نیازی به آن نیست که تمام اخباری را که در فضیلت سوره‌ها وارد شده نقل کنیم.

چگونگی نظم و ترتیب سوره‌ها

سوره‌های قرآن به روال ترتیب نزول نبوده بلکه آیاتی هم که در یک سوره جا داده شده نیز به ترتیب نزول نیست،^(۱) چه آن سوره‌هایی که به یک باره نازل گشته، مثل سوره (۷) انعام چنانکه در مجمع البیان و بسیاری از کتابها، مفصل نوشته شده، و چه سوره‌هایی که تعامش در یک نوبت نازل نشده بلکه در چند نوبت و به مناسبت‌های گوناگون فرود آمده و بعداً مجموعه آنها به صورت یک سوره درآمده.

علاوه بر اینها از دلائلی که خداوند به دلم افکننده بر اثبات اینکه ترتیب آیات در سوره‌های قرآن به دستور پیغمبر ﷺ بوده این است که:
با آنکه بعضی سوره‌ها مانند سوره (۷) انعام هم‌اشار در یک نوبت نازل

سوره‌های «میثین» سوره‌هایی است که نزدیک به صد آیه است یا اندکی کمتر و با بیشتر که اولش سوره (۱۷) اسراء و آخرش سوره (۲۳) مؤمنون است.

«مفصل» شصت و هفت سوره بعد از «حم» تا آخر قرآنند که «بسم الله» زیاد دارند و بدین وسیله چون فصلهائی زیاد از هم جدا شده‌اند. (مترجم)

۱- گاهی فاصله زمانی آیات نازله که در یک سوره آمده به چند سال هم می‌رسد در بعضی موارد در وسط آیات مدنی، آیه‌های مکی گنجانده شده.

گردیده و با اینکه بیشتر آیاتی که در یک سوره آورده شده به طور پراکنده فرو فرستاده شده، و اختلافی نیست که برخی آیات از جهت نزول بر بعضی دیگر پیشی دارند^(۱) و ظاهراً ترتیب سوره‌ها از آیات به ترتیب نزولشان صورت نگرفته با این حال به گونه‌ای ترکیب یافته که میان آیات پشت سر هم نهاده شده در هر یک از سوره‌ها کمال بلاغت و فصاحت رعایت گردیده تا به آن حد که خداوند متعال بندگان خود را به مبارزه با آن طلبیده و فرمود: «ده سوره» یا «یک سوره» از قرآن را بیاورید و با صراحت هشدار داده است:

«لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^(۲)

بشر؛ کی و کجا قادر است جملات پراکنده‌ای را که در مدت بیست و اندی سال در مورد احکام گوناگون نازل گردیده به آن سرحد اعجاز برساند که «انس و جن» از هم آوردی آن ناتوان باشند؟! و انگشت عجز و حیرت به دندان بگزند، با این حال آیا کسی می‌تواند بگوید ترتیب و آراستگی معجز‌آسای آنها در سوره‌ها به فرمان خدا و پیامبرش نبوده.

پس ای خردمندان بیدار باشید و توجه داشته باشید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً»^(۳)

۱- قانون تفسیر، ص ۱۲۵.

۲- اگر همه آدمیان و پریان گرد هم آیند بر آنکه مانند این قرآن را بیاورند نخواهند توانست و اگرچه برخی از ایشان مددکار و پشتیبان بعض دیگر باشند. (اسراء: ۹۰)

۳- آغاز این آیه تشویق و ترغیب است به صورت سوال. آیا در قرآن با تعمق نمی‌اندیشید، اگر از نزد کسی جز خدا نازل شده بود بی‌تردید در آن اختلاف زیادی می‌یافتند. (نساء: ۴: ۸۵).

قرآن را صحابه جمع نکرده‌اند

گذشته از همه اینها اگر کار جمع آوری و ترتیب سوره‌های قرآن در زمان پیغمبر صورت نگرفته باشد و چنانچه عده بسیار اندکی بدون دقت و رسیدن به کُنه مطلب پنداشته‌اند بعد از درگذشت آن جناب صحابه آن را براساس نظر خود مرتب کرده باشند، دیگر فرموده خداوند:

«فأتوا بسوره»^(۱) «بعشر سور»^(۲) و مانند این دو آیه مفهومی ندارد.

سیوطی در اتقان، فصل نخست از نوع هیجدهم گوید: اجماع و روایات مترادف بر این دلالت دارند که ترتیب آیات توقیفی، مستند به تعیین پیغمبر اکرم ﷺ در ترتیب نزول است و تردیدی در آن نیست و بسیاری از علماء آن را در آثار خود آورده‌اند از جمله زرکشی در البرهان ادعای اجماع کرده و ابو جعفر ابن الزبیر در کتاب مناسبات خود چنین گفته است: «ترتیب آیات و سوره‌های قرآن به توقیف و آگاهی خود پیغمبر و فرمان او انجام شد و در این مورد بین مسلمین خلافی نیست»^(۳).

پیوند آیات به یکدیگر

اگر بسیاری اوقات در کُتب تفسیر و شرحها آوایی پرده گوشات را می‌کوبد که این آیه به فلان آیه پیوسته است و آن آیه به این آیه مثلاً:

طبرسی در مجمع البیان^(۴) گوید: فرموده خداوند در سوره نساء (۴): «وَأَنَّ

۱- یونس: ۳۹.

۲- هود: ۱۱: ۱۶.

۳- اتقان.

۴- مجمع البیان ۴: ۵، ترجمه آیه: و اگر می‌ترسید که در مورد یتیمان رعایت عدالت

خَفْتُمْ إِلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى» که آیه سوم می باشد متصل به آیه ۱۲۷ همین سوره «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ»^(۱).

مقصودشان این است که آیات قرآن از حیث مفهوم بعضی از بعض دیگر پیوسته اند، و آن به خاطر آن است که بعضی آیات قرآن روشنگر مراد بعضی آیات دیگر است مانند «مُبَيِّن» برای «مُجْمَل» و مانند «مُقَيِّد» برای «مُطْلَق» و مثل «خَاص» برای «عَام».

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است: «کتاب خدا (قرآن) است که شما را به حق بینا و گویا و شنوا می کند، و بعضی از آیات آن به وسیله بعض دیگر گویا، و برخی هم بر برخی دیگر گواه (برای تفسیر بعضی از آیات قرآن باید از معانی و مضامین دیگر استفاده کرد و شاهد آورد) و با احکام الهی اختلاف نداشته و پیرو خود را نیز از راه خدا جدا نگرداند و او را به گمراهی نکشاند»^(۲).

مقصود از فرموده آن حضرت «بعضی از آیات آن شاهد بعضی دیگرند» این است که پاره ای از آن به راستی و درستی بعضی دیگر گواهی می دهد و برخلاف آن نمی باشد چنانکه خداوند فرموده: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا»^(۳).

همچنین خداوند فرموده:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ

نکنید. نساء ۴: ۳.

۱- رأی تو را درباره زنان می پرسند، بگو پروردگار درباره آنان حکم می کند... نساء ۴:

۱۲۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۳- نساء ۴: ۵۸ (ترجمه اش گذشت).

بَعِيد» (۱)

منظور مفسرین از اتصال آیات این نیست که آنها لفظاً به یکدیگر متصل اند، چون از مطالب گذشته دانستی که آیات در دوران پیامبر به دستور آن حضرت تنظیم شده و همه دانشمندان اهل تحقیق این نظریه را تأیید کرده‌اند.



۱- این امر بواسطه این است که پروردگار کتاب آسمانی را به حق فرستاد و افرادی که در آن اختلاف و مکابره کردند در خلاف و کشمکش دور از صواب خواهند بود. (بقره ۲:

بسم الله در قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم جزو همه سُورِ قرآن است

قطعاً بسم الله... یک جزء و آیه‌ای از سوره (۲۷) نمل هست بلکه در آن سوره دو آیه آن را تشکیل داده است، و در هر سوره‌ای «بسم الله...» یک آیه به شمار می‌رود و لذا اگر شخصی در نماز، چه فریضه باشد یا نافله، آن را نخواند نمازش باطل است و واجب است در نمازهایی که لازم است مرد حمد و سوره را بلند بخواند «بسم الله...» نیز بلند خوانده شود و در نمازهایی که باید حمد آهسته خوانده شود مستحب است «بسم الله...» بلند خوانده شود، و عقیده اصحاب ما امامیه بر این است، ولی میان فقهاء مسلمین اختلاف است اگرچه بیشتر از آنان با این نظریه موافقند بلکه آن عقیده بیشتر علماء گذشته است اگر نگوییم همه.

نویسنده تفسیر المنار گوید: همه مسلمین بر این عقیده‌اند که بسم الله الرحمن الرحيم از قرآن است و جزئی از آیه سوره نمل می‌باشد. نسبت به جایگاه آن در بقیه سوره‌ها اختلاف دارند، گروهی معتقدند که یک آیه از هر سوره می‌باشد و این نظریه دانشمندان پیشین از اهل مکه است چه فقهاء و چه قُرَائشان که ابن کثیر و اهل کوفه از ایشان است. عاصم و کسانی از قُرَاء، و بعضی صحابه و تابعین از اهل مدینه و شافعی در «الجذیده» و پیروان او، و ثوری، و احمد در یکی از دو قولش و امامیه. و از محدثین ایشان از علماء تابعین که این قول از آنان روایت گردیده عبارتند از: سعید بن جبیر و عطا و زهری و ابن المبارک. و قوی‌ترین دلیلشان بر آن اجماع صحابه و اشخاص بعد از آنان است که همگی در قرآن‌هایی که نوشته‌اند بسم الله را در آغاز همه سوره‌ها آورده‌اند جز سوره براءت، با اینکه دستور داریم که «هرچه از قرآن نیست از مصاحف زدوده شود»، و به همین علت «آمین» را در آخر سوره «حمد» ننوشته‌اند. و احادیثی هم وارد شده که این عقیده را اثبات می‌کند، از آن جمله حدیثی است که مُسَلِّم آن را در صحیح

خود از حدیث آنس درآورده است که گوید:

یک وقت پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«هم اکنون سوره‌ای بر من نازل گردید و (هنگامی که شروع به خواندن کرد

ابتدا فرمود): بسم الله الرحمن الرحيم».

ابو داود به اسناد صحیح از ابن عباس روایت کرده: که پیامبر خدا، جدا شدن

سوره‌ای از سوره دیگر را نمی‌شناخت - و در روایتی پایان یافتن سوره‌ای را

نمی‌دانست - تا اینکه بسم الله الرحمن الرحيم بر او نازل می‌گشت.

دارقطنی از حدیث ابو هریره روایت کرده که گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود:

هرگاه خواستید (سوره الحمد لله) را بخوانید «بسم الله الرحمن الرحيم» را

هم بخوانید، زیرا سوره حمد «ام القرآن» و «سبع المثانی»^(۱) و «بسم الله الرحمن

الرحيم» یکی از آیات آن می‌باشد.

از علماء مدینه - مالک و غیر او، و از علماء شام اوزاعی و دیگران، و از قراء

بصره ابو عمر و یعقوب معتقدند به اینکه بسم الله... یک آیه جداگانه‌ایست که

برای بیان سرآغاز سوره‌ها و جدائی انداختن بین آنها نازل گشته، و حنفیه هم به

۱- این نام طبق روایات از متن قرآن کریم برای نخستین سوره قرآن انتخاب شده که

فرموده: «ولقد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» (الحجر ۱۵: ۸۷) و چون در این

سوره اصول مطابح قرآن به طور فشرده آمده است چنانکه گویا قرآن مستقلاً است. در این

آیه قرآن عطف به آن شده و درباره وجه تسمیه آن به این نام گفته‌اند: چون به اجماع هفت

آیه دارد و هر آیه مشتمل بر دو جمله یا دو کلمه می‌باشد و گفته‌اند: چون در هر نماز این

هفت آیه دوبار خوانده می‌شود «سبع المثانی» نامیده شده. و از این جهت که محتوای آن

مطالب اصولی و ریشه‌ای هستند، و منبع عظیم قرآن است، و آیات دیگر فروع و

شاخه‌های آنهاست، (ام الكتاب) آن را می‌خوانند.

همین قول معتقدند.

از قرآء کوفه حمزه و طبق روایتی که از احمد نقل شده گفته‌اند: «بسم الله» آیه‌ای از سوره فاتحة الكتاب است نه سوره‌های دیگر. در اینجا اقوال دیگری هست که مخالف با قواعد است و پیروی ندارد.

می‌گوییم: برای آن گروه اندک که قائلند بر آنکه بسم الله یک آیه است و فقط یک نوبت نازل شده دلیل قاطعی وجود ندارد که در حساب آید و اگر حجتی هم بیاورند بدون شک و تردید باطل است و لغزاننده.

تکرار آیات

چگونه به دلیل اینکه تکرار لازم می‌آید بگوئیم بسم الله یکبار بیشتر نازل نشده و حال آنکه بسیاری از آیات بارها در قرآن آمده مانند آیه: «فبأی آلاء ربکما تکذبان» که در سوره الرحمن (۵۵) سی و یک مرتبه تکرار شده.

و آیه: «وویل یومئذ للمکذبین» در سوره (۷۷) المرسلات ده بار.

و آیه «إنا کذلک نجزی المحسنین» در سوره (۳۷) صافات چهار مرتبه.

و آیه «آلم» شش بار در سرآغاز سوره‌های بقره (۲)، آل عمران (۳) عنکبوت

(۲۹)، روم (۳۰)، لقمان (۳۱)، السجده (۳۲).

و آیه «الر» در ابتدای سوره یونس (۱۰)، هود (۱۱)، یوسف (۱۲)، ابراهیم

(۱۴)، الحجر (۱۵) پنج مرتبه.

و آیه «حم» شش مرتبه در اول سوره‌های مومن (۴۰)، فصلت (۴۱)، زخرف

(۴۳)، دخان (۴۴)، جاثیه (۴۵)، احقاف (۴۶)، و با سوره شوری (۴۲) «حم

عشق» هفت بار می‌شود.

و آیه «طسم» در آغاز سوره‌های شعراء (۲۶)، قصص (۲۸) دوبار.

و فرموده خداوند متعال: «وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ

إِلَافَنُ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهَمَّ مُسْلِمُونَ»^(۱) دوبار نازل شده که در سوره نمل (۲۷: ۸۰) و دیگری در سوره روم (۳۰: ۵۴) آمده است جز اینکه کلمه «هادی» در سوره روم بدون «یاء» نوشته شده «بِهَادِ الْعُمَى» و این کار چنانکه بزودی تحقیقش خواهد آمد به پیروی از مصاحفی بوده که در دوران زندگی پیغمبر اکرم ﷺ به رشته تحریر درآمده بود.

علاوه بر اینها، عقیده آنان، با صریح بسیاری از اخباری که آشکارا فرموده‌اند: «بِسْمِ اللَّهِ...» به همان اندازه که در قرآن هست نازل شده، سازشی ندارد. با وجودی که عادت و شیوه و همت پیغمبر خدا ﷺ و مسلمین بر این بود که قرآن را از هر آنچه از او نیست برهنه سازند؛ و در نوع ۱۸ کتاب اتقان از ابوسعید روایت کرده که گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از من جز قرآن چیزی ننویسید».

چرا سوره برائت بسم الله ندارد؟

نویسنده تفسیر المنار در اول سوره «توبه» گوید: «نه صحابه و نه افراد بعد از آنان هیچکدام در ابتدای این سوره «بسم الله» را ننوشته‌اند زیرا چنانکه با سوره‌های دیگر نازل گشته بود با سوره برائت نازل نشده بود. و گوید: این قول مورد اعتماد واقع گردیده و اختیار شده است و در علت نبودن بسم الله در اول آن سوره گفته شده:

ننوشتن بسم الله در اول آن سوره به خاطر رعایت قول شخصی بوده که گفته است آن سوره با انفال یکی می‌باشد. و حال آنکه مشهور این است که نبودن

۱- و تو هدایت کننده کوران را از گمراهیشان نیستی. تو نشوانی جز آنان را که ایمان آرند به آیات ما، پس ایشانند تسلیم شدگان.

بسم الله در آغاز آن بدین جهت است که، چون نزول این سوره به خاطر شمشیر کشیدن بر روی کفار، و به هم زدن قراردادهای با آنان است.

جز اینها علل دیگری هم گفته شده، که آنها را سبب و علت قرار دادن مشکل است. چه بسا گفته می‌شود: گفته مشهور حکمت است نه علت. (۱)

من گویم: از پیشوایان معصوم ما علیهم السلام هم مانند آنچه از آنها نقل شده روایت گردیده چنانچه در تفسیر عیاشی از صفوان جمال نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«خداوند هیچ کتابی را از آسمان نازل نفرموده جز آنکه در سرآغازش «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده، و با نزول بسم الله الرحمن الرحيم شناخته می‌شد که سوره به آخر رسیده (و سوره بعدی شروع شده) است. (۲)

ابن عباس گوید: از علی علیه السلام پرسیدم چرا در سرآغاز سوره براءة «بسم الله الرحمن الرحيم» نوشته نشده است. در پاسخ فرمود: «چون بسم الله... پناه و زنهار است و در براءة زنهاری نیست با فرمان دست بر قبضه شمشیر زدن و بر فرق مشرکین کوبیدن نازل شده است.

۱- هر نوع معرفت واقعی که برای رسیدن به حقیقت باشد «حکمت» خوانده می‌شود، و «علت» آن است که سبب پیدایش یا مؤثر در پیدایش چیزی باشد و در مقام وجود و قوام خود، معلول محتاج به آن باشد و فرق آن یا «سبب» آن است که «مُسَبَّب» توسط سبب حاصل می‌شود و در صورتی که «علت» موجب و پدیدآورنده «معلول» است و اسرار احکام - جزء علت است که سبب باشد و گاهی علت ناقصه است که آن را وجه مصلحت و مقتضای حال و جعل حکمت گویند مثل غسل جمعه که حکمتش را رفع کثافت و از بین بردن بوی متعفن بدن قرار داده‌اند و آن جعل حکمت است نه علت تامه.

می‌گویم جای هیچ سخنی نمی‌باشد که در تعلیل به ترک بسم الله در اول سوره برائت قولی که می‌توان اختیار کرد و به آن اعتماد نمود همان است که بسم الله با آن سوره نازل نشده بود و شیخ محمد عبده در تفسیرش همان را برگزیده و اگر در اقوال دیگری که برای علت ترک آن در اول سوره برائت بیان شده دقت شود معلوم خواهد شد که دلیل سالمی در دست ندارند. و آنکه گوید: «ترک بسم الله در اول سوره برائت برای آنست که در این سوره به شمشیر کشیدن و گسستن پیمانها فرمان داده و بسم الله آیه رحمت است» می‌خواهد بگوید حکمتش این بوده نه آنکه علتش و در این صورت عقیده و گفته بسیار خوبی است.

زیرا در آغاز بسیاری از سوره‌هایی که به عذاب نازل شده مانند سوره «هل اتیک حدیث الغاشیه» (۸۸) و سوره معارج (۷۰) که با «سأل سائل بعذاب واقع» آغاز شده «بسم الله الرحمن الرحیم» هست. فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در مجمع البیان اول سوره برائت نقل شده - و گفته ناظم شاطبیه - که حضرت فرمود:

«بدین جهت بسم الله الرحمن بر سرآغاز سوره برائت نازل نشده که بسم الله برای زنهار و مهر و رحمت است ولی سوره برائت نازل شده تا با شمشیر کشیدن و تاختن بر مشرکین ایمنی را از آنها بردارد»^(۱).

فشرده سخن این است که عمده‌ترین دلیل در آن شنیدن از معصوم، و تعبّد است و اخبار وارده در آن مانند همین فرمایش امیرالمؤمنین مخالف آن نمی‌باشند.

زیرا آن حضرت می‌خواهد روشن کند که نازل نشدن بسم الله در سوره برائت به آن حکمت است پس می‌خواهد بفرماید که با آن نازل نگردیده چنانکه

قُشَیری و دیگران صریحاً گفته‌اند که «جبرئیل آن را در آن سوره فرود نیاورده».

ترتیب سوره‌های قرآن

تردید در این نیست که ترکیب سوره^(۱)ها از آیات توقیفی است یعنی قرار دادن هر آیه‌ای را در جای معین از سوره‌هایی به یک نوبت نازل نگشته‌اند به دستور پیغمبر خدا ﷺ است که جبرئیل به فرمان خداوند به او خبر داده بود و چنانچه ما در جلوتر آن را ثابت کردیم همه مسلمین بر این عقیده اجماع دارند. اما اینکه گفتیم در سوره‌هایی که به یکبارگی نازل نشده چون مطلب در سوره‌هایی که به یک نوبت نازل شده واضح‌تر است، زیرا آنها؛ مانند سوره «حمد» و «انعام» و بسیاری از سُورِ مَفْصَل در حالی که آیاتشان همین ترتیب خاص را داشته‌اند نازل شده است.

مقصود از مَفْصَل سوره‌های کوتاهی هستند که بعد از حوامیم؛ شروع می‌شوند و تا آخر قرآن ادامه دارند چنانکه در فن چهارم از مقدمات مجمع البیان طبرسی، و در اتقان سیوطی در خاتمه نوع ۱۹ بیان شده است.^(۲)

۱- «سوره» از ریشه لغوی «سور» بازگرفته شده و به معنی رفعت و منزلت و شرف عالی است. اما در اصطلاح مسلمین بخش معین و مشخصی از قرآن مجید است، همانند شهری که حصار و دیواره‌ای آن را از قسمتهای دیگر جدا می‌سازد. و وجه نامگذاری بخشی از قرآن به آن به علاقه مشابهت است. و به گفته بعضی از ریشه «سور» با همزه گرفته شده که یعنی باقیمانده از چیزی است بنابراین بهر قسمتی از قرآن سوره گفته‌اند به مناسبت جدا شدن آن از قسمتهای دیگر.

۲- آخرین سوره مفصل بدون اختلاف سوره الناس است ولی دربارهٔ اولین سوره آن ۱۲ قول است و راغب در مفردات گفته: المفصل یک هفتم از آخر قرآن است و به سه بخش

سخن تنها در این است که آیا ترتیب سوره‌های قرآن در میان دو جلد بر این هیئت که حالا در معرض دید ما هست و به سوره حمد آغاز گشته و به «قل اعوذ برب الناس» پایان یافته، آیا این ترتیب در دوران پیامبر خدا ﷺ و به دستور او بوده است یا نه.

آیا ترتیب سوره‌ها نیز مانند ترتیب آیات توقیفی بوده است یا نه. حق این است که توقیفی بوده و قرآن به نحو کنونی در زمان پیامبر خدا ﷺ و به فرمان او مرتب گشته است.

دلیل آن این است که قرآن در دوران پیغمبر جمع شده و تدوین گردیده بوده، و گروهی از صحابه آن را جمع آوری کرده بودند و بر پیامبر ﷺ خواندند، و ترتیب سوره‌ها به همین گونه که الآن در مصحف هستند همانند ترتیب آیاتی است که به دستور پیغمبر ﷺ مرتب گردیده است. و این قول عقیده محققین از دانشمندان قدیم و جدید مسلمین است، و کسی که از این قول روی برگردانده به برخی اخبار خلاف قواعد که یا خبر واحد است، یا دروغ‌گویان آن را ساخته‌اند تمسک کرده، یا مقصود اصلی خبر را در نیافته است.

ما به نقل گفتار آنان و رد و باطل نمودن آن نیازی نداریم چون مطلب آنقدر روشن است که این کار جز سخن را بدون فائده به درازا کشیدن، سود دیگری ندارد و چیزی بر مطلب نمی‌افزاید.

جمع آوری قرآن در زمان پیغمبر ﷺ

ابن الندیم در الفهرست (صفحه ۴۱ چاپ مصر، در فن سوم از مقاله نخست)

گوید:

در دوران زندگی پیغمبر خدا ﷺ این افراد قرآن را جمع آوری کرده بودند:

- ۱- علی ابن ابی طالب رضی الله عنه.
- ۲- سعد فرزند عبید بن نعمان بن عمرو بن زید.
- ۳- ابوالدرداء، عویمر فرزند زید است.
- ۴- ابوزید؛ ثابت بن زید بن نعمان.
- ۵- ابی ابن کعب بن قیس بن مالک بن امریء القیس.
- ۶- عبید بن معاویه.
- ۷- زید بن ثابت بن ضحاک.

سیوطی در «اتقان» باب بیستم و جاهای دیگر آن نام عده‌ای را که در دوران پیامبر خدا ﷺ قرآن را جمع نموده‌اند، به اسناد و طرق گوناگون از مؤلفین بزرگ نقل کرده است و گفته است:

بخاری از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت کرده که گفت: شنیدم پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«قرآن را از چهار تن فرا بگیرید: از عبدالله بن مسعود، و سالم، و معاذ، و ابی بن کعب».

نشانی به سند صحیحی از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: «قرآن را جمع آوری کردم، و هر شب آن را از اوّل تا به آخر می‌خواندم، به رسول خدا ﷺ خبر رسید، به من فرمود: «آن را در یک ماه بخوان...».

ابن ابی داود بسندی حسن از محمد بن کعب قرظی روایت کرده که گفت پنج تن از انصار در دوران زندگی پیامبر خدا ﷺ قرآن را گردآوری نموده بودند: معاذ بن جبل، عبادة بن الصامت، ابی بن کعب، ابوالدرداء، و ابویوب انصاری.

جز اینها اخبار دیگری در این مورد که قرآن در عهد پیغمبر جمع شده وارد گردیده، و چه زیاد است روایاتی که نمایانگر این هستند که گروهی از صحابه

قرآن را چندین مرتبه بر آن حضرت خوانده بودند که از ایشان است علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله بن مسعود، و زید بن ثابت و اُبی بن کعب و دیگران. اینان از جمله اشخاصی هستند که در زمان زندگی پیغمبر قرآن را جمع کردند و بر آن حضرت خواندند و چند بار از اوّل تا به آخر در خدمت آن بزرگوار قرائت کردند با این حال چگونه ممکن است قرآن در دوران زندگی آن بزرگوار جمع و مرتب نگردیده باشد. و این احتمال که آنان بطور پراکنده قطعه‌هایی از قرآن را بر آن حضرت خوانده باشند، بی‌مورد و اصلی ندارد.

اندک دقتی در نظم سوره‌ها بنمائید، و شدت اهتمام پیامبر خدا در محافظت قرآن و دور نگه داشتن آن از اجتهاد در فردی و بکار بردن ذوق و سلیقه در آن، و عنایت آن حضرت به پاسداری از آن، و در گفته آن حضرت که فرمود: «من دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم (قرآن) کتاب خدا و اهل بیتم...».

آنچه مسلمین روایت کرده‌اند که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر او عرضه می‌کرد و در آخرین سال زندگی‌اش دوبار.

غیر این دو حدیث، از اخباری که در این معنا وارد شده با کمترین تأمل، فهمیده می‌شود که آیات و سوره‌های قرآن همانگونه که در زمان ما در مصحف هست بدون دگرگونی و زیاده و کم جمع گردیده و مرتب شده بوده است.

علی علیه السلام نخستین جمع‌آوری کننده قرآن

اگر پذیرفتیم که سوره‌های قرآن بعد از پیامبر خدا تنظیم شده، قطعاً نخستین کسی که بعد از رسول خدا قرآن را جمع‌آوری کرده شخص امیرالمؤمنین علیه السلام بود و آن حضرت - که درود خدا بر او باد - کاملاً آگاهی داشته که آیات دربارہ چه چیز و کجا و چه وقت و برای چه کسی نازل شده، و بزرگان صحابه قرآن را از او می‌آموختند، و قرآن را از او یاد می‌گرفته‌اند. و شکی نیست که شناخت آن

حضرت به قرآن بیشتر از دیگران بوده، و همه مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه او در عهد پیامبر خدا حافظ قرآن بوده و چندین بار آن را بر پیغمبر خوانده است. بنابراین تردیدی نیست که جمع و ترتیب آن حضرت حجت است زیرا آن جناب معصوم است.

ابن ابی الحدید معتزلی در دیباچه شرحش بر نهج البلاغه درباره فضائل علی رضی الله عنه گفته است: «اما قرائت قرآن و اشتغال به آن و اهتمام علی رضی الله عنه در این باب مورد توجه همگان قرار گرفته است چنانکه همه بر این عقیده‌اند که آن حضرت قرآن را بر پیامبر خدا حفظ می‌کرد و جز او دیگری آن را حفظ نمی‌کرد پس او نخستین کسی است که قرآن را جمع کرده و همه محدثین نقل کرده‌اند که او چندی از بیعت ابوبکر سر باز زد شیعیان می‌گویند تأخیرش بدان جهت بود که به بیعت به ابوبکر مایل نبود، ولی اهل حدیث این را نمی‌گویند بلکه می‌گویند مشغول به جمع‌آوری قرآن شده بود، پس این دلالت دارد بر اینکه او نخستین فردی است که قرآن را جمع کرده چون اگر در زندگانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جمع‌آوری شده بود دیگر نیازی نبود که بعد از وفات پیغمبر، او به جمع‌آوری آن مشغول گردد.

هرگاه به کتبی که در مورد قرآن نوشته شده مراجعه کنی خواهی یافت که پیشوایان قراء همگی قرائتشان به او برمی‌گردد، مانند ابو عمر و بن علاء، و عاصم بن ابی النجود و غیر آنان چون قرائت آن دو باز می‌گردد به ابی عبدالرحمان بن سلمی قاری، و ابو عبدالرحمان که شاگرد او بود، و قرآن را از او فرا گرفته. پس این فن از فنونی است که سرانجامش به آن حضرت باز می‌گردد مانند بسیاری از فضائل و فنون که جلوتر گفتیم.»

تنظیم سوره‌ها به اجتهاد صحابه نبود

می‌گویم اخباری وارد شده است. چنانکه سیوطی در اتقان و دیگران در جوامع خود آنها را آورده‌اند - که امیرالمؤمنین علیه السلام و غیر او قرآن را جمع کردند و برطبق آن اخبار قومی قائل شده‌اند که سوره‌ها در میان دو جلد بعد از پیامبر خدا به اجتهاد صحابه تنظیم شده، چون به ظاهر آن اخبار چسبیده‌اند و حال آنکه غفلت کرده‌اند از این که ظاهر آن اخبار منافاتی ندارد با آنکه ترتیب سوره‌ها و قرار دادن هر یک از آنها را در جایگاه ویژه‌ای چنانکه حالا در مصحف هست به فرمان پیغمبر بوده چنانکه حق هم همین است.

پس مبدا از گفته فاضل مذکور و غیر او، تو نیز گمان ببری که قرآن بعد از پیامبر جمع شده و ترتیب سوره‌ها نیز بعد از آن حضرت انجام گرفته، ما به خواست خدا بزودی بیشتر از این مطلب را توضیح خواهیم داد.

ابن الندیم در الفهرست (۴۱ چاپ مصر از فن سوم از مقاله اولی) گفته:

ابن المنادی گوید: حسن العباسی به من حدیث کرد، گفت خبر داده شدم از عبدالرحمان بن ابی حماد، از حکم بن ظهیر سدوسی، از عبد خیر، از علی علیه السلام که هنگام درگذشت پیغمبر آن حضرت مشاهده کرد مردم سست و مضطرب شده‌اند و فال بد می‌زدند پس سوگند خورد که تا قرآن را جمع نکند رداء خود را بر دوش نگیرد، لذا سه روز از خانه بیرون نیامد تا قرآن را جمع کرد، و آن نخستین مصحفی است که در آن قرآن از صفحه دل علی علیه السلام به صفحات کاغذ منتقل شده و در آن جمع گردیده است.

آنگاه گوید: آن مصحف نزد خاندان جعفر بود، و من در زمان خودمان آن را نزد ابی یعلی حمزة الحسنی - که خدا او را مشمول رحمت خود سازد - دیدم، مصحفی بود که چند برگ از آن افتاده بود به خط علی بن ابی طالب و «بنو حسن» فرزندان امام حسن آن را با گذشت زمان از هم به ارث می‌برند و دست بدست

نگهداری می‌کنند.

سیوطی در نوع ۱۸، از اتقان بسندی حسن از عبدخیر^(۱) روایت کرده است که علی رضی الله عنه فرمود:

«چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چشم از جهان فانی فرو بست عهد کردیم که ردایم را جز برای نماز جمعه بدوش نگیرم تا اینکه قرآن را جمع کنم، و با چنین تصمیمی آن را گردآوری کردم».

باز به طریق دیگری روایت کرده که محمد بن سیرین از عکرمه نقل کرده است که چون مراسم بیعت با ابوبکر پایان یافت علی ابن ابی طالب خانه‌نشین شد، به ابوبکر گفته شد که او بیعت با تو را دوست نداشت، ابوبکر او را احضار کرد... تا اینکه گوید ابوبکر به آن حضرت گفت: چه باعث شده که از من کناره گرفته‌ای؟ فرمود:

دیدم ممکن است چیزهایی در کتاب خدا افزوده شود با خود گفتم که ردایم را نهوشم جز برای نماز تا اینکه قرآن را جمع کنم. ابوبکر به او گفت: خوب نظری داری.

محمد گوید: به عکرمه گفتم: آیا همچنانکه در آغاز نازل شده بود آن را گرد آورد. پاسخ داد: اگر بشر و پری دست بدست هم می‌دادند تا آن را آنگونه که نازل شده جمع‌آوری کنند نمی‌توانستند.

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة»^(۲) به اسناد خودش از سعید بن مسیب نقل کرده که گوید: هیچیک از صحابه نمی‌گفتند هرچه می‌خواهید از من بپرسید جز علی رضی الله عنه.

۱- در اتقان از ابن سیرین نقل شده

۲- ص ۷۶، چاپ مصر - مترجم

و گوید: علی علیه السلام یکی از کسانی است که قرآن را جمع کرد و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت.

همچنین گوید: ابن سعد از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر آنکه می دانستم در چه موردی نازل شده، و بر زبان چه کسی، چون پروردگارم، دلی تیزاندیش و زبانی گویا به من عطا فرموده است.»

و گوید: ابن سعد نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود: بپرسید از من از کتاب خدا زیرا محققاً آیه‌ای از آن نیست مگر آنکه من آگاهی دارم که در شب نازل شده یا در روز، در هامون نازل شده یا در کوهسار.

گوید: طبرانی در کتاب «الاوسط» از ام سلمه نقل کرده است که گفت شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

علی علیه السلام قرآن را به ترتیب نزول جمع آوری کرده.
«علی با قرآن، و قرآن با علی است، از هم جدا نمی شوند تا بر لب حوض (کوثر) بر من وارد شوند.»

و در «اتقان»^(۱) آورده است که ابن حجر گوید: از علی علیه السلام روایتی رسیده که او پس از درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرآن را به ترتیب نزول جمع آوری کرده است.^(۲)

می گویم: این ابن حجر، احمد بن علی حجر عسقلانی (ملقب به شیخ الاسلام) صاحب کتاب «الاصابة فی معرفة الصحابة» و کتاب تقریب التهذیب، و کتابهای دیگر است که وفاتش در سال ۸۵۲ هـ بوده، و نویسنده «الصواعق

۱- چاپ مصر، ۱۳۱۸، ص ۷۴، ج ۱.

۲- الاتقان نوع بیستم.

المحرقة»^(۱) که همنام اوست، احمد بن محمد بن علی هیشمی (مفتی حجاز) است که سال ۹۷۳ هجری چشم از جهان فرو بسته است و جلال الدین سیوطی سال ۹۱۰ از جهان درگذشته است.

از عبارت ابن حجر استفاده می شود که قرآنی را که علی رضی الله عنه گرد آورده است غیر قرآنی است که سوره هایش بر طبق آنچه اکنون در مصحف است مرتب شده بوده، پس علی رضی الله عنه خواسته است در این جمع آوری ترتیب نزول سوره ها و آیات را روشن کند همچنانکه دانشمندی دست به قلم می برد و قرآن را تفسیر می کند و تعداد قرائتها را بیان می کند.

دانشمند دیگری قلم به دست می گیرد و فقط علل وجوه قرائتها را می نگارد، و دیگری در نوشته خود به لغات قرآن می پردازد، و دیگری الفاظ نادر و دور از ذهن قرآن را و دیگری اخبار وارده مناسب با هر آیه ای را در تفسیر خود می آورد و غیر آنها که هر کدام یکی از اغراض گوناگون قرآن را دنبال می کنند، زیرا «هرکسی را به هرکاری ساختند».

مؤید این عقیده ما است حدیثی که ثقة الاسلام کلینی آن را در باب اختلاف الحدیث از اصول کافی به سند خودش از سلیم بن قیس هلالی در حدیثی طولانی از امیر المؤمنین رضی الله عنه نقل کرده که آن حضرت در پاسخ او مفضلاً مطالبی بیان نموده تا اینکه فرمود: «و بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ آیه قرآنی نازل نمی شد جز آنکه برایم می خواند و بر من دیکته می نمود، و من به خط خود می نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من می آموخت و از خدا خواست که به من نیروی به خاطر سپردن آن را عطا کند، از

۱- مرحوم قاضی نورالله شوشتری کتابی در رد این کتاب، نوشته بنام «صوارم مهرقه»

آن زمان که آن دعا را درباره من کرد هر آیه‌ای از کتاب خدا را که به من آموخت، و هر علمی را که به من دیکته نمود و من نوشتم فراموش نکردم، و آنچه را خدا به او آموخت از حلال و حرام و امر و نهی که بوده یا خواهد بود، و هیچ کتابی که بر پیغمبری قبل از او نازل شده بود درباره طاعت و معصیت نماند الا آنکه به من یاد داد. و من حفظش کردم و یک حرف آن از خاطر من محو نشد، آنگاه دست خود را بر سینه من نهاد و از پروردگار خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور پُر کند.

من گفتم: ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت، از آن هنگام که آن درخواست را از خدا درباره من نمودی چیزی را از یاد نبردم، و آنچه را هم ننوشتم از دستم نرفته است، آیا پس از این ترس فراموشی برایم داری.

فرمود: نه، من از فراموشی و نادانی نسبت به تو بیمناک نیستم.^(۱)

فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه در بحار الانوار^(۲) آمده: «و هر آینه کتابی برای شما آورده‌ام که کامل است و مشتمل بر تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است».

بنابراین هیچکس به طور قطعی نمی‌تواند بگوید که حضرت علی سوره‌ها را جمع و مرتب نموده و سوره‌ها در زندگانی پیغمبر مرتب نبوده، و اخبار دیگری هم که دلالت دارند بر اینکه ابوبکر و دیگران قرآن را جمع کردند نیز از همین قبیل است و بر این دلالت ندارد که ترتیب سوره‌های قرآن به فرمان پیغمبر نبوده. پس هر که آنها را برای آن غرض دست‌آویز خود قرار دهد قطعاً به اشتباه افتاده است.

۱- اصول کافی ۱: ۶۴، حدیث ۱.

۲- ج ۱۹، ص ۱۲۶.

هم اکنون قرآن بر طبق قرائت علی رضی الله عنه قرائت می شود

در اتقان از محاسبی نقل کرد، که علی رضی الله عنه فرموده:

«اگر حکومت به دست من بیفتد هر آینه با مصحفها همان کار را می کردم که

عثمان کرد.»

گوید: و ابن ابی داود به سندی صحیح از سوید بن غفله روایت کرده که

گفت: علی رضی الله عنه فرمود:

جز نیکی چیزی درباره عثمان نگوئید به خدا سوگند آنچه در مصاحف انجام

داد جز با مشورت ما نبود و در حضور ما انجام گرفت، به ما گفت: درباره ابن

قرائتها چه می گوئید؟ به من گزارش رسیده که برخی به یکدیگر می گویند قرائت

من بهتر از قرائت تو است و این کار بقدری بالا گرفته که نزدیک است به کفر

بی انجامد.

پس ثابت شد که تلاش صحابه بر این مدار بود که قرآن را یکجا جمع کنند نه

اینکه آن را مرتب کنند.

چونکه قرآن در لوح محفوظ به همین گونه نوشته شده است. قادر متعال آن

را یکجا به آسمان دنیا نازل فرمود، آنگاه آن را بطور پراکنده در مواقع نیاز فرو

می فرستاد، و ترتیب نزول غیر از ترتیب خواندن آن است.

شماره آیات و حروف قرآن

از چیزهایی که به شدت اهتمام مسلمین به ضبط قرآن، و نگهداریش از

تحریف را آشکار می سازد این است که آنان در صدد برآمدند تا کلمات، و آیات و

حروف حتی صداهای آن زیرها (ن)، زیرها (ی)، پیشها (ه) و تشدیدها (ت) و

مدهای (م) قرآن را به شمارش درآوردند و سیوطی در کتاب اتقان برای آن

فصلی جداگانه آورده.

مرحوم فیض کاشانی - قدس سره - (۱) گوید:

سید حیدر فرزند علی بن حیدر؛ علوی حسینی - طاب ثراه - در تفسیر خود به نام «المُحِيطُ الْأَعْظَمُ» گفته است: «بیشتر قارئان معتقدند همه سوره‌های قرآن یکصد و چهارده تاست، و تمامی آیاتش شش هزار و ششصد و شصت و شش تا، و کلماتش هفتاد و هفت هزار و چهارصد و سی و هفت تا، و حروفش سیصد و بیست و دو هزار و ششصد و هفتاد حرف است، و زَبَرها (ب)ی آن نود و سه هزار و دویست و چهل و سه فتحه است».

طبرسی در تفسیر سوره (۷۶) هل أتى از مجمع البیان روایتی نقل کرده که سندش به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رسد و آن حضرت فرموده است: «از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ثواب قرآن پرسیدم، به ثواب هر سوره بر گونه‌ای که از آسمان نازل شده بود مرا خبر داد، تا آنجا که گفت: آنگاه پیامبر فرمود تمام قرآن (۱۱۴) سوره دارد و همه آیات آن (۶۲۳۶ آیه) و کلیه حروف قرآن (۳۲۱۲۵۰) حرف می‌باشد، جز نیک‌بختان دیگری در فراگرفتن قرآن رغبت نمی‌کنند و قرائت آن را جز اولیاء خدای مهربان دیگری عهده‌دار نمی‌شود.

ابن الندیم در کتاب الفهرست (۲) اختلاف مردم در آیه‌های قرآن را ذکر نموده است.

گویم: افراد زیادی به شمارش حروف قرآن اقدام کردند و دیگران از آنان نقل کرده و در تألیفات خود آورده‌اند. از جمله: مولی احمد نراقی در کتاب خزائن (۳) شمارشگران، اندازه عدد آن را مختلف بیان کرده‌اند، و تردیدی نیست که

۱- در کتاب «وافی» ۹ جلد ۵، صفحه ۲۷، چاپ ایران ۱۳۲۴ هـ

۲- صفحه ۴۱ مقاله اولی.

۳- صفحه ۲۷۵ چاپ تهران ۱۳۸۰ هـ

اندازه‌گیری امثال این کارها بدون اختلاف نمی‌باشد، ولی اختلاف فقط از ناحیه شمارشگران است نه از مصحف زیرا قرآن یکی است و از نزد، یکی نازل شده و چنانکه دانستی چیزی از آن تبدیل نگردیده، و حرفی در آن افزوده نگشته و چیزی از آن کاسته نشده است.

هدف ما از تذکر بحث شمارش سوره‌ها و آیات و حروف فقط آن است که از سخت‌کوشی همه مسلمین در حفظ کردن کلام خدا را از کوچک‌ترین تحریف آگاه شویم، هرچند اشتغال به پی‌جویی آن فائده‌ای ندارد و چه نیکو است کلام سخاوی که گفته است:

برای شمارش کلمات و حروف فائده‌ای سراغ ندارم برای اینکه آن کار اگر بهره‌ای داشته باشد فقط در کتابی بدرود می‌خورد که زیاده و کاستی در آن ممکن می‌بود و چنین کاری در قرآن امکان ندارد. (۱)

علت اختلاف شماره آیات در قرآنها

اما اختلاف آیه‌ها و سبب آن - سببش همان است که سیوطی در اتقان گفته است:

«مسلمین اجماع دارند قرآن دارای شش هزار آیه است آنگاه در رقمی که افزون بر این عدد است اختلاف کرده‌اند».

کتابنامہ

- ۱- قرآن
 ۲- نہج البلاغہ
 ۳- فروع کافی ج ۸
 ۴- شرح اصول کافی ج ۱
 ۵- کلیات اقبال لاہوری
 ۶- دیوان حافظ
 ۷- کلیات سعدی
 ۸- مثنوی طاقدیس
 ۹- گلشن راز
 ۱۰- صحیفہ نور ج ۱۷
 ۱۱- دیوان شمس تبریزی
 ۱۲- سعادتنامہ
 ۱۳- مفاتیح الجنان
 ۱۴- منطق الطیر
 ۱۵- دیوان اشعار
 ۱۶- دیوان اشعار
 ۱۷- دیوان اشعار
 ۱۸- محجة البيضاء ج ۵
 ۱۹- تذکرہ الاولیاء
 ۲۰- الحب و المحبة الالہیہ
 ۲۱- ترجمان الاشراف
 ۲۲- بحار الانوار ج ۸۴
 ۲۳- تحف العقول
 ۲۴- شرح فصوص الحکم
- سید رضی
 کلینی
 ملا صدرا
 تصحیح احمد سرور
 تصحیح دکتر خانلری
 محمد علی فروغی
 ملا احمد نراقی
 شیخ محمود شبستری
 مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی
 مولوی
 شیخ محمود شبستری
 شیخ عباس قمی
 عطار نیشابوری
 شہریار
 صفی علیشاہ
 ملک الشعراء بہار
 فیض کاشانی
 عطار نیشابوری
 محیی الدین عربی
 محیی الدین عربی
 علامہ مجلسی
 ابن شعبہ حرانی
 داود قیصری

فهرست اعلام

- ابن ابی الحدید، ۱۴۷
ابن ابی داود، ۱۴۵، ۱۵۳
ابن المبارک، ۱۳۷
ابن المنادی، ۱۴۸
ابن الندیم، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۴
ابن جریح، ۱۲۹
ابن حجر، ۱۵۰
ابن سعد، ۱۵۰
ابن عامر، ۱۲۰
ابن عامر شامی، ۸۰
ابن عباس، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۱
ابن کثیر، ۱۳۷
ابن کثیر مکی، ۸۰، ۱۲۰
ابوالاسود دثلی، ۱۲۴
ابوالحارث، ۸۰
ابوالحسن شعرانی، ۷۲
ابوالدرداء، ۱۴۵
ابویوب انصاری، ۱۴۵
ابوبکر، ۱۴۷، ۱۴۹
ابوبکر عیاش، ۷۹، ۹۰
ابوجحیفه، ۱۳۱
ابو جعفر ابن الزبیر، ۱۳۴
ابو داود، ۱۳۸
ابوسعید، ۱۴۰
ابوعبید قاسم بن سلام، ۱۱۹
ابو عمر بن علاء، ۸۰، ۸۸، ۱۲۰،
۱۳۸، ۱۴۷
ابوعمر ودانی، ۱۲۲
ابوموسی اشعری، ۱۱۸
ابو هریره، ۱۳۸
ابی بن کعب، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۴۵، ۱۴۶
ابی عبدالرحمان بن سلمی، ۱۴۷
انقان، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۳
احمد بن محمد، ۱۵۱
احمد نراقی، ۱۵۴
أسامه، ۹۴
اسحاق، ۱۳۱
اسماعیل بن جعفر، ۱۲۲
اصول کافی، ۱۵۱
اقبال لاهوری، ۲۰
الاولسط، ۱۵۰
البرهان، ۱۳۴
الصواعق المحرقة، ۱۴۹
الفهرست، ۱۴۸، ۱۵۴

تفسير المنار، ١٣٧	امام جعفر صادق، ٨٠، ١٤١
تورات، ٩١، ١٣١	امام حسن، ١٤٨
ثعلبي، ١٣١	ام ورقه، ١١٧
ثورى، ١٣٧	اميرالمؤمنين على، ٢٣، ٥٩، ٦٣
جلال الدين سيوطى، ١٥١	٧٧، ٧٩، ١٠٨، ١١٠، ١١١، ١١٨
جوادى آملى، ٢٧	١٢٢، ١٢٤، ١٣٥، ١٤١، ١٤٢، ١٤٦
حافظ، ٦٤	١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢
حسن العباسى، ١٤٨	١٥٣، ١٥٤
حسن حسن زاده آملى، ٧٢	امين الاسلام، ١٢٩
حفص، ٧٩، ٩٠	انجيل، ١٣١
حفصه، ١٠٩	انس، ١٣٨
حكيم بن ظهير، ١٤٨	اوزاعى، ١٣٨
حمران اعين، ٨٠	بشرمعونه، ١٠٧
حمزه، ١٣٩	بحارالانوار، ١٥٢
حمزه كوفى، ١٢٠	بحرين، ١٠٩
حمزة الحسنى، ١٤٨	بخارى، ١٤٥
حمزة بن حبيب زيات، ٨٠	بزى، ٨٠
حنفيه، ١٣٨	بصره، ١٠٩، ١١٨
خزائن، ١٥٤	بيهقى، ١٠٤
خليل بن احمد نحوى، ١٢٤	پيغمبر اكرم، ١٢، ١٥، ٤٠، ٤١، ٩٣
دارقطنى، ١٣٨	٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٥، ١٠٦
دورى، ٨٠	١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١١، ١١٢، ١١٦
روم، ١٢٤	١١٧

صفوان جمال، ۱۴۱	زبور، ۱۳۱
طبرانی، ۱۵۰	زرکشی، ۱۳۴
طبرسی، ۱۳۰، ۱۵۴	زمخشری، ۱۲۹
عاصم، ۷۹، ۸۸، ۹۰، ۱۳۷	زهري، ۱۳۷
عاصم بن ابی النجود، ۷۹، ۱۴۷	زید بن ثابت، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۴۶
عاصم کوفی، ۱۲۰	سعد خفاف، ۷۷
عبادة بن الصامت، ۱۴۵	سعدی، ۶۳
عبدالله بن عمرو، ۱۴۵	سعید ابن جبیر، ۱۲۹
عبدالله بن مسعود، ۱۱۸، ۱۴۶	سعید بن جبیر، ۱۳۷
عبدالملک، ۱۲۴	سعید بن مسیب، ۱۴۹
عبد خیر، ۱۴۸	سلمان رشدی، ۳۴
عثمان، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۵۳	سلیم بن قیس، ۱۵۱
عطاء، ۱۳۷	سوید بن غفله، ۱۵۳
عطار نیشابوری، ۲۸	سید حیدر، ۱۵۴
عکرمه، ۱۰۴، ۱۴۹	سیوطی، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۵
علی بن ابی طلحه، ۱۰۴	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳
علی بن حمزه کسائی، ۸۰	شاطیبه، ۱۴۲
عیاشی، ۱۴۱	شافعی، ۱۳۷
غزالی، ۴۸	شام، ۱۰۹، ۱۱۸
فضیل عیاض، ۲۰، ۳۶	شهریار، ۲۹
فیض کاشانی، ۱۵۴	شیبه بن نصح، ۱۲۲
قالون، ۸۰	صحابه، ۱۱۷
قتاده، ۱۰۴	

منطق الطير، ٢٨	قشيري، ١٢٣
مولوي، ٦٣	قنبل، ٨٠
نافع مدني، ٨٠، ١٢٠	كافي، ٧٨، ٧٧
نشائي، ١٤٥	كساني كوفي، ١٢٠
وَدّ، ٥٢	كشاف، ١٣٠
ودود، ٥٣	كليني، ١٥١
وَرش، ٨٠	كوفه، ١١٨، ١٠٩
يزيد بن قعقاع، ١٢٢	مالك، ١٣٨
يعقوب، ١٣٨	مجمع البيان، ١٣٠، ١٤٣
يمن، ١٠٩	محاسبي، ١٥٣
	محمدباقر، ٧٧
	محمد بن سيرين، ١٤٩
	محمد بن كعب، ١٤٥
	محمد عبده، ٤٠، ١٤٢
	محيي الدين عربي، ٤٨، ٥٥، ٥٩
	٦١، ٦٣
	مدينه، ١٠٩، ١١٨
	مسليم، ١٣٧
	معاذ بن جبل، ١٤٥
	مقاتل، ١٢٩
	مكّه، ١٠٩، ١١٨، ١٣٧
	ملك الشعراي بهار، ٥٥
	مناسبات، ١٣٢



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی